یک سبده در زند اند جاب همه گفت

یک سبده در زند اند جاب همه گفت دیرده منم لدخادا

یا علی اعلی مرا دریاب که فرو ماندم در این گرداب

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گلی آدم بسرشتند مو میخانه زدند

یارب این سایه الهی ۲ آفتاب بسپر شاه را یارب بکلم که کس ندارد

یک سبده در زند اند جاب همه گفت دیده منم لد خدا



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ثنا بی‌قیاس خالقی را سزد که با امر کن فیکون طبقات سموات را بی‌ستون
و بی‌عمود شئون برافراشته و ارض را بی‌ستون تمام عمارتها گردی فارغ از خیال با وتاد جبال
در حد وسط مستحکم داشته یگانه‌ای که موالید سه گانه از ارکان اضداد چهارگانه استخراج
فرموده علیمی که چندین نکات علما در بطون صور علوانند و سفلا مضمون گردانیده و خاک آدم
طینتی را قبل از انتقال اصلاب و ارحام بید قدرت و تخمیر ساخته و بعد از تفویض
نفخه روح به تعلیم اسمای کل بر دیگر برافراخته و از وجود پر جود او نفوس جمله انبیا و اولیا
علیهم السلام موجود و مشرف و معزز گردانیده بعضی بر هدایت دین بر سایر الناس گماشته
و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر جمیع انبیا اعلم و اعدل و افضل و اکمل داشت
چنین گوید مولانا اعظم کامل رئیس الحکما مفخر الاطبا سراج العلما ارسخ
العلم و الیقین قدس الله روحه که بعد از معرفت طبی و قواعد قانون او به علمی و عملی بر طریق
متقدمان تجارب و امتحان به تجربه بهیئت ترتیب و تحریر و تقریر یافت بنابر سبیل آنکه
طالبان این فنون را مطلوب زودتر و آسان حاصل آید ان شاء الله تعالی و مولف را به دعا یاد دارند و این

کتاب را

بیان آفرینش موجودات

کتاب را خلاصة الطب نام نهاده اند و با بواب و فصول ترتیب گشت
بدانکه موجد موجودات وجود آدم را بر مثال عالم آفریده حکما گفته اند الا
انسان عالم مجتمع و العالم انسان متفرق یعنی آدمی بر مثال شهری بود معظم و
در آن شهر پادشاه و وزیر و گماشتگان و کوتوالان و قلعه و قصر و خزینه و انبار
و درود و قنات و قسام و مطبخی و مبرز باشد و آسمان و زمین و ستارگان و نباتات
و حیوانات و کوه و دریا و نباتات باشد و به انواع خلایق آراسته و شهری در وی از
دروازه‌ها و بازار و دکان و استادان و عمال گران و عاملان و مسجد و حوض آب و در هر شهر
راه گذار آید ما آن شهر شهر باشد مادام از آن درها که گفتیم کاروان و چیزها گوناگون و نوع
نوع در می‌آید و می‌رود و آنچه صلاح آن شهر بود بیرون میفرستند و چهار رود بزرگ
در وی باشد و از آن رودها نهر سی جویبار روان گشته و دوازده جوی بر بالای آن نهر
شش به جانب قبله این شهر و شش به جانب شمال و مجموع جویها که درین شهر است
سیصد و شصت باشد بدانکه مبدء وجود انسان از نطفه بود که هرگاه چهار قطره
آب منی در رحم قرار گیرد و رحم از سوء المزاجات سالم باشد بفرمان حق تعالی یک قطره
مرکز دل گردد و یک قطره بجانب راست و یکی بجانب چپ و یکی بجای دماغ و سر قرار گیرد
بر جمله مجنوی گردد و منی زن نیز داخل منی مرد گردیده امتزاج می‌پذیرند اگر غالب منی

مرد باشد نرینه صورت بسته رو به جانب پشت می نشیند و اگر منی زن غالب باشد
ماده به صورت باشد رو به شکم مادر می نشیند رگها و پیها و استخوانها و مویها و دانش از پدر بود
و گوشت و پوست و نرمی بدن و گرم و قوت و شتاب زده که و بچه بنشاند و خام طبعی و جاهلی
از مادر بود و سمع و بصر و روح و دل از خدای خاصه بود و آب منی از دماغ حرکت کند و از
مغز پشت کند و اندر گرده گرد آید و در میان گرده و خصیه گرم شود و به حرکت خصیه یکبار از
و از راه قضیب بیرون آید حکما گفته‌اند که از هزار درم طعام چرب و شیرین پنجاه درم خون
تولد کند و چهل درم گوشت پنج درم استخوان و ده درم رگ و دوازده درم مغز و ده درم نطفه
و نطفه از هشت چیز بیرون آید از چشم و دل و جگر و خون و گوشت و استخوان و پی و گرده
و رگ و آب زن نیز بدین گونه آید و چون هر دو آب بهم رسند بامر حق تعالی نطفه گردد و نطفه علقه
شود و علقه مضغه گردد و از مضغه عظام پدید آید و از عظام لحم پدید آید و آنگاه خدای تعالی جان در وی
آفریند و کواکب سیاره را ناظر او گرداند تا در ماه اول زحل او را اشتمال رحم کند و در ماه دوم
مشتری او را خون کند یعنی خون بسته و در ماه سیم مریخ رگها و قوتها و عضوها از یکدیگر جدا کند
و بهم اتصال دهد و در ماه چهارم آفتاب روح در وی تفویض کند و در ماه پنجم زهره رنگ
و خوش گوارا بوی بخشد و غذا دهد و در ماه ششم عطارد تحسین کند و عضوها به مالد و در ماه هفتم
قمر صورت او را به نظم رساند و در ماه هشتم زحل دیگر باره تجویفها درست کند و در ماه

بار

باز بنظر مشتری معتدل و سعید گردیده بیرون آید [illegible] گویند که نخست چیزی که
خدای تعالی در وجود آدم آفرید اندر جسم مادر دل بود از جهت آنکه دل معدن زندگانی بود [illegible]
گویند مغز بود زیرا که حرکت در مغز است دلیل آنست که خایه مرغ را که جوزه آرد چون بشکنی
اول سر آفریده شده باشد پیش از تمام شدن همه اعضا و بعضی گویند که حق جل جلاله
دل و مغز با هم آفرید و تن پیوسته با ایشان جالینوس گوید که اعضا با گوشت و پوست
باهم بتدریج حاصل آید و گفته‌اند که آب مرد و زن هرگاه که بیک دفعه مجتمع گردد فرزند مصور
میگردد و اگر مختلف باشد یا در آب خلل باشد یا در جسم مصور نمیگردد [illegible] که نطفه
بچهار روز علقه گردد و به پنج روز مضغه شود و به سی و دو روز خلقت تمام شود و نری و مادگی متمیز گردد و ماه
نه روز پس از تمام از آنکه ماده است و بهفتاد روز بجنبد و بدویست روز بزاید حکم زندگی
دارد و اگر به چهل روز خلقت تمام شود و بهشتاد روز بجنبد و بدویست و چهل روز بزاید و اگر به پنجاه
روز خلقت تمام شود و بصد روز بجنبد و بدویست روز بزاید [illegible] گویند که هرچه شمار حاملگی
اسب زاید و هرچه جفت است زاید [illegible] اگر در حد حمل در آب شیر زنان ایشان را
در افکنند بر سر بایستد فرزند نرینه بود و اگر به پایین رود ماده بود دیگر و اگر حامل وقت برخاستن
پای راست فرا پیش نهد فرزند نرینه باشد و اگر پای چپ فرا پیش نهد ماده باشد و اگر پستان
راست بزرگتر بود فرزند نرینه بود و اگر پستان چپ بزرگتر بود فرزند ماده بود فصل در زادن

خردی و بزرگی بچه از سه چیز است یا از بسیاری منی مادر و پدر یا از کمی و یا از خوردی و بزرگی زهدان
یا از ضعف حال کواکب مدبره و حکما گفته اند جگر جای خون است و بجای آب جهت عالم تن چون
منفذ سنده تن را آبادان دارد و شش خانه بلغم است و سپرز محل سودا است و زهره محل صفرا است
و دل خانه فکر و علم منزل روح و مغز خانه عقل و گرده محل شهوه و مثانه خانه آب است این هر یک پادار
یکدیگر اند و نزد هر یکی از ایشان گرمی و سردی برابر نهاده و درشتی و نرمی نهاده چنانکه مغز
سرد است و دل گرم تا سردی دماغ بدل رسد تا دل نسوزد و گرمی دل بدماغ رسد تا دماغ
فسرده نشود و هر یک از ترکیب یکدیگر به اعتدال باشند اما سر آدمی سرهنگ تن است
و روی پرده تن و گوش سخن چین و زبان ترجمان و دل پادشاه همه تن و دماغ وزیر و دست جاسوس
و چشم دیده بان و قضا مبارزش و قوام تن بمعده است و در معده چهار قوه است یکی را جاذبه گویند
گویند که طعام از دهن بکشد و یکی را ماسکه نامند که طعام را هضم فرماید و یکی را دافعه گویند که
هرچه بکار نیاید دفع کند بعضی را بره جگر و بعضی را بره بول حکما گویند که مثال عالم آدمی نیز چهار فصل است
فصل طفولیت بهار است و شباب فصل تابستان و کهولیت فصل خزان است و شیخوخیت فصل
زمستان و وقتی که خدا تعالی آدم را آفرید بهار بود و آفتاب باول درجه حمل بود و هوا گرم بود و جمیع
جانوران و گیاها در اول بهار متحرک میگردند و خون در رگها روان می شود باطراف بدن منتشر گردد
و باقی شرح بدن نمانده را در تشریح الابدان ذکر کرده اند انجا تنگ طلب باید کرد

در تعریف غایة علم طب — در تشخیص امزجه

اکنون علم طب چه چیز است و مقصود از طب چیست بدانکه علم طب دانستن دو چیز است
یکی نگاه داشتن تن در تندرستی و دوم دانستن رنجوری اما در صحت طریق علم آدمی آنست که چنانچه
سیری و گرسنگی خود را معلوم میکند صحت و بیماری خود را نیز معلوم کند و به حالت سیری
سیر بوده اند و پیوسته طلب گرسنگی می کند و در حالت گرسنگی طلب میکند و صحت
و مرض را نیز تشخیص باید دانست چون تقصیر در نگاه داشتن صحت انند رنجور شود بصحت باز آرد
مثلا طعم دهن باید که همیشه شیرین باشد نه ترش نه تلخ و نه شور باشد که دلیل صحت است چون یکی از این علامات
که نباید بپدید آید رنجور تواند بود

فصل در تشخیص مزاج مردم

بدانکه چون مردم از خواب خیزد اگر طعم
دهن تلخ بود و بول زرد دلیل طغیان صفرا باشد به غذا [illegible] و در زمان مشغول باید بود و سکنجبین
و انار و [illegible] زرد و [illegible] رنگ و [illegible] ترنجبین [illegible] و مطبوخ هلیله زرد باید خورد و از شیرینی و چربی
و غذاهای گرم و خشک پرهیز کرد و اگر طعم دهن ترش شد دلیل سودا است طعامهای چرب و شیرین
و مغز بادام و روغن بادام و کدو و مرغ بچه باید خورد و مطبوخ افتیمون تا ماده سودا براند و از گوشت
گاو و بادنجان و غذاهای خشک و از جماع و مغز و گرسنگی و از چیزهای شور پرهیز کردن و اگر طعم دهن
شور بود دلیل بلغم بود و غذای گرم و خشک و داروهای گرم باید خورد تا بلغم براند مثل حب اصطمخیقون
ما با برنج [illegible] و سیر [illegible] خورد و زنجبیل و گوشت کباب و از چیزهای [illegible] و جمله
ترشیها پرهیز باید کرد و اگر طعم دهن شیرین بود دلیل خون باشد رگ باید زد و چند بار غذای سرد

خشک خوردن که خون کم کند و کشنیز در سرکه کرده با طعام خوردن و مطبوخ خیار
سبز نوشیدن و گرسنگی کشیدن و میوه های خشک ترش خوردن و از حلوا
و عسل و گوشت [illegible] و هریسه و مانند آن کردن و اگر ناخوش و بیمزه بود دلیل
کند که علت چند بهم آمیخته بود غرغره کند با سکنجبین و چیزهای ترش و شیرین باهم خوردن
و دارد و مسهل مرکب خوردن که اخلاط از هر مقدمه مرض اخراج کند سود دارد
و شیشه بول بر چهار گونه بود یا سفید بود یا زرد یا سرخ و یا سیاه
اما اگر باعتدال باشد چنان باید که سرخی و سفیدی و زردی و سیاهی میانه باشد اما اطبا در آب
دیگر آن نگاه کنند اگر سفید بینند گویند دلالت بر بادی و بلغم کند بغذاهای گرم و خشک علاج کنند
و اگر سرخ باشد ماده خون غالب بود بغذاها و شیرینیهای سرد و خشک علاج کنند و اگر زرد باشد
دلالت کند که ماده صفرا غالب شده باشد بشیر و غذاها و سرد و تر علاج باید کرد و اگر بنفش آب
سیاه باشد دلالت کند که ماده سودا غالب بود بشیرینیها و گرم و تر علاج باید کرد چیزها را
گویند که در میان شیشه کلاب بول باشد و در رنگ را انکه در میان شیشه کلاب چیزها نماید اگر
چیزها در هم باشد و پیوسته بهم نشان خوب باشد دلالت کند که علت زود زایل شود اگر اجزاء او
[illegible] و در او در بر بالای شیشه باشد دلالت کند که علت هنوز پخته نشده است و دیر خواهد
کشید بدانکه واجب بود بر اطبا که [illegible] جنس و نوع

فصل دهم

در بحران

فصل در خاصه تب و مرض و عرض فرق کنند تا بر معالجه کنند تا خطا در معالجه واقع
نشود مثلا شخصی را تب آمد از انجا که تب است نام جنس است اما تب بسیار است باید دانست
که آن کدام تب است خونی یا صفراوی یا سوداوی یا بلغمی چون بدانند که خون است نوع پیدا آید پس نوع
تب خون مطبقه و تب دایم و تب حصبه چون بدانند که تب مطبقه است فصل بیرون آورده باشند
و باز تامل کنند اگر صفرا و بلغم آمیخته نیست خاصه پیدا کرده باشند انکه تامل کنند اگر این خلط گرم اندر عضو
گرد آمده است سبب بود باز تامل کنند که آماس گرفته باید چون آماس گرفته باشد مرض بود انکه
تامل کنند که پوست عضوی بار گشاده تر گشاده باشد [illegible] آن عضو عرض [illegible] و این مفصل نوع [illegible]
طب را این علم ناگزیر است و ناچار بوفق [illegible] نوع [illegible] مرض تواند برد
بدانکه بحران از حالی بحالی گردیدن باشد یعنی از جایی بجای انتقال کردن از علتی بعلتی
افتی از علت سهل بعلت دشوار و این بحران چند گونه بود [illegible] و در [illegible] عظیم و سیم
و سر گردیدن و بیهوشی و درد سر بار و گردن و سرخی که بر روی بدید آید و خیال پیش چشم آب روان
شدن از چشم و درد پشت و درد معده و درد شکم و [illegible] بول با خون و نبض ضعیف قوی شدن
و خون [illegible] و زحیر افتادن و قی و [illegible] و اطلاق شکم شدن و آماس [illegible] پیدا آمدن و عرق کردن
و عطسه کردن و سرخی چشم و روی و سخن بیهوده گفتن و [illegible] این جمله از بحران است و در بعضی
[illegible] کنند تا معلوم شود و درد سر با خون از بینی با عطسه [illegible] که در [illegible]

زایل گرداند و درد چشم را اسهال رنگ روی بجا نو بودن و خشکی لب و خوی
دهن و خارش چشم و چون فرو رفتن نرمی شکم را طلاق شکم
را عرق خوی عرق و آب تاختن سرخ دار آماس را و درد سر و درد معده
و فرج را گرد خارش را خارش سخت زایل کند
را بیرون آمدن آبله و بچه شدن را درد سر و درد گوش و قی را
رنگیدن زردی پوست را سفیدی رنگ پوست را سرخی پوست پدید آمدن
و کشاده شدن بول را زایل کند را و اگر بلغمی
بود یا صفرای سوخته مثلا سرع و سرسام و مالیخولیا
تا دو هفته اگر خوب نشود تا چهل روز کشد یا تا چهار ماه
تا هفت تا چهارده روز تا سیزده روز تا هفت روز
تا هفت روز تا چهارده روز تا هشت روز سه روز
هفت روز تا چهل روز یک شبانه روز هفت روز
چهل روز تا چهار ماه تا سالی هشت روز تا شانزده روز تا چهل روز اگر نیک بشد
تا سه روز سه روز تا هفت روز ادرار بول بسیار کند قوی تا چهل روز
بسیار نا بر هفت روز تا چهار ده روز قوی چهل روز و درازدم ... نشود

الی تمامه

العلاج علی حمی اضرب

از هفت روز تا چهارده روز تا چهل روز بسیار بماند
هفت روز تا چهل روز چهل روز تا سالی یا بیشتر
شبانه روزی تا سه شبانه روز تب غب تا هفت ساعت
باقی امراض را بدن رازی و گوناگون حکم نکرده اند اما این جمله که شمردیم تجربها
کرده اند و یقین دانسته والله اعلم بالصواب قال الامام البقراط علیه الرحمة و الرضوان
من القانون العلاج علی حمیة افرب ما فی الامعاد ما الاسهال علاج الزکام
بالعرعرة وما فی الجلد بالعرق وما فی المعدة بالقی وما فی العروق بالفصد من بو علی
فی ادلة النبض نظم گر طالبی به انکه ده آمد دلیل نبض این ده دلیل اگر بشناسی
نیز البست مقدار انبساط و دوم قرع اصبع است و انکه قوام آلت و احوال
ملمس است و دیگر خلا و پس حرکت بعد از آن سکون پس استوی مختلف او وزن هر
گشت فصل در بیان امراض تشنج عصب بود از هر دو جانب
و بیشتر از اطلاق کنند تشنج را ابتدا از عضلات چیزی کردن و بجانب پس کشد
با پس ورم ملتحمه را گویند طرفه نقطه سرخی بود بر سفیدی چشم ظاهر شود بسبب
کن ده شدن رگی از رگهای ملتحمه بسبب لطمه یا جذبه غشاوه بود که بر سطح
ملتحمه متولد میشود از اجسام غریبه و بعد گاهی باشد در غشا و رقیق در هم بافته شود

نزول آب رطوبتی غریبه باشد که نفتهٔ عنبیه میان رطوبات بیضیه و طبقهٔ قرنیه باشد
[illegible] دماغ و بدن کرده [illegible] گویند از غلظت روح باصره بود [illegible] روزکور را گویند
[illegible] شبش گویند بود که در بن مژگان پدید آید [illegible] گر در عضلات از هر جانب حلقوم در آن مفاصل
که فرو بردن آب و طعام با او نباشد خفقان طپیدن دل بود که بیرون از اعتدال باشد
سوء القنیه ضعف و سوء المزاج جگر را گویند مقدمهٔ استسقی بود [illegible] سرخ را گویند
[illegible] امس سرخ را گویند در روی پیشانی [illegible] درشتی باشد که در پوست ظاهر گردد
[illegible] گرد ورم گرم بود به نزدیک ناخن پدید آید [illegible] باد سرخ بود [illegible] بیرون آمدن و نیا [illegible] استخوان
بود [illegible] بلغت یونان دولاب باشد و آن تشنگی دایمی باشد چنانکه هرچند آب آشامد
تشنه‌تر گردد و باشد که تمام آب دفع شود و سبب این ضعف کلیه یا اتساع مجاری او باشد
و ضعف ماسکه [illegible] عبارت از آن باشد که بواسطهٔ احتقان غذا به اضعف یا اتساع مجرین
که از بالا به انثیین است حبسی شود و بسبب انثیین فرو آید یا خانه محبس گردد
حلقه بود [illegible] سبب صرع و غش بواسطهٔ بخارات منی ار دیه [illegible] ورد نقرس شدید بود
[illegible] وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند از جانب وحشی ورک ابتدا از نزول کند و تا انگشت
پای فرا شد [illegible] وجع انگشتان پا باشد [illegible] لازم بود که مانند آن در عروق منتعش
شده باشد علامات آن همچو علامات دایره باشد که ربع است [illegible] بثری بود که در آن [illegible]

[illegible]

در اسامی امراض

برودتی عظیم کند در باطن و همس گرم باشد و با او تشنگی لهب باشد و مادهٔ این بلغم زجاجی بود
[illegible] تبی باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و ظاهر او برودت و تشنگی
عظیم لازم [illegible] آتشک را گویند علامات آن که پوست را بخورد و بسوزاند و در گوشت فرو رود
چون خشک گردد موزع آن شبیه به [illegible] گرفتگی آواز بود [illegible] ورمی بود در میان
حجاب از فقرات حادث شود [illegible] ورمی بود در حجاب اصلاع صدر [illegible] نفخی بود که
به طریق فم معده دفع شود [illegible] دهن درد بود [illegible] اشتداد و اشتهای طعام و حرص
بر ماکولات بود به حدی که سیری نداند [illegible] جوع البقر بود [illegible] ناگواریدن طعام بود [illegible]
آن بود که معده قطعاً در غذا تصرف نکند [illegible] آن بود که اطعمه در معده نیم‌هضم شده فاسد گردد
[illegible] با اسهال کبدی بود [illegible] اسهال معدی باشد [illegible] اسهال مخرج [illegible] در رودها
[illegible] ورم گرم باشد که در عصب دماغ یا حجاب او داخل شود [illegible] سرسام بلغمی بود
[illegible] علتی است که مصروع ناگاه بر یک حال بماند است گاه یا نشسته یا خفته [illegible] تشنج بود
که در عضلات [illegible] حادث شود [illegible] ورم عظیم بود که بار مانند بیاض چشم حادث شود
و منتشر گردد تا به سیاهی چشم رسد [illegible] آن بود که روز نبیند [illegible] آن بود که شب نبیند
[illegible] آنست که جفن سرخ و غلیظ شود [illegible] شحمی بود زاید که در جفن اعلا حادث شود
[illegible] رطوبتی باشد که در باطن جفن متحجر شود منقلب رطوبتی بود که در اشفار و خلل

جشم متعفن شود رنجانی سبزه بود بسبب کثرت رطوبت ورم سودائی بود در اول
کوچک روز بروز بزرگ شود ورمی شکل خشک بریاد بود و پهن بود ورم بزرگ بود
و درد نکند و در هوا چیزی غریبه جسم گردد بثور پهن باشد که مایل بحمرت بود و باحکه باشد
بثور چیزی خورد باشد که در شب حادث شود و باد خارش عظیم بود بثوری باشد
شبیه بکاورس در اصل او سرخ و سر او سفید بود بثور پهن باشد که بغایت سرخ و با
سوزش عظیم والم باشد بثره چیزی باشد که حادث شود و خشک ریشه گردد و حرقت و حکه
باشد آبله چیزی باشد که اندرون او خونابه یا آب شور باشد بثره باشد حادث
شود و شکافته گردد از وی چون رگی بیرون آید و گاهی باشد که همچون حرکتی کرم حرکتی کند و بعضی
گفته اند که او خود کرم باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند و بکسلاند بسیار بد باشد
بیشتر در ساق و در ساعد افتد و در مدینه و مصر و خراسان بیشتر بود باشد که در روی
حادث شود و در ابتدا بثرات متفرق باشد و خشک ریشه گردد و اکثر صبیان را واقع شود
توثه شبیه باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ او سیاه باشد یا سرخ و سبزه و بر روی
او چیزی بوستی چون فلوس ماهی باشد بثره باشد از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی افتد
آنست که مفاصل از جای برود اما بیرون نیاید و مانع حرکات باشد بلکه بعضی حرکت تواند کرد
ابلیمات که خارش عظیم شود خراشیده شدن و طرف پوست انگشتان و غیره بود

اصابع بزرگ شدن و خارج بدن انگشتان بود تعفن فسادی بود که در اعضا ظاهر
واقع آید هیئات و شکل اعضا را متغیر گرداند باشد که فساد او بحدی باشد که
اعضا را از هم از هم فرو ریزاند و ابتدای او چند آم حمرت لون بدن باشد مایل بسیاهی
علامت ضیق النفس و باریک شدن موی و ریختن و مسطبر شدن لبها و ترکیدن
ناخن خالها سیاه بر تن نقطه‌های سرخ
و سیاه نقش قطعه سیاه مسنده بر گاه باشد چون کلف باشد والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین حمرت
قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که بر روی ظاهر شود و بسبب بخارات و موی متقاعد
شود و بر آن موضع مجتمع گردد زایل شدن موی سر باشد بواسطه سده
شدن مسامات سر آن بود که گوشه از جانب بینی ریش گردد و ناسور
شود و هر گاه که دست بر ملک ازین نهند چرک بیرون آید بر آب گشتن
چشم را گویند بسبب رطوبت در حدقه ناخنه را گویند جرمیست عصبانی که از
گوشه چشم بیرون آید غلیظی پلک چشم بود بسبب کثرت بلغم و سودا نارسیدن
نفس بود به تنگی و دل از دشواری آن و سبب آن پس لوزتین است و عضلها که بگرداد
در آمده از عضلات بیرونی ورم گرم باشد در تن ورم حجابی

باشد که سینه را بدو بخش کند اگر در جانب بر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر بجانب مهره های پشت
باشد ذات العرض خوانند مغص درد روده ها را گویند سحج ریش روده را گویند و این چنان باشد
که بر سطح روده مثل اثار اندوده باشد با حدة و مضرت اخلاط بر وکذرد باز دارد و هرگاه که اخلاط
بر وکذرد سطح روده ها از آن برهنه گردد و حدت اخلاط بر اماسیده کند و ریش گرداند علامتش اسهال
با خون یا درد روده بود اگر درد ناف یا بالاء ناف بود در روده ها بود که دقاق و علیا گویند خون
یا براز مخلط بود زحیر حرکت روده مستقیم بود براز طریق اضطرار و بیرون نیامدن الا اندک
اندک مخلط خون و گاه باشد که خون نباشد او را صادق گویند زحیر جسم ناسور است این مرض
در بینی و مقعد و جسم باشد انچه در بینی بود مانند ثولول است و سبب ان فضله ایست که از دماغ بدین
موضع می آید اما انچه در مقعد بود از خون سودا پیدا گردد و ثولولیه که صلب و شبیه ثولول است و عنبیه
که شبیه دانه انگور است و دیگر مثل دانه توت بواسیر درد و قراح مقعد بود سدر آنست که وقت
بر خواستن چشم تاریک شود دوار از دوار آنست چنان نماید که چیزها دور میکند دیگر دو سبات خوابی
بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی سهر بیخوابی مفرطات از سردی و خشکی ماده یا با ماده که صفراوی بود
مالیخولیا بمعنی خلط سیاه بود و از خون سودا پیدا شود و یا از سودا ماده ی صرع در لغت بمعنی افتادن باشد
انجانانکه حس و حرکت بی نظام و نا تمام شود فالج بطلان حس و حرکت نصف بدن باشد و سبب ان
فرو ریختن فضله رطوبتی بود از بطون دماغ با عصاب الجانب سکته در عرف جالینوس شامل (?)

در عرف

فی اسماء العلل وعلاجها علی سبیل الایجاز

در عقوی (?) از اعضا از ین جهة گفته اند که فالج استرخا عصب بدن در طول است فالج آن
و استرخا عموم و خصوص مطلق است در عرف لغوی و سبب استرخا بر بدین عصب
در عرض میباشد و این علاج پذیر نیست زیرا که ورم نخاع است تشنج انقباض
عضو است و در هم کشیده شدن چنانچه از کشاد و انبساط عاجز بسم الله الرحمن الرحیم
در بیان اسماء و علاج و علامة ها علی سبیل الایجاز نستعین (?) اماس خونی را
گویند که در گوهر دماغ افتد و ماده ان از خون فاسد بود و صعب ان با حدتی بود
که در رگهای سر باز کشیده شود و شبکه دماغ نیز از هم باز کشیده شود ع استفراغ
کردن خاصه رگی زیر بغل و رگ قیفال زدن ... حمرة بلغمی در دماغ افتد
علامت آنست که درد سر سوزش کند و درد قوی بود و پوست روی سرد
باشد چه انکه حرارت میل بباطن می کند رنگ روی و رنگ چشم زرد باشد و ناگاه روی
گرم شود و چشمها سرخ گردد و از ماده صفرا ... اگر عمر و قوت قوی بود رگ قیفال
زنند و شربتی که ماده را از سر فرود آرد ... بیداری و بیخوابی علامت اینان بود
بر دو نوع یکی از گرمی و خشکی چنانکه محسوس زود از درک افتد و چشم و بینی و کام
و زبان خشک بود دوم انکه از سردی و تری بود و مدام چشم و بینی تر بود و درد سر
اندک گرانی بود و از خواب بیدار شود ع از تفکر و حرکت سخت بر ...

بیخوابی

۱۰

بلغمی و بثور و مغز کدوی شیرین برسر نهند بر پیشانی کشند و از رطوبات و از تلخی و شوری بد قبوه پرهیز کنند
و غذا ها ناتمام خورد و از ان جا که سیل امتلای معده را سبب داده کابوس علتی است که مردم در خواب
پندارند که شخصی گران بر سینه اوست و او را می فشارد و نفس او تنگ شود و جنبیدن گران شود ع بازگیری کردن
دماغ بود بایارج فیقرا و از غذا ها غلیظ پرهیز کردن صرع علتی بود که افعال و التهام حس و حرکت را بی نظام
و ناتمام کند و اندامها را از راحت خویش نگهدارد ع در باب کابوس گفته شد سکته علتی است که یکبارگی حس و حرکت که از دماغ
باندامها همی آید بسته شود سکته باشد حرکت است و اندر عضلها و رو افتد بخلاف مردم و چون زود تحلیل
برود سبب او غلیظ بود و اندر مزاج سرد و سبب ها که سردی فزاید تولد کند ع سکنگبین خوردن و افیون
خوردن است و از غذاها سرد و بادناک و شراب بسیار پرهیز کردن لقوه علتی است که اندر عضلها
رو افتد و چشم بنشیند و ابرو کج کند و از نهادن طبیعی گرداند ع آنست که اگر طبع خراب بود حقنه نرم کند
و ایارج فیقرا با شحم حنظل مرکب کرده با مسهل قوی دهند خدر باطل شدن حس لمس را گویند
نخست حس لمس باطل کند ع الجمله مناسب بار تشنج دو نوع است یکی آنست که عصبها و عضلها ممتلی شوند
دیگر آنکه عصبها و عضلها از رطوبت خالی شود بسبب تحلیل و استفراغ بسیار و علاج بسبب او غالب از رطوبت باشد
در انواع صداع صفراوی را علامت باشد زردی روی و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی چشم و بعض
سرسام و خیالات زجری و خشمناک ع بشراب بنفشه و ماء الرمان شیرین و شراب آلو غوره و نیلوفر دادن
صداع خونی را علامت است گرانی سر و چشم و ماندگی بسبب امتلاء و شیرینی دهان و سرخی چشم

اختلاج

دادو

فی اسماء العلل وعلاجها

پلک سرخ باشد و چشم نم ناک کند و باشد که از اسباب خارش پلک ریش گردد علاج گرم آب و توتیا
باب غوره و آب سماق برورده سود دارد جرب الاجفان علامت او آنست که پلک چشم سخت شود
چنانکه چون از خواب بیدار شود چشم نتواند گشادن علاج آب گرم پیوسته بمالیدن و از بنفشه ضماد کردن
سطبری پلک چشم را علاج که بر محل طعام نخورد و بسیار طعام نخوابد شحول سبب این خلط سرد است
تن را از خلط سرد پاک کند و مثل سرکه پرشته طلاکردن شعیره هم در پلک چشم باشد علامات او آنست
که اندر بن مژگان چون سبوسه پدید آید و باشد که ریش آید گرد و چشم سرباز ده سکادات
نیم گرم اندر آن حکایت کند و بکار نبرد آب و صدای سنگ آسیا سکنجبین سود مند بود و زود فاوبابونه
والکلیل الملک اندر آب بجوشانند و سر به بخار ان دارند شبکوری در روز و کور شب اسباب
شبکوری سه است یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزاء چشم و غلیظی بیضه سیوم
مقام بسیار در آفتاب از بهر آنکه هوا و روز بقیاس با هوای شب گرم و لطیف است
لطافت هوای روز و نور آفتاب رطوبت چشم و غلیظی بیضه را لطیف کند روز نتوانند
دید و شب لطافت هوای روز باطل گردد و روح باصره از رطوبت غلیظ گردد و نتوانند
دیده باشد که سبب شبکوری از بخار معده بود و هر گاه که معده پاک بود نتوانند دید و این علت
شبکوری بزرگی چشم و سیاه را بیشتر بود و اسباب روز کوری ضد این اسباب شبکوری
و این علت ازرق و شهلا را بیشتر افتد جمره و خوره که بر لب و بینی و دندان افتند

علاج برپس گردن حجامت کند یا رگ قیفال زنند و یا دو رگ که زیر زبان است پس استفراغ
کند با قرص بنفشه و مطبوخ اهلیله کم شدن گوشت بن دندان بگیرند کندر و زراوند و دم الاخوین
و بلخ سوسن برابر است با مکیان و سرکه سرشته طلا کنند لب علاج او علاج ما تحول لبابه
آمدن آب از دهن سبب این بسیاری رطوبت بود علاج اگر معده گرم بود شراب انار
و شراب غوره و مانند این دهد و اندر معده سرد و تر را اطریفل فرماید و ایارج فیقرا دهند و هر شبی
باهر باید داد نان خشک اندر اکامه بمالند و بخورند کند دندان علاج او فصد و حجامت و به شسته سرکه
و گلاب شستن و سرکه و حنظل مضمضه کردن و بگوشت بن دندان علاج همین است و اگر مزاج
و سطح دهان سرد بود پوست ترنج و قرنفل و قاقله مانند آن خاییدن سود دارد ضفدع
غده ایست اندر زیر زبان و این علت را بدین نام بر آن خوانند که لون این غده خیره است
از لون زبان و مجری کبها علاج نمک و سرکه و نوشادر بر وی نهند و کوکان را سعتر پارسی و نمک
و شراب و نار پوست سی بمالند و بروی نهند ذات الریه اماس شش بود و اسباب آن یا نزله گرم بود
علاج اندر آماس خون نظر باید کرد تا ماده از کدام طرف بود از همان طرف رگ صافن
باید زد و بعضی از پای راست و بعضی از پای چپ ذات الصدر اماس پرده را در فضاء سینه
ورم الصدر گویند علاج ثواب آنست علاج او علاج ورم الریه کمنوع بود سل بیماری شش را گویند
علاج ثواب آنست که در حال که خون بر آید بیمار را از همه حرکت باز دارند و رگ باسلیق

زنند و اندک اندک خون بیرون کنند تا بیش از خون فسمه داده باشد و قرص کهربا با شراب مورد
اندر آب باران و یا آب خیار و کشکاب دهند و یا حب الآس حواره و آرد باقلا و آرد جو
دارد نخود با روغن بادام با شکر موافق بود البته ذات الجنب اماس گرم و درد پهلو و سینه را گویند
علاج رگ باسلیق باید زد از آن جانب که علت بود جوع البقر این علت گرسنگی اندامها
بود و معده نخواهد و این علت کاذب علاج آن بود که طعامها خوش بوی که از وی چیز بماند بخورد
و استفراغ کردن و عطرها که در وقت قابضه بود و ابه و مورد و ماء اللحم و نان خاص اندر شراب
ترید کرده از روی تباه مثلا از روی کلی و نمک و انگشت و مثل آن علاج استفراغ کند و یا با ایارج
فیقرا و حب صبر معده را پاک کند و زیره و نانخواه ناشتا خاییدن آروغ بادی است که قوه طبیعی او را
تحلیل کند و بر بالا فرستد و این باد از خلط غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده ع معده را پاک باید کرد
و حب الاخاده و حب صبر دادن پس معجون فلافلی و کندر معده را قوت دادن فواق گرفتگی
معده بود و سبب آن از خشکی مزاج بود یا او اسیراه بوا سیر خون بود که فروهبار لب مقعد گرد
گرد بیرون آید و از درون درد پدید آید و ورم باز غلیظ است که اندر تهی گاه چوالی کمرگاه پدید آید
و بزبار و مقعد سیکر و آن را با بار نامور میگویند سبب این علت خون سوداوی بود علاج از هر چه سودا
فزاید پرهیز باید کرد و از هر چه خون را بسوزد و از رستی و ماه و خالصه شراب سخت الافزاینده بگذارند
تا از دی کرم تولد بکند حب القرع علامت او آنست که اگر چه زنده نشود حرکت کند هر دم بیکی از مردم جدا شود

و سبب جدا شدن آنست که چون بچه تولد کند بچه جدا شود و جنبد و تشنه و طعام باشد و قوت
ضعیف بود اگر جدا شدن این علت را بغرما نیاید تا در گرمابه رفت گرم کند و تشنه گردد و پس بچه
در شکم بماند اگر ناف آن ببندد نشود و حرکتی ظاهر شود گرم دراز بود علاج شونیز بکوبند و افسنتین
و شحم حنظل و زهره گاو و قطران کوفته بسرشند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسرکه سرشته طلا
کنند علاج عسر البول اول آنست که قی فرمایند پس رگ باسلیق زنند و اگر مانع نباشد
بطن حجامت کنند و قرص کاکنج بشراب بدهند علاج سلس البول که در بستر بول کند علاج کشک آب و روغن
گل و اسبغول بروغن گل چرب کرده با جلاب بدهند و اگر از سردی بود معجون زرگ چون طرایق
و شرقچوی طوسی و اقرنفل علاج تقطیر البول سر همین بود اختیار وقت مجامعت بهترین آنست که طعام از معده
فرو گذشته باشد و هضم اول و دوم تمام شده باید دانست که هضم هر شخصی یکسان نیست بعضی از دو
هضم افتد و بعضی را دیرتر و این را وقتی معین نتوان کرد و لیکن بتقریب کسی را که عادت طعام خوردن
نهار بیشین باشد و آن وقت که مردمان بخسبند وقت آن بود از بهر دو کار یکی از بهر آنکه در وقت خفتن قوت
باز آید و اگر طلب فرزند کنند نطفه اندر رحم قرار گیرد و بوعلی گوید وقتیکه همه طعام هضم شده باشد
و دیگر سستی جماع بد باشد و دیگر وقت اختیار آنست که شهوت صادق باشد و داعیه نیز قوی باشد
و از پس ماندگی و ریاضت و غم و خواب جماع نباید کرد و در حالت گرسنگی که از خلط خام منی بود و خامی
در شهر پراگنده بود چنانکه همه کس و در آن حال که تن گرم شده باشد و یا سرد شده نشاید و پس از مجامعت

ازرق (?)

اختیار وقت مجامعت

شراب قوی نشاید خورد مگر وقتی که بسیار تشنه باشد از بهر آنکه شراب تحلیل باد کند و از آنچه که حرارت
غریزی ضعیف شده باشد شراب بسیار نباید خورد و مجلس از پس جماع آب سرد و شربت سرد
نشاید خورد از بهر آنکه استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و با سستی ادرار کند و بآب سرد غسل نشاید کرد
و خود را از آب سرد نگاه باید داشت از آنکه اگر سرد بمسام اندر رود حرارت غریزی را ضعیف کند و ضرر ...
و بهترین شکلها آن بود که بر بستر نرم به پشت باز خسبد و مرد بر بالای او بود و اگر تن را سرد کند ...
آن مرد رگ و سرین زن را بر داشته چنانکه تواند و سر وی به بالین بلند تا همه نطفه بجایگاه باشد ...
بیشتر بود و بدترین برضد این که زن بر بالا گاه باشد و اگر آب زن مرد در مجری در رود و سنگ مثانه تولد
کند و بر پا ایستاده مجامعت کردن و روز آنو و درد سرین آرد و بر پهلو خفته آب همه دفع نشود و درد ...
تولد کند عادت مبادا نیز جماع کرده گفته اند سه روز باید از بهر آنکه سه روز کمتر منی نگردد و احوال همه کس
درین باب یکسان نیست و اعتماد بر شهوت صادق است و بر امتلاء اوعیه منی باید کرد چنانکه حس ...
منی باشد و از مجامعت ... باشد با نه بایست اختیار کسی بود باشد که در نگاه داشتن تن درستی قوت کوشد
اما کسی که درین کار حریص باشد طلبیدن میل و سستی اندام و قوت ... از حال طبیعی بگردد و ...
از هر بار باشد و عادت سرعت انزال یا از بسیاری بود یا از ضعف قوت ماسکه و بقوت عضله ... علاج
و استفراغ ... بروغن قسط بدانکه قوت جماع بقوة اعضاء رئیسه ... اعضاء رئیسه
دماغ و دل و جگر است و اگر دماغ ضعیف بود شهوت جماع نبود ... حرکت باطل بود

شناختن آنکه جنین نر است یا ماده

بعد از آنکه در شرع حرام است و هم خلاف طبیعت آفرینش است و هم انقطاع نسل و فرمان پروردگار
است زیرا که علاج را محل آن نیست و در وقت جماع منی نیست و بدین سبب بر خویشتن جماع باید کرد
و هر جماعی که از حرکت بسیار نرم شود زیان دارد و اگر کسی سوی بر شهوت صدق بسیاری منی دفعه باشد
و حرکت آن اتفاق افتد که حرکت بسیار کنند زیان دارد شناختن آنکه بچه در شکم مادر نر است یا ماده
معلوم شود که اگر آب مرد گرم تر و قوی تر از آب زن بود خاصه اگر جماع پس از پاکی حیض اتفاق افتد
در شهرهای سرد و در فصل زمستان و در روزی که باد شمال آید فرزند همه نرینه تولد کنند زیرا که حرارت
میل باندرون دارد و نطفه در رحم بدان سبب گرم و تر بود و در شهرهای گرم بعکس آن بود
و گفته اند که اگر جماع آن روز اتفاق افتد که زن از حیض پاک شده فرزند نرینه بود تا پنج روز
و از پس پنج روز ماده آید و از پس هشتم تا پانزدهم نرینه آید پس از آن خنثی آید و زنی که حمل او
نرینه بود نیکو رنگ تر و خوشتر از آن باشد که حمل او ماده بود و نرینه از سوی راست پدید آید
و بقوام تر باشد و از پستان سر [illegible] راست بزرگتر و [illegible] دست راست قوی تر و متواتر تر از نبض دست
چپ بود و چون [illegible] باشد و حرکت خواهد کرد نخست پای راست جنباند و چون خواهد برخاست
اعتماد بر دست راست کند و حرکت چشم راست او زودتر بود و نرینه از پس سه ماه جنبد و ماده از
پس چهار ماه لیکن اگر نرینه ضعیف بود احوال مادر او بعکس احوال زنی بود که با ماده آبستن است
و مدت نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود و از پس ماده سی و پنج روز تا چهل روز زنان

بدحالی بچه در شکم مادر هر گاه که استفراغ کند از خون و بد حال و ضعیف همچو [illegible] باشد که در آبستنی حیض
ببیند سبب آن از بسیاری خون بود و یا غذا که این حالت [illegible] باشد و اگر باشد از زیادت بود [illegible] ضعیف
غذا یا بر [illegible] چنین باشد و اگر در اول آبستنی باز خون [illegible] که عادت بود به شیر اندر [illegible] پدید آید
[illegible] ضعیف و [illegible] غذا [illegible] جنبیدن بچه [illegible] جنبیدن [illegible] وقت [illegible] ضعیف بود و آنکه
[illegible] عطسه [illegible] آواز [illegible] بچه [illegible] بیماری [illegible]
دشوار زادن زنان انواع چند دارد اما علاج کلی از هر سبب که باشد آنست که خرما و حلبه [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] مطبوخ [illegible] بادام [illegible] بدهند [illegible] عطسه آرند
و حامله عطسه [illegible] سوی [illegible] غالیه [illegible] آن بود استفراغ
کننده [illegible] چیز نگاه باید داشت یکم وقت [illegible] دوم قوه سوم مزاج بیمار چهارم [illegible] بیماری
پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] نوع بیماری [illegible] هوا [illegible] دهم فصل یازدهم عادت بیمار
[illegible] اندر علاج او باید کوشید که مزاج [illegible] فاسد [illegible] مزاج را اندر [illegible]
[illegible] باعتدال باز آورند [illegible] موافق بود و غذا [illegible] موافق [illegible] حجم [illegible]
از بهر آنکه [illegible] بسیار [illegible] جوشیدن [illegible]
[illegible] نگاه باید داشت چون چشم [illegible] فصل از بامداد تا شبانگاه [illegible]
ساعت [illegible] خون [illegible] اگر در آن وقت بیمار [illegible] باید گرفت [illegible]

[illegible]

دلیل علت طرف راست بگرده و چپ جگر دی

و از جای نشستگاه تا ناف پشت باشد اثر صفرا را بود و چون دران وقت حال بهتر گردد سستی بدان که سردی
تری علاج است و خشکی نمی‌رود باید کرد و اگر از پشت تا میان ناف باشد اثر سودا را بود و اگر دران وقت حال
بهتر را بود ترتیبی علاج بگرمی و تری باید کرد و اسهال گرم و خشکی ازوی دور دارد و از میان ناف تا شبانگاه
باشد اثر بلغم را بود اگر حال بهتر دران وقت بود ترتیبی علاج بگرمی و خشکی باید کرد و اسهال و ترکه ازوی
دور کرد و هر علتی که از تری بود در آب بکار کردند از تری و از سردی و خشکی بود بگرمی و تری علاج باید
کرد چون گلشکر و سکنجبین و سپوس و چون در باید در مزاج اگر دهان شیرین بود علت خون راست
و اگر شور است با آب دارد علت بلغم را بود و اگر خشکی است با ترش علت سودا را بود و اگر تلخ است صفرا را بود
هرچه آتش تلخ است که از صفرا حاصل آید و هرچه خون است شیرین است که بادست و طبع خاک ترش
و قابض است سودا از حاصل آید و بلغم شور است از آب حاصل شود **فصل** هر علتی که از طرف راست
بود از گرمی و خشکی بود و علاج بسردی و تری باید کرد زیرا که جگر و زهره از جانب راست و هر علتی
که از جانب چپ بود از سردی بود علاج بگرمی باید کرد زیرا که سپرز و شش از جانب چپ بود و هر علتی
که در گرده و زهار بود هم از سردی بود زیرا که گرده و زهار نیز از جانب چپ بود **فصل** هرچه خفیه
است آب از سر خورد و گوش از زهره و بینی از شش و لب از جگر و چشم از معده **مر قیوکه که**
در خواب بول کند و جامه خواب تر شود **علاج** یکدرم گشنیز خشک با دو درم شکر بدهند آن علت
ازوی برود **علاج درد سینه** برگ سداب بسایند و بخورند در معده بخشانده اگر بکسی برگ سداب [illegible]

ا بخورانند

در اقراص است

از هر یکی درمی بشراب ریحانی کنند و از برای خفقان و غشی بکار دارند **رب سیب** که مصطکی و قی باز دارد
بگیرند آب انار ترش و ترنج بگذارند و بپزند تا که قوام بگیرد و شاخ چند از نعناع در وی افکنند بکار دارند
رب سیب بپزند و همچنین کنند **قرص الورد بزرگ** که جمله علل معده و استسقا و سوء الهضم و حباب و زرمن و بلغم
را ببرد بگیرند گل سرخ سه درم و عود و سنبل و مصطکی و سلیخه و فقاع الاذخر و دارچینی و افسنتین
از هر یکی یکدرم بشراب قرص کنند **قرص** از برای کسی که قی کند و طعام نتواند بقی باز آرد بگیرند گلاب طباشیر
از هر یکی یکدرم و سماق سه درم و رس که نافع است **ذو الفلی الالام** بگیرند گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و کندر
و دم الاخوین و اسفار و نشاسته و بنی سه درم رب به قرص کنند **قرص که ورم معده و خلط جگر کهنه را برد**
بگیرند فقاع الاذخر و راوند چینی و سلیخه و سنبل و قصب الذریره از هر یک سه درم زعفران و تخم و افسنتین
و فلفل و قاقله و قسط از هر یکی یکدرم مقل ازرق و مصطکی از هر یک دو درم اشق پنج درم قرص کنند هر یک
یکدرم هر روز یک قرص بدهند **قرص عود** که نفخ و قولنج و خلط را ببرد بگیرند سه درم گل و عود هندی و قرنفل
و شکر و سنبل و طین خراسانی و طباشیر از هر یکی یکدرم و کبابه دو درم قرص کنند بشراب نیشکر
از بالای سیب بدهند **معجون کل خوردن را منع کند علاج** بگیرند هلیله کابلی و هلیله زرد و آمله و جوز بوا
و مصطکی و قاقله و زنجبیل و کبابه از هر یکی سه درم بعسل معجون کنند و پس از طعام یک درم بخورند
قرص ملک از برای استسقا و اعلحمر و سده جگر که بشت باید و بول کند **علاج** بگیرند ملک و راوند از هر یکی سه درم
گل و سنبل و تخم کرفس و ناخواه و مصطکی و انیسون و اذخر و ابهل و جوز و مر و قسط و فقد و عصاره غافث از هر یکی دو درم

دار فلفل و حنظل بانادرزارانند و از هر یکی پنجدرم زنجبیل و فلفل از هر یکی یکدرم قرص کنند شربتی
یکمثقال در ماء الاصول بدهند **قرص ازربون** مسهل بود استسقا زقی را بگیرند بزر کاسنی ده درم
و بزر خیارین از هر یکی چهار درم و نیم و عصاره غافث یکدرم جمله را قرص کنند و هر روز یک قرص بدهند
حب دیگر از برای استسقا که از حرارت نباشد بگیرند مازریون نیم درم سکبینج یکدرم نمک هندی
دو درم خام از هر یکی دانگی حب کنند جمله یک شربت بود **حبی که علل را خوش کند** بگیرند هلیله و سکبینج
حب شیرین دو درم نانخواه درم و این حب در استسقا نافع بود اما زقی را **قرص مقل** از برای ورم صلب که در جگر
باشد بگیرند زعفران و مر و قسط از هر یکی یکدرم و نیم بادام تلخ یکدرم و نیم مقل سه درم مغز استخوان اجل
کنند و جمله را قرص کنند شربتی سه درم با آب کاسنی یا با آب بادیان کرفس سه درم با آب کاسنی یا بادیان کرفسی
دوائی که قروح امعا را خوش کند بگیرند مصطکی یکدرم و کندر دو درم و دم الاخوین و گل سرخ از هر یک
دو درم گل مختوم یکدرم شربتی یکدرم به ماء العسل یا بجلاب دهند **حب که اوجاع سخت را و جمله دردها**
را ساکن گرداند بگیرند زنجبیل و زعفران و مصطکی خشک و بزر البنج از هر یک جزوی و افیون و جند بیدستر
از هر یک جزو حب کنند چون نخود شربتی نیم مثقال **حب که جمله بادها را ببرد**
بگیرند نانخواه و برگ سداب ترکشی و بخور مریم و عرطنیثا از هر یک درم بوره یکدرم عسل حب کنند و بر ابریشم
خمول سازند و اگر خواهند که بادها را از شب برکنند بخورند **سفوفی که شکم را اطلاق کند** بگیرند تربد سپید درم
و زنجبیل دو درم و شکر سی درم سفوف به هر سه روز یکبار بخورند **صفت گوارش** که جمله دردهای [illegible]

[illegible]

راد[illegible]

در گوارشات

را و رطوبت فاسده را و ثقل معده را سود دارد بگیرند خیربوا یکدرم مار شکر دار چینی
از هر یک سه درم زنجبیل شش درم فلفل و دار فلفل از هر یک چهار درم جمله را بکوبند و بروغن
بادام چرب کنند و بهر درمی ده درم شکر برشته و شربتی پنج درم **صفت گوارش خولنجان که بادهای مختلف**
و دردها را سود دارد بگیرند خولنجان و سورنجان و خشخاش و شقاقل و تخم سپندان و سعد و بان
العصافیر از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بعسل برشته شربتی دو درم **صفت گوارش که**
خداوند صرع و لقوه و فالج و بلغم را و دماغ را سود دارد و بادهای خام و درد پشت را ببرد
و معده را قوت دهد و بوی دهان را خوش کند و بن دندان را استخوان گرداند بگیرند سنبل
و قرنفل و قرنفل از هر یک نیم درم و زنجبیل و خولنجان و عاقرقرحا و زرنباد و جوز بوا از
هر یکی سه درم قرفه و سلیخه و بسباسه و سنبل الطیب از هر یکی دو درم تربد و کبابه از هر یکی یکدرم
اسارون و شقاقل و بهمنین و قاقله از هر یکی دو درم و نیم عود هندی یکدرم مشک و عنبر
از هر یکی دانگی و نیم و سعتر و تخم بالنگ و نانخواه و برگ سداب از هر یکی پنجدرم جمله
بکوبند و بروغن بادام خشک یا تازه چرب کنند و با صد درم عسل و صد درم شکر سرشته
شربتی دو مثقال **اطریفل بزرگ** سودا و بلغم و فساد مزاج را و صفرا و رطوبت فاسده
که در دماغ بود و قوت معده و آب سپید شدن چشم و علتهای مثانه را و علت کلیتین را که از سردی
بود و موی سفید شدن را و گونه روی را اهلیله سیاه شش درم و هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر

چهار درم فلفل سعد از هر یک چهار درم شقاقل چهار درم شیطرج سه درم بهمنین و تودرین
از هر یکی دو درم نانخواه و صعتر از هر یک سه درم سنبل و جمامه و حال و وج از هر یک دو درم
دارچینی و نارمشک و نمک هندی از هر یکی پنج درم و نیم آهن صافی ده درم زنجبیل ده درم کنجد
و سپندان دیگر از هر یک پنج درم جمله را کوفته بروغن گاو چرب کنند سه وزن ادویه عسل برنهاده
شربتی پنج درم **صفت معجون شهریاران** که دردها و قولنج و سده و طعام گوارانیدن و قوت معده را و دماغ
پاک کردن را و بادهای مخالف را سود دارد بگیرند زنجبیل و زیره و خولنجان و سداب خشک و بوره
ارمنی و قرفه از هر یک ده درم سقمونیا ده درم جمله را بکوبند و بیزند و عسل سرشته کنند شربتی ده درم
معجون نانخواه این معجون بکار دارد به طب جامع بلغم دماغ و معده سود و قوت دهد و آب دهن
بعفرا ببرد و گوشه رود را نیکو گرداند و طعام بگوارد و بوی دهن خوش کند و بن دندان را سخت گرداند و آب زنخ
از دهان باز دارد و کرم شکم را بکشد و بادهای مخالف را بشکند و گرده را قوت دهد و مثانه را پاک گرداند و قبض را نیکو گرداند
بگیرند تخم کرفس و نانخواه و تخم شبت و تخم گزر از هر یک ده درم مصطکی رومی و قرنفل و قرفه و عاقرقرحا
و اسارون و بسباسه از هر یک یکدرم و نیم درم مشک نیم دانگ زعفران نیم مثقال جمله را بکوبند و صد درم شکر
سفید و درد یک کهن با آب بجوشانند تا قوام گیرد بعد از آن پنجاه درم عسل با وی بیامیزند و دیگر باره بقوام آرند
و داروها در وی سرشته کنند شربتی بامداد و شبانگاه یکدرم **در علاج کند حفظ** اما کند جهت هضم از ولایت بود
بیگاه از سردی و تری یا از گرمی و خشکی اگر از گرمی و خشکی بود خواب اندک دارد و بود که فواق آرد و اگر از سردی بود
دارعید

روغن خیری ... قرار دارد و چون بدین کونه بینی سعد پرورده و زنجبیل پرورده و علک و بلیل بکوبند با شکر
سفید و نان پرورده بدهند و اگر تری زیادت بود بگیرند سه کند و روغن قسط بمالند و این معجون مراوق
بود بگیرند سعد و هلیله کابلی و بلیل و علک رومی و زنجبیل و آمله و مغز جوز بریان کرده از هر یک ده درم کوفته
و بیخته عسل سرشته کنند و مداومت نمایند و اگر تری غلبه دارد روغن قسط بر دماغ بر سر نهند و اسر بالند و اگر خشکی دارد
روغن بنفشه و روغن کدو در شب در بینی چکانند **گوارش** که شکم را از رطوبت طعام ناگوار بیرون پاک کند و آروغ
ترش را سود دارد و طعام را بگوارد و معده را قوی کند و جای حرص کند و بادهای مخالف را بشکند بگیرند سنبل
و قرفه و حب بلسان و سنبل طیب و زیره از هر یک ده درم جوز بویا و قرنفل و اکلیل الملک و نارمشک و شیطرج
و نارمشک و شیطرج هندی از هر یک چهار درم و بوند چینی و زراوند طویل و بسباسه از هر یک یکدرم و صعتر
و زنجبیل و هلیله کابلی و عصاره و بلیل از هر یک ده درم و دانه مویز بی تخم جمله کوفته و بیخته بعد چند عسل
سرشته کنند شربتی پنج درم **اطریفل** که مویز اولی سود را قوت معده و درد را بسیار دارد و در معده سود و سستی
مثانه و سوء المزاج و معده و دردها را سود دارد و بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و شیطرج هندی و تخم کرفس
و نانخواه و صعتر از هر یک ده درم سنبل و جمامه و کال و وج از هر یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل و دار فلفل
و نمک هندی از هر یک پنج درم و سپندان سفید پانزده درم زنجبیل ده درم و نیم آهن صاف سه درم
جمله را بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و بهر درم اخلاط سه درم شکر بیامیزند با عسل سرشته کنند شربتی ... درم
حب که اوجاع مفاصل و دردهای سخت را ساکن گرداند بگیرند زنجبیل و دار فلفل و سعد و کنگر و زعفران و برنج

اکنون یک جزو برابر او چند پدید ستم هم جزو مثل نخود هب کنند شرح یکمثقال **باب اول اندر شناختن**

رگها که زنند و جای منها که کنند و شرح با نها که بگشایند و برند و دواع کنند و موضع منفعتها

هر یک در که چهل و اصل این جمله دوازده رگست اندر هر دو دست و اصل این دوازده رگ

یکی باسلیق و یکی قیفال است و هر رگی که باقی مرکبست از شاخهای این دو اصل و از دوازده چهار

باسلیق است اندر هر دستی هر یکی را باسلیق بادبان گویند و دیگر را باسلیق ابطی و آن

دو رگ بزرگ از جگر برآمده است یکی اصل باسلیق است و قیفال برگران است و از دل بر است

و باسلیق در میان تر است و بدل نزدیکتر است و از جگر به جنب گردن برآمده است از اینجا بدو بخش

گشته است یک بخش کوچکتر و یکی بزرگتر و بخشی پس اندر در آمده است و بدماغ فرو رفته است چون

فرشتی گشته است و گسترده شده و ماغ زاد باز جمع شده و از دماغ فرو آمده است و اندر سینه و کتف

اندر در آمده و پراکنده شده و بخش بزرگ بدست اندر در آمده و اندر بغل دست بدو بخش شده است

یکی باسلیق بادبان است و دیگر باسلیق ابطی و از هر یکی شاخی بسینه و شش و دل و جز آن

اندر آمده است و بغم معده و حجاب نیز اندر آمده است نزدیک [illegible] و ساق و بقدم فرود آمده است

از بهر این است که رگ باسلیق گشادن به جگر و شش و علتهای حجاب سود چون ذات الجنب و دردها

سرین و ساق و زانو و قدم را سود دارد و باسلیق را از بهر آن گویند و اصل او از جگر برآمده است

و بزرگست و اندامهای شریف پیوسته چون دل و دماغ و شش و اندر کتب یونان باسلیق پادشاه

بزرگ

در بیان رگها

بزرگ را گویند و باسلیق ابطی را بدین نام از بهر آن گفته اند که نزدیک بغل پدید آید و هر رگی دیگر قیفال است

اندر هر دستی و این رگ قیفال دوم است که از جگر بسوی بالا برآمده است تا به جنب گردن و از آنجا بدو بخش

شده است و باز هر بخشی از آن بدو بخش شده یکی کوچکتر و دیگر بزرگتر آنچه بزرگتر است بجانب گردن در آمده

است و از آنجا بسر اندر آمده است و بدماغ اندر رفته و اندر پرده دماغ چون فرشتی گسترده شده و غذا بدو میرساند

و دماغ را بدو خدمت [illegible] میکند و باز جمع شده است و هم بر آن گونه که باسلیق فرود آمده است و در بعضی

[illegible] با بدن [illegible] شده باشد زیرا که برای عضوست و گفته اند که در هر دو رگ باسلیق است و قیفال که از سر فرود

آمده است و قیفال و باسلیق از هر دو جانب گردن بهر دو دست فرود آمده است و اندر کتب یونان گران

خبر را قیفال گویند و این بیشتر [illegible] نهان است و فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و دندان

و دندان و لب را سود دارد و رگی که دیگر اکحل است اندر هر دستی یکی از این رگست از قیفال است و باسلیق

از آنجا هر دو اندر فرود آمدن از سر به نزدیک جنب گردن پیوسته اند و از هر دو شاخی بر خواسته و از هر یکی

یکی و اندر هم پیوسته شده است و رگ اکحل این است و از هر دو بهم پیوسته تولد کرده است و بدست

اندر آمده است و اندر میان باسلیق و قیفال نهاده شده با خورده دست و پشت و انگشتان

رسیده و اندر کتب یونان چیزهای آمیخته را اکحل گویند و این نیز از قیفال و باسلیق آمیخته شده است و فصد

اکحل علتهای همه تن را سود دارد و [illegible] اسلیم و دیگر اسلیم و [illegible] باسلیق [illegible]

و گفته اند هر دو [illegible] باسلیق ابطی است [illegible] الجمله [illegible] از اسلیم [illegible] پیوسته است و این رگ را اسلیم

برای آن گفته‌اند که او دو شاخه است باسلیق و ابطی است و باسلیق ابطی را شعبهٔ الاسلیم گویند و بعضی رگ اسلیم
الصغیر گویند و بعضی باسلیق ابطی را سیلان از آن گفته‌اند که اندر زیر بغل است و گفته‌اند باسلیق
بر پشت دست می‌شود یکی اندر کف دست پدید آید و یکی اندر پشت دست و میان انگشت میانین و انگشت دیگر
که از سوی انگشت کوچک است و اسیلم میان انگشت کوچک و انگشت پدید آید هم بر پشت دست
و فصد اسیلم از دست راست درد جگر را سود دارد و از دست چپ درد سپرز را و گرد خارش اسود را
و داء الرسیه را نیز سود دارد و درد معده و اسیر را سود دارد و رگ دیگر حبل الذراع است این در نزدیک بیشتر مردم
باسلیق است و اندر بعضی باسلیق با کحل آمیخته گردد و جمله الذراع است که گفته‌اند منفعت فصد او
چون منفعت قیفال است اما رگهای پای شش رگ معروف است اندر هر پایی سه رگ و از این شش دو رگ
صافن است یکی اندر پای راست و دیگر در پای چپ و جایگاه پدید آمدن فصد او نزدیک شتالنگ است
از هر سوی و از بالا فرود می‌آید اندر نیمهٔ بالا و جمله الذراع موافق چیزها گویند که باسلیق است و بالا است
بود از آنکه او نزدیک شتالنگ است منفعت فصد او آن است که خون را از نیمهٔ تن بالا فرود می‌کشد و از این است
که از بهر آن است حیض این رگ زنند که خارش قضیب و خصیتین را فصد او زایل کند و رگ دیگر عرق النسا است
یکی اندر پای راست و یکی از پای چپ و اصل او باسلیق ابطی است و او را عرق النسا از بهر عوام گویند و نام او
نسا است منفعت فصد صافن است به بلدی که نزدیکست اما این فصد عرق النسا را زایل کرداند و رگ دیگر
مابض است یکی اندر پای راست و دیگر در پای چپ و اندر زیر زانو و اصل او نیز باسلیق است فصد او درد حشا و درد پشت

زایل کند

زایل کند و منفعت این رگ اندر کشادن حیض و درد مقعده و درد رحم و آماسهای کهن که اندر گرده
و مثانه است منفعت او از صافن بیشتر است و باید دانست که فصد رگهای پا اندر علتها بیکباره
که بجانب بالا دارد و اندر علتهای سودا منفعت سود بیشتر دارند اما آنکه از رگهای سر و گردن هر رگ است
یکی خبث باسلیق و از سر پیشانی فرود آمده است منفعت فصد او آن است که گرانی سر
و بخش درد سر را زایل کند و رگ دیگر میان سر است و او را عرق الیافوخ گویند این را
از بهر شقیقه و ریشهاء سر زنند از شاخهای قیفال است و رگ دیگر از پس سر است نزدیک
نقره قفا و مغاک پس گردن را گویند فصد او علت صرع و صداع کهن را زایل کند و سدر و اماق
و صداع علتی است که هرگاه مردم پای خیزد چشم تاریک گردد و سر گشتن پدید آید و رگ دیگر از پس گوش است
یکی از سوی راست و دیگر از سوی چپ از شاخهای قیفال است اندر ماشستان گویند از بهر آنکه بیشتر مردم
از این دو رگ گرامی پدید آید بن الفتوط که زهد گشاده شود جایگاه فصد او آنجا باشد که سر گوش
پیوسته باز آید و اندر بعضی مردم مقدار یک سر انگشت بالاتر است فصد او فرود آمدن آب چشم باز دارد
و بخارها از سر و چشم باز دارد و ریشهای قفا را بگرداند و دو رگ دیگر رگهای صداع است از هر سوی یکی از
شاخهای قیفال اندر پس شریانهای گوش پدید آید و این رگ از برای درد چشم و شقیقه و صداع
کهن زنند و یکی دیگر رگ سر بینی است و او از شاخهای قیفال است و موضع فصد او از جایگاه انگشت
بر سر بینی نهند شکافی که اندر وی بتوان یافت و اندر بعضی مردم این شکاف ظاهر است چنانکه بتوان دید

دارودی خون اندکه داو را از بهر کلف و بزرگ رنگ روی زنند و از بهر موی ریختن و بواسیر و خارش بینی
زنند و لیکن بسیار باشد که این علتها از آن فصد پدید آید از برای آنکه خون بدان جانب میل کند و بیرون نیاید
و مضرت بیش از منفعت کند و دو رگ دیگر از اندرون بینی است و از رشتها و ثقیل است و فصد او از پس
بینی را و صداع را سود دارد و درد چشم را سود دارد و رگ دیگر و زیر زبان است هر دو ظاهر و فصد او کردن زبان را
سود دارد و اگر از خون باشد بثورها را که اندر دهان پدید آید و درد گلو و سعال را خناق زیرا که بر سر دو گردن
بازن سود دارد و دو رگ دیگر وداج است یکی از سوی راست گردن و یکی سوی چپ گردن و از رشتها یا سلیق
است که بر سر می آید و بحلق نزدیک است اندر پس شریان با فصد هر دو رگ اندر خناق و ضیق النفس و جرب
و گرفتگی آواز و علت ذات الریه و علت بسیر و ابتداء جذام را سود دارد و دو رگ دیگر یکی از سوی راست و یکی
از سوی چپ و آن را نیاتان گویند لیکن وداج راست نیز زیرا که هیچ فرق نیست و فصد از میان حلق دو رگ
دیگر رگها و گوشه چشم است یکی از چشم راست و یکی از چشم چپ و از رشتها و ثقیل است که منفعت فصد او آن
که تلذذ (?) اورد و طفره یا دت شود و موی سو که اندر چشم بر آید باز دارد و باره ناصور سو که اندر گوشه چشم باشد
بریده گرداند و جرب پلک را و شبکوری را و صداع را باز دارد و باید دانست که از درون هر کدام رگ
از این رگها که یاد کرده شده است هرگاه که بوقت حاجت زنند اندر وی ... پدید آید
و خون از جگر کشیده شود هرگاه که از بهر علتی از رگ زنند که بدو پیوسته است و برابر او راست است و چون از خون
فرو برداخته شود در وی شفا یابد این است شناختن رگها و این بزرگ منفعت دوازده ... نهایت و ممکن

فصد نیست

فصد نیست زیرا که از وی فضلهای کمتر بیرون آید بدین سبب فرموده اند ببریدن وداج گردن زیرا که مرد را
در شریان نیست **باب اندر مضرتها** که در افراط خون تولد کند و از افراط بیرون کردن خون از تن سوء
المزاج تولد کند و استسقا آرد و شهوت طعام باطل شود و پری بارد که پدید آید و مرد شکسته شود و معده
و جگر ضعیف شود و قوتها بر ضعیف گردد و نخست قوت حیوانی ضعیف شود و خلطهای سرد در رگهای خام
تولد کنند و گرد آید و بیم فالج و رعشه و سکته باشد و چند از رگ ضعیف قوتها بجماع المجم (?) توان کرد که لشکر است (?)
باشد و بیوی مشک و عطرها ... و هرگاه که خون صفراوی شود حاجت افتد به فصد کردن بسیار
هر بار که فصد کنند آب بیش باید لیکن در حالت بیماری چهار سه (?) یا خطر صعب باشد چون فالج و سکته پس مصلحت
آن باشد که بنده هم یاری و بکر ... را از خلطهای سوداوی پالایند و هرگاه که اندر کسی خلطها بسیار باشد
چون فصد کنند خلطها اندر تن بجنبند و در رگها روان شود و حاجت مند گردد و در رگ روان متواتر و اله (?)
آن باشد که بنگرد که تن را کدام خلط غالبست دارویی مسهل که دافع این خلط باشد بخورد و تن از خلط
پاک گردد **باب اندر** شناختن منفعتهای رگها بیرون ناکردن خون و حاجت مندی بدان تولد کند و علتها در شریانها
بزرگ و آماسها خون و تب ... لازم و سرسام آید و طاعون و برآمدن خون از گلو و خناق و جذام و سکته
و مرگ مفاجات **باب اندر شناختن نبض** و دراکه نبض حرکت شریان را گویند و هر نبض را دو حرکت
و یک سکون و یک حرکت انبساط است و دوم حرکت انقباض است و سکون که از پس حرکت انقباض است
از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی حرکت کند بجایی و به نهایت آن جانب باز گردد و باز از آن جانب مخالف رسد

و اندر میان دو حرکت سکون نباشد چه یک دیگر پیوسته‌اند و حرکت مخالف محال باشد و چاره نباشد
و از آنکه میان بازگشتن حرکت اول و آغاز حرکت دوم سکون افتد اگرچه محسوس نباشد و حرکت
انبساط آهسته باشد و تر روان یافت نگردد یعنی که مردم بغایت ضعیف و بد حال باشد و حرکت
انقباض به دشواری اندر توان یافت و به نزدیک بسیار کس چنان است که اندر توان یافتن لیکن
درست آنست که اندر تن کم گوشت و نرم پوست اندر توان یافت خاصه اگر نبض قوی باشد
یا صلب بطی اگرچه غالب آنست که دشوار اندر توان یافت خاصه اگر در نبض صحیح گویند حرکت
باز اما اندر نبض قوی سبب صلابت فرق توان کردن و مصادمت بانگشت و میان بازگشتن او اندر نبض
بطی به سبب دیر جنبیدن و دیر بازگشتن او فرق توان کرد و بباید دانست که حرکت همه شریانها
با حرکت دل برابر باشد و هیچ حرکت یعنی حرکت شریان و دل از یکدیگر پیشتر و پس تر نباشد ولیکن
هرگاه که اصل درخت بجنبیدن شاخها نیز با وی بجنبید حرکت شریان با حرکت دل همچنان برابر باشد
از بهر آنکه شریانها شاخهاست که از دل رسته است بنا هرگاه که اندر عضوی جراحتی یا حرارت
باد ... فرصه ... شریانها که بدین جراحت با دل نزدیک حرکت بیشتر و زودتر از حرکت دل باشد
و دیگر شریانها بسبب آنکه عارض شریانها و عضوها دیگر که حال ایشان با حال دل برابر بود یکبار آن
حرکت شریان این عضو که این عارض اندر وی است دلیل است همه شریانها بطبع خویش کند اگرچه حرکت
ایشان با حرکت دل برابر است و طبع او نیست و اگر حرکت شریانها بطبع خویش نبودی حرکت شریان

و عضو

و عضوی که اندر وی عارض افتد محال عارض دیگر شریانها نگشتی و چون حرکت شریان بطبع اوست
گروهی همی پنداشتند که حرکت شریانها بر سبیل مد و جزر است یعنی گاه دل چون روح را هم شریان گرسنه
شریانها بر جنبد و به جنبد و هرگاه که هر دم خویش باز آرد و شریانها تهی شود و باز گردد و ساکن شود
گفته اند حرکت بسبب جزر که از وی باز می گردد نه بطبع خویش است و چنان نیست که ایشان پنداشته اند
ولیکن بطبع خویش است و دلیل بر آن است که نخست یاد کرده آمد و حرکت شریان یک عضو است بسبب عارض
مخالف حرکت شریانها و دیگر اعضا بود والله اعلم **باب پنجم اندر شناختن آنکه حالهای نبض**
از حالهای شریانها و از ساعد جویند حالهای نبض از شریانها برای پنج چیز جویند یکی آنکه ساعد
زود بتوان نمود دوم آنکه مردم از بیرون داشتن ساعد و نمودن او شرم ندارند سیم آنکه این شریان
چنان بگوشت اندر نشسته نیست که دیگر شریانها چهارم آنکه این شریانها از بخارها ممتلی نشود چنانکه شریانهای
صداع و بدین سبب این شریان اختیار کردند و حال که این شریان جویند راست آید
باب ششم اندر آنکه نبض را چگونه باید جست سبابه و وسطی و بنصر و خنصر و ساعد را بر پهلو باید داشت
از بهر آنکه اگر ساعد را بر روی اندر گردانند حرکت شریان از نبض دور افتد تر ... خاصه اگر تن
لاغر باشد و اگر به پشت باز گردانند دراز تر و بلندتر نماید و جنبش کمتر یابند و دستی که نبض جویند باید
که آسوده باشد و کاری با رنج نکند و چیزی بر ندارد و نبض قوی را بر انگشتان باید جست و سر انگشتان بر شریان
بقوت باید نهاد و نبض ضعیف را انگشتان سبک باید جست چنانکه هیچ گرانی انگشت بر شریان ننهند

ویرفق باید جست از بهر آنکه قوت ضعیف از جهانیدن شریان درست که بروی شریان است وا ز دار
رنج کران انگشت که بر پوست نهاده است عاجز آید و نبض بدید نیاید علی الجمله نبض ضعیف برابر رفق
نتوان یافت و انگشتان طبیب لطیف باید و سر انگشتان کار بست باید کرد که پوست سر انگشتان تنک و زیرک
و هرگاه که انگشت بر شریان نهند تنگ نگاه اندیشه آنجا دارد و انگشت را بر شریان نهادگی باید داشت
و یکنوع از انواع نبض که اندر وهم صورت بسته باشد بجوید تا بحقیقت آن توان رسید و انگشت بر شریان
دمی باید نهاد که مردم از خشم و نیازی و از غم و اندوه و مانند آن خالی باشند و از پس رنج و اندوه و ریاضت
دیگر ما به و خواب بافراط از پس سیری و گرسنگی حال نبض جستن درست نیاید و باید دانست که طبیعتها
مزاج مردمان متفاوت است از بهر آنکه نبض هر شخصی اندر خور مزاج باشد و حرکتها و بنیاد و نقضها حرکتها
را بگرداند پس نبض را اندر حالی باید جست که مردم از این حرکتها و حالها خالی باشند و باید که نبض
آن شخص را که دست بر شریان خواهند نهاد بسیار دیده است بر بهانه باشد و نبض او از پس این حالها و حرکتها
عادت نبض او را عادت بگرداند و در نبض او حکم نتوان کرد و حال او درست نتوان دانست و همه انواع نبض
معتدل باید تا سریع و بطی و طویل و قصیر و عریض پدید آید **باب اندر شناختن نبض** که از چند جنس است حرکت
نبض را الحاکه ظاهر قول طبیبان یکی مقدار حرکت دوم سرعت و بطی سوم نوبت و تفاوت چهارم قوت
و ضعف پنجم نرمی و سختی ششم گرمی و سردی رگ هفتم پری و تهی رگ هشتم استواء و اختلاف حرکت نهم
نظام حرکتها و سکونها اندر اختلاف و استواء و نظام آن دهم وزن آن حرکت و سکون اما بطن هر قول اجناس

نبض این نه جنس

در امزجه دماغ

نبض این نه جنس است که یاد کرده آمد و از آنکه جنس نهم نظام و بیت نظام است هیچ نوع اندر زیر نوع
هشتم که جنس استواء و اختلاف است و اجناس بر وجه دیگر قسمت کرده اند و بدین گونه گفته اند
که اجناس نبض سه است اول جنس را از حرکت نبض جویند و آن چهار نوع است و اندر زیر او نوعها
بسیار است او یکنوع را از مقدار حرکت جویند از هر جهتی از اندازها و چند حرکت که نبض طویل
و عریض و قصیر و رقیق و عظیم و صغیر و معتدل تا بجمله ترکیب این انواع تولد کند از این جمله باشد
نوع دویم از چگونگی حرکت رگ جویند و نبض سریع و بطی و معتدل از این نبض مستوی و مختلف و منتظم
و نامنتظم و نبض موزون از جمله باشد جنس دوم را از سکون رگ جویند و این سکونها باشند که اندر میان
دو حرکت باشد و این اندر نبض متواتر و متفاوت پدید آید **جنس سیم** را از قوه حیوانی جویند و این جواهر
نبض قوی و ضعیف جویند **جنس چهارم** از چگونگی آلت جویند بعضی از چگونگی شریان و این چهار نوع باشد
او سختی و نرمی شریان دوم گرمی و سردی شریان **جنس پنجم** از اندر تجویف شریان که هیچ جویند
و این از پیری و تهی رگ پدید آید **باب اندر شناختن** مزاجهای دماغ معتدل اگر سر بزرگ باشد
و شکل طبیعی باشد و گردن بزرگ بود و سطبری و سینه فراخ و پهن و استخوانهای سینه و پشت و مهره
قوی باشند حال دماغ نیک باشد و مهره بزرگ باشد و چیزها از رنج و ریاضت و کارها و اندیشها درست باشد
و کوچک باشد و نهاد دماغ اندر وی بهمان شکل نباشد و سطبری اندک باشد حالات او بد باشد و اگر
بزرگ سر و گردن و سینه و مهره پشت بدین صفت نباشد که گفته آمده است حال او بد باشد **دماغ گرم**

رنگ روی و رنگ چشم بسرخی گراید و رگهای چشم برخاسته و پدید باشد و موی بسیار از آنکه
از مادر بزاید سرخ باشد یا سیاه اگر سخت گرم باشد رنگ موی سرخ باشد و چند سال آید به سیاهی
گراید تا بسیاهی باز آید و صداع اندر دماغ گرم سود از هوای گرم و آفتاب و از طعام و شراب گرم درد
بر خیزد و خواب سبک باشد دماغ سرد را موی سر دیر بر آید و باشد که رنگ روی بزردی
گراید و سپیدی و از هوای سرد و آب سرد و طعام سرد و شراب سرد رنجور شود و از بینی او رطوبتها آید
و زکام و نزله بسیار باشد و رگهای چشم هیچ سرخی ندارد و رگها باریک باشد و پوشیده و خواب تمام باشد
دماغ خشک از سرما و گرما زود رنج بیند و طعام اندک سود دارد و طبع کثیف جعد زود میل کند
اصلع شود و خاسته تا باشد دماغ تر خاستیها کند و از دماغ تر رطوبتها بسیار بپالاید
و خواب سنگین باشد دماغ گرم خشک و از وی هیچ تری نپالاید و خوابها بر تا باشد و خواب
سخت و اندک باشد و موی بسیار جعد و سیاه باشد و زود بر آید و رنگ روی سرخ باشد یا گندم گون
و زود اصلع شود دماغ سرد و تر هر چه اندر مزاج سر گفته آمده است اندر مزاج دماغ تر سخت ظاهر باشد
فصل دویم بدانکه چشم گرم زود از درد و رنج گرما کند و رنگ روی بسرخی گراید چشم سرد هر کدام که برخلاف
این باشد سرد باشد چشم خشک کوچک باشد و اندک رمص دارد و حرکت سبک باشد و درد چشم
کمتر بود و رگهای چشم باریک باشد چشم گرم و تر بزرگ باشد و رمص بسیار باشد و اندکی معتدل باشد
فصل اندر شناختن دل و مزاج گرم را نفس بزرگ و نبض عظیم باشد و سریع و متواتر و مرد شجاع باشد و اندر کارها

دلیر

در امزجهٔ جگر

و مرد را گستاخ نباشد و اگر مرد را دل سخت گرم باشد شتاب زده باشد و متهور و زود خشم گیرد و زود خشنود گردد
و سینه پهن دارد و بر سینه و حوالی آن موی بسیار دارد و دیگر بر بیشتر درازگشت موی بود و شانه درشت
برای آنکه مزاج دل سخت گرم هرگاه که دل گرم باشد همه تن گرم باشد و هر که مزاج جگر سرد باشد و با دل برابری کند
تا گرمی دل تن گرم باشد دل سرد نبض صغیر باشد و متفاوت و نفس هم چنان باشد و مرد بددل باشد
و اندر کارها گسسته و سینه از موی برهنه باشد و هر گاه که دل سرد باشد همه تن سرد باشد مگر که جگر گرم باشد
و با سردی دل برابری کند و دل گرم شود نبض نرم باشد و مرد زود از کار متغیر باشد و زود خشم گیرد و زود بیاساید
گردد و همه تن نرم باشد و اگر خشکی جگر با تری دل برابری کند بدیدار شود دل خشک نبض صلب باشد و خشم
آهسته باشد اگر در خشم گیرد دشوار آرام گردد و لجوج باشد و همه تن خشک باشد و نبض صلب و عظیم باشد و سریع
و متواتر و نفس بزرگ هم چنان باشد و بر سینه و حوالی آن موی بسیار باشد و مرد اندر کارها سبک باشد و لجوج
و زود خشم گیرد و دیر آشتی کند دل گرم و تر نبض و نفس هر دو عظیم باشد و سریع و متواتر باشد و بکار دلیر
اندر کارها از مزاج گرم کمتر باشد و موی بر سینه بخشی کمتر باشد و زود خشم گیرد و زود خوشدل شود دل سرد و تر
نبض نرم باشد و مرد بددل و گسسته باشد و بر سینه موی ندارد و سست رونده باشد و بی لجاج فصل چهارم اندر شناختن
مزاجهای جگر جگر چون گرم باشد صفرا بسیار تولد کند و اندامها گرم باشد اگر دل سرد باشد برابری
نکند اندر رگها و سیاه و کبود سودا تولد کند و شکم خاصه بر پهلو راست موی بیشتر باشد جگر
سرد اورده تنگ باشد و باریک و رطوبت اندر وی بسیار باشد و چون جگر سرد باشد همه اندامها

سرد باشد و اگر دل گرم باشد برابری بد باشد و اگر دل باد باشد بر شکم هیچ موی نباشد **جگر خشک**
خون او غلیظ باشد آزرده و نرم باشد و تن خشک باشد **جگر تر** خون بسیار باشد و آزرده و نرم باشد و تن خشک باشد
و همه اندامها نیز نرم **جگر گرم و خشک** موی بر شکم بسیار باشد و خون سخت غلیظ باشد و صفرا بسیار تولد کند زیانه از همه
مزاجها و اندر گهی سودا تولد کند و حرارت دل با خشکی برابری نتوان کرد و سردی با جگر برابری نتوان کرد **جگر گرم تر**
این مزاجها زاید باشد و بلغمی موی کمتر دارد و رگها غلیظ باشد و همه اندامها گرم و تر باشد و کیموسها بد بسیار
تولد کند و بسیار بیماری آرد و هر گاه گرمی بر تری غلبه دارد کیموسها بد کمتر تولد کند **جگر سرد و تر** حوالی شکم و جگر
چون از موی برهنه باشد و آزرده و باریک باشد و اندامها سرد باشد اگر حرارت دل بر وی غلبه نکند حال دل بر وی باشد

فصل پنجم اندر شناختن مزاجهای معده معده گرم نشان آن بود که ... وقت غذا از طعام باشد و طعامها
که اندر معده دیر گوارد و اندرین معده نیکو گوارد و بخلاف این ... بسوزد و در وی ... باشد که ... **معده**
سرد آرزوی طعام از گواریدن بیش باشد و طعام ترش گردد و آروغ ترش از معده بر آید و طعام
و طعام سرد آرزو کند و بهتر تواند خورد و بسیار گردد **معده تر** نشان آن است که باشد و اندک آب او را کفایت کند
و اگر آب بسیار خورد او را زیان دارد و بر وی گران گردد و خوردنیهای خشک آرزو کند و از آن بسیار زیان دارد
و فرق میان مزاج عارضی و اصلی آن است که صاحب اصلی چیزها مانند خویش آرزو کند و مزاج عارضی چیزها ...
آرزو کند مگر که روزگار بر آید و مزاج عارضی همچو مزاج اصلی گردد و ... مانند خویش آرزو کند **فصل ششم**
اندر شناختن **خصیتین** ... خداوند خصیه گرم و تر ... حوالی آن موی بسیار دارد و ...

دارو ... [illegible]

در شناختن داروهای مسهل

و اگر بر خویشتن الحاح کند سخت زیان دارد **خصیه گرم و خشک** منی بسیار ... و ... خشک باشد و اندر شهوت
جماع بیش از خداوند خصیه گرم و تر باشد لیکن بسیار کردن ... زیان ... باشد و موی بر ... باشد
خصیه سرد و تر بر جماع و منی رقیق باشد و حوالی ... از موی خالی و فرزند کمتر آید **خصیه سرد و خشک**
این همه حال از مزاج خشک برابری باشد مگر آنکه منی غلیظ باشد و اندک بود **باب اندر شناختن داروی مسهل**
آنچه معروف است ... و مقدار شربت از یکی **افتیمون** ... کهنه است ...
و ... و ... گرم و خشک ... خوشتر است و ... تر ... و تخم او خورد ... و حرارت
او کمتر دارد و اندر ... بلغمی ... بهترین ...
سقراط ... یاد کرده است ... و تلخ است و اندر وی ... است و تیز است
و ... قابض است ... و او را ... گویند و از انواع ... نیز گویند ... طبع
او گرم و تر است به درجه سوم و لیکن معده را بد است و درد سر آرد اما منفعتها ...
آن است که اگر مردم شراب خورند بیش از شراب ... این طبع او خمار باز دارد و او را ...
کند و در طبع و سنبل خورند **سیالیوس** ... نفخ بشکند و درد معده و درد شکم ... دارد و کرمهای
دراز که اندر شکم باشد ... بکشد ... و او را آب ... گردانند بدین سبب ...
و ... مزاج را ... و ... دارد و با عسل ... بدو ... طبع آورد
و گوارش ... دارد و ... بر چشم ... نهند ... بنشاند ... و با عسل ...

از نارگیو و خون مرده که از ضربان دهد بها بر حوالی چشم بر آید برده با موم روغن بسرشند و بر معده

و جگر نهند کما صداع کنند و درد را نشاند و با عسل بپزند و بر ... ضماد کنند سود دارد

که از و بچوشند بجهد ... سنگ ... و اگر ... خورند ... درم سنگ بدل او از برابر او قوت ... زند

و هلیله پرورده ... جگر ... سنبل ... از برای درد شکم شیخ الرئیس **افتیمون** گفته است ... شکسته است

و طعم تیز است و گفته اند ... است و گفته اند ... بسیار ... اقوی ...

معتدل است و بهترین او آن است که تیز بو باشد از جزیره ...

از بیت المقدس آرند جالینوس گوید که گرم و خشک است ... اسهال سودا سود دارد

و صداع ... مالیخولیا و صرع و تشنج سود دارد ... ریاح ...

... دارد و اصلاح او آن است که او را با روغن بادام چرب کنند و در ... بسیار ... نرم

بکنند ... او را به خرقه ... که ... جوش زنند

و از آتش بردارند پس خرقه را ... بر مالند ... رند ... بدل او ...

اسطوخودوس نبات ... خشک است ... و برگ او ... و ... از ...

و اندر ... هیچ ... سبز ... گفته اند که او ... است چون ...

باشد ... و تیز است گرم است در درجه اول ... و ... قوت ...

... کننده است ... دارد و ... قوت دهد و ...

و ...

و صرع را با عاقرقرحا و ... سود دارد و مسهل است خوردن از وی سه درم با افسنتین **آمله**

معروف است و آنچه اندر شیر آغشته باشند آن را ... آمله گویند و ... آمله ... گویند ... بلوط ...

و او را در موضع خود بشیر آغازند ... و ... گفته اند سرد است و بعضی گفته اند که خشک است

و عصبها را سود دارد و چشم را قوت دهد و معده را ... و در ... که درد ... زود آید ... دقیق

را بنشاند و دل را قوی گرداند و فهم و حفظ را زیادت کند و ضماد او ... سود دارد و پرورده و طبیخ او

نرم دارد و اندر ... هلیله کابلی و هلیله سیاه ... است ... سه درم ... بدل او ... است **اشق**

صمغ اشترغاز است او را الزاق ... گویند از بهر آنکه او را بر کاغذها و دیوارها ... کنند

گرم است ... در درجه دوم خشک است در درجه اول بهترین آن باشد که ... مانند ... و ... باشد

... ریاح ... که ... بیرون آرد و نرم کننده است ... که ...

و ... را ... کنند ... سود دارد و ... بلغم ...

برده ... و در ... گاه ... سود دارد و خاصه ... خوردن و ضماد کردن ...

با عسل و قطران ... ضماد کنند ... که اندر ... گاه ... سنگ شده باشد

بگشاید با عسل و ... سود دارد ... که حل کنند و بر جگر و سپرز ...

کنند ... سود دارد و ... سود دارد و ... کنند ... گفته اند ...

... بلغم ... را ... با آب حل کنند و در چشم کنند ... چشم را سود دارد

شربتی از دو مثقال بدل او سوخته سنگ اکمیس است **انزروت** اندر بعضی کتابها عنزروت گویند و بپارسی
کنجده گویند صمغ درخت خاردار است اندر ناحیت فارس روید و اندرو تلخی است و بهترین آن باشد
که بزردی زند و همه صمغها از آفتاب سرخ شود گویند گرم است بدرجه دوم و گویند خشک است بدرجه
اول گوشت نو بسیاه را بخورد و گوشت تازه برویاند و درد چشم را سود دارد خاصه اگر چیزی
در چشم افتد خاصه که او را بشیر خر بپرورده باشند و [illegible] چشم را [illegible] فرود آید
در بحث دارد و سود دارد و [illegible] نرم کنند بلغم خام را از سر بیارد و در مرهمها بکار آید
بپرانند و تحلیل کند جراحتها و ریشها را خشک گرداند بی آنکه بسوزاند و [illegible] کند و اگر بلیله
با عنزروت سائیده بعسل آلوده در گوش چکانند و ریش کهن را [illegible] کند مضرت بکرم
و بدل او سه وزن او کندر است **بسفایج** چوبیست [illegible] بسیاری سرخی گراید و شاخها دارد
بر سان کرمی ماند او را پای بسیار باشد **قولو دندریون** بتازی گویند که بکرم بسیار ماند که او را
بتازی دخان الاذن میگویند یعنی آنکه بگوش اندر شود بهترین سطبری انگشت بزرگ باشد و بسرخی
گراید اگر بشکنند اندرون او بزردی گراید تازه و [illegible] باشد و طعم او چنانکه [illegible] تلخ گراید
و بحشی طعم او تلخی دارد گرم است بدرجه سیم خاصیت او آنست که بلغم را بشکند و اسهال کند
و قولنج را سود دارد و اندر شوربا با ماهی بپزند قولنج را سود دارد و عصب که پیچیده باشد [illegible] گویند
و ضماد کنند سود دارد و شربتی از او درم سنگ بود و اگر [illegible] دردها [illegible] باشد با شراب عسل

بابا

با آب مزاج [illegible] بر کرده شربت پنج درم بدل او پنج درم افتیمون و نیم وزن او نمک هندی **بادیان**
درختی است [illegible] درخت [illegible] بزرگ [illegible] بخورد [illegible] گویند از [illegible]
مانند ریشه است لیکن او را سیه بوی است و کیبارها سفید و تلخ است گرم است بدرجه سیم و خشک است
بدرجه دوم و مغز درخت او زرد است [illegible] کلف را خالها را که بر روی پیدا آید [illegible] ریشها را ببرد
و اگر در چشم کشند [illegible] سخت [illegible] سود دارد و هر گاه که با سرکه بکار دارند [illegible]
سر را ببرد و روغن او با پیه بط اندر گوش چکانند درد و آواز گوش را سود دارد و بیخ او را با سرکه بجوشانند
و بآن مضمضه کنند درد دندان را ببرد و اگر بکوبند و با نان و آرد و سپیدی بیضه بسرشند و ضماد کنند سپرز را
ببرد و یک مثقال مغز او را با سکنجبین بخورد بلغم خام را باسهال بیارد و گفته اند [illegible] علاج جگر با سپرز
با سرکه باید خورد و اگر ضماد کنند هم با سرکه باید کرد و مغز او گوشت بن دندان را سخت کند
و خون از بینی [illegible] ریشها را ببرد و بدل او انگدان است بسلیخه **بوره و نیز** [illegible] گویند از نمک
لیکن اندرو [illegible] رنگ [illegible] سفید یا گلگون باشد و اندر بعضی [illegible] بکار برند
کنند و بورها [illegible] گویند [illegible] و بعضی [illegible] لطیف تر از بورهاست گرم و خشک است
بآخر درجه دوم خاصیت خوردن او [illegible] تحلیل کردن بود و باد [illegible] اسهال [illegible] از معده فرود [illegible]
باری دهد و بورها را با آب سداب و نمک بکوبند [illegible] شکم را ببرد و بر شکم و ناف طلا کنند باد را بشکند
و [illegible] آتش [illegible] گرم [illegible] خاصیت اندر [illegible] که خارش [illegible] سماروغ [illegible] کند [illegible] بگشاید

و معده را بد باشد و قی را خاصه با کشمش لب بشکنند بپوسش را ببرد و موی کاسه سر را باریک کند و با شراب انگوری
گوشش بپالاید گشنیز و اگر بالای سر که بپاشند طلا کنند گوشش پدید آرد و رنگ بد را سرخ کند و مردم لاغر را فربه
زیرا که طعام بگوارد و بسیار خوردن او رنگ روی را زرد کند **پیپل** طبع او با طبع نزدیک است و گفته اند
فعل او همچو فعل هلیله زرد است و هلیله کابلی بس است بدرجه اول خشک است بدرجه دوم تری و سستی او زود دم
رنگ گلاب هر نوع است یکی خورد و تر است و دیگر بیابد تر چنانکه بدست توان مالید و دیگر بزرگ تر و سخت و خورد تر
و بهتر باشد گرم و خشک است و بد او را تبهار از مفاصل بکشد و اگر در شکم را بکشد و با سپهال بیانو داده است
باز کند و کوفته خورند سه درم تا چهار درم بلغم و سودا را ببرد و درد جمیع مفاصل را ببرد **بوزیدان** گرم و خشک است و زود
عارض که بیشتر از آنها که اندر معده است بکشاید و بچه از شکم بکشد و کرم شکم را بکشد و اگر ناف ... کند اسهال آورد
و کلف و بهق ببرد و سپرز را بگدازد **بزرقطونا** سرد و تر است بدرجه دوم و از غایت سردی سپرز نیز ... باشکوه
و در روغن گل ضماد کنند آماسهای گرم و وجع مفاصل را سود دارد و لعاب وی گل با روغن گل چرب کرده اسهال
بازدارد و در حمام اندر جلاب بریزند تا لعاب کند و در روغن بنفشه بریزند طبع را نرم کند و از برگ او قیطله سازند
اسهال خوانند بازدارد و بر آماسها ضماد کنند بتحلیل و در سم است در خوردن و شربتی یکدرم بغیر **بنفشه**
سرد و تر است بدرجه اول و گفته اند اندکی تر است بدرجه دوم اما سپهالی گرم را سود دارد و تحلیل کند و جگر را سود دارد و صداع گرم را
بنشاند و برگ او با آرد جو بر آماسهای گرم نهند سود دارد و سینه را نرم کند و درد چشم را سود دارد و با شکر بپرورده سعال
گرم را و خشک را سود دارد و طبع را نرم کند بنفشه خشک صفرا کند شربت او سه درم تا چهار درم **پرسیاوشان** نباتی است برگها

وازاندرون

و از اندرون چاه روید و برگ او مانند گشنیز تر است و شاخهای او از سرخی بسیاهی زند و او را
شعر الخنازیر نیز گویند زیرا که تمام موی شاخ او مانند موی خوک است و قوّت او زود
برود و او را بحکمت که گفته اند اندر سردی و گرمی معتدل است و گفته اند که بگرمی و خشکی نیز
گراید زیرا که تحلیل کننده و گشاینده و کشاده است و خاکستر وی با روغن زیت داء الثعلب
و داء الحیه را ببرد و آب خاکستر او بپوسیده را ببرد و طبیخ او شش را پاک کند و ضیق النفس و درد
سپرز را سود دارد و خنازیر را که از او شربت ده درم **تربد** چوبی است بهترین او سپید و میان تهی
و صمغ دارد و در سطبری و باریکی معتدل باشد و زود کوفته شود و طعم او تیز باشد و زبان را بسوزاند و چون خورده
باشد ضعیف باشد گرم و خشک است بدرجه سوم و گفته اند مزاج او همچو مزاج اسقمونیا مگر آنکه
او اسهال همه بلغم کند مگر آنکه جرم او بلغم بسیار راند که خلطها پخته بیارد و مطبوخ او خلطها
بسیار صفرا آرد و اسهال بلغم کند اما کمتر و با هر دارو در تحلیل اعضا یاری دهد اگر نه مرض ... بسیار گرداند
اصلاح او آنست که طباهر او نیکوتر باشد و بایست سیاه او زیر چیز دو هر که آنکه اندر معجون بکار دارند
نیکو بکوبند و نرم بسایند و از بادام و داروی مطبوخ درشت تر بهتر باشد و بروغن بادام چرب باید کرد
تا معده نیاورد و گفته اند بهترین دارو و داروهای مسهل است داوران در شرابها حیض بخورند **ترانگبین**
معتدل است اندک بگرمی گراید و زداینده است و نرم کننده و سرفه را سود دارد و تشنگی بنشاند
و اسهال صفرا کند بخاصیت **جاوشیر** گرم و خشک است بدرجه سیم بادها را تحلیل کند و عرق النسا را

وا اوجاع مفاصل را و نقرس را سود دارد و قولنج را بگشاید و حب خام با اسهال بیارد خداوند
خناق و اسباب رحم را سود دارد و صلابت طحال را خوردن و ضماد کردن سود دارد **حب النیل** کالکیان رومی و هندی گویند
سرد و خشک بدرجه اول و گفته اند گرم و خشک است بدرجه دوم بهترین وی سفید را بیرد اما منش کشتن
و تاسه آرد و اسهال خلط بلغم کند و گرم شکر را بکشد و که وا دانه بیارد و بدل او شبیر و اکبر و شربت او بنجم درم
حب الرشاد سپندان است و تخم سپندان چند نوع است بعضی خرد است از حرف گویند وانرا چهره خوانند
بیشتر بکار دارند و بعضی سفید و کرد است آنرا خرباله گویند وانرا در طبیبها گرم و پیشتر بکار دارند
بعضی وی درازتر است بر تخم شاه سوم مانند حب الرشاد او را گویند گرم و خشک است بدرجه سیم معده و جگر را
گرم کند و ماس سپیرز را ببرد و خاصه که با انجیر ضماد کنند و اندکی از وی اشتهاء طعام بیاورد و ببب
سپرز معده را نیک بود و چهار درم منک با چند درم آب گرم بخورند اسهال بیارد و عرق النسا
نافع بود و سعوط تا بمعه مقدار دو درم باد ها را بشکند و قولنج را سود دارد و بریان کرده و ناکوفته مقدار دو درم
اسهال باز دارد و گروهی گفته اند حیض بیاورد و بچه را در شکم بکشد و به نمک بیامیزند و برزند بازکنند
و دملها را به پزانید و بسر که با دست چو ضماد کردن عرق النسا را سود دارد و سستی عصبها را اندر طلی بکار دارند
سود دارد و خوردن و طلا کردن موی را که اهمر زرد و دار بند و گر بدین جنبنده کان را سود دارد و همه از وی بگریزند **حنظل**
[illegible] باشد ماکه سفید و پر لیف باشد و ز لیف پاک باشد و بهترین او سفید باشد و زرد [illegible]
سبز کاو بر نو و باز نباید که زیرا که هرچه خامی بیارد استفراغ کند و تا سه درم منش کشتن آرد و [illegible]

الف

الف را که سرد باشد زیان کند و بیم هلاک کردن باشد و گفته اند هرگاه که بر حوالی وی برآید او را با رز [illegible]
و تخم او زیان و باصلاح جنتیانا باشد بسیار اوفتاده و صمغ کننده چیدن شکم و ناف تولید کند
و اندر مواد سرد و اسافل را زیان دارد و از معده خون آرد و طبع او گرم و خشک بدرجه سیم
کندی حکیم گوید سرد و تر است و بعضی گویند که او درین قول از حق دور افتاده است و دماغ را
را پاک کند و بلغم غلیظ را از غلیظه لطیف کرده از عطفها و بندها بیرون آرد و اسهال کند
و استفراغ او سینه را پاک و بلغم را اخراج کند و قولنج را که از باد ها باشد که از اسهال چون
تولد کند و نقرس و عرق النسا را سود دارد و [illegible] بیخ او در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند درد دندان را سود دارد و اندر روغن زیتون و اندر گوش چکانند آوازها که اندر گوش افتاده باشد
باز دارد و آن آوازها را بتازی طنین گویند و محمد زکریا گوید هیچ با منفعت تر از برگ او ندیدم
مالیخولیا و صرع و دوالسس و داءالثعلب و داءالفیل و جذام [illegible] سود دارد و جذام آنان
عسیح کردم و برگ تر او ماسها را بپزاند و [illegible] نیز ارد و [illegible] داءالثعلب الفیل را سود دارد
حلتیت دارویی هندی کالا است مانند [illegible] سفید است گرم و خشک است بدرجه دوم
نقرس و درد دندان را سود دارد و بلغم خام و درد را با اسهال بیارد **فودل** هزار سپند آن است
جالینوس گوید که گرم است بدرجه سیم و لطیف کننده است اخلاط لطیف کند [illegible]
بیرون آرد و خوردن و طلا کردن و قولنج را سود دارد و حیض بگشاید و ادرار بول کند و اندکی از وی

مسهل را یاری دهد و اندر روغن کتان بجوشانند و آن روغن را گرم کنند و اندر گرده و قضیب و ذکر
و حوالی آن مالند قوت باه زیاده کند و اگر کسی از زن [illegible] عاجز آید مراد میسر گردد و اندر روغن
یاسمین یا روغن نرگس یا روغن خیری بجوشانند قوه **حجر ارمنی** سنگیست نیکو رنگ بلاجورد ماند
لکن لاجورد صاف‌تر و نیکوتر است و در وی آمیزش سفیده [illegible] باشد او را بشویند و از آن بکار دارند
زیرا که ناشسته غثیان آرد و اسهال سودا کند و طبیبان وی را در استفراغ سودا بدین [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] دارند از بهر آنکه این مجرب باشد **خیار شنبر** بهتر آن باشد که تازه از قصب بیرون آید و اندرو اندک
گرمی و سردی است و معتدل است و تحلیل کننده و ملین است و رطوبتها را از صفرا و حرارت پاک کند
و ثفل خشک را دفع کند و با خرمای هندی استفراغ کنند خداوند تب را سود دارد و با آب کشنیز تر و آب [illegible] تشنج
و درد مفاصل را سود دارد که از گرمی بود و یرقان را و آماس جگر گرم را سود دارد و ضرورت باد استفراغ
توان کرد **خرمای هندی** سرد و خشک است بدرجه سیم [illegible] اندر تبها [illegible] کند [illegible] قی باز دارد
و معده گرم را و اندرانکه با غشی و تب باشد سود دارد و خاصه اگر با جلاب [illegible] طبع حاجت باشد و گفته اند خرمای
هندی غذائی است که [illegible] مانند خوردن وی [illegible] باشد و کودکان [illegible] آنرا باید داد و زنان [illegible]
[illegible] را نشاید و هر که [illegible] معده و درد قولنج بود نشاید داد و کسی را که در مثانه [illegible] بود که [illegible]
و خداوند علتهای دماغی را چون صرع و فالج و تشنج و لقوه و سرسام و مالیخولیا [illegible] را طعام [illegible]
کرده و کسی را که عصب ضعیف باشد و کسی را که شکم بطبیع باشد یا زود اجابت کند خرما نشاید داد

و مردم [illegible] پست و اندک مردمان نشاید داد **خروع** بیدانجیر است گرم و تر است و گفته اند تخم
او منی و اندرون را پاک کند [illegible] بخوانند استفراغ کند و بلغم آب [illegible] بیاورد و اسهال بلغم کند و قولنج
بلغمی [illegible] و جامع مفاصل را سود دارد و مقدار خوردن تا ده دانه تا پانزده دانه [illegible] و اندر تخم او
اگر [illegible] کند [illegible] خلط [illegible] غلیظ [illegible] قوت [illegible]
و روغن [illegible] و روغن او محلل است و اندر قوت قوی [illegible] و [illegible] و انقلاب رحم
و آماسهای [illegible] و خوردن او گرم [illegible] و بدل او زیتون تازه و کهن بود **خربق سیاه**
برگ نبات او مانند برگ چنار است و ساق او کوتاه و [illegible] بیخ [illegible] او [illegible]
و ریشه‌های باریک و [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] خانه عنکبوت [illegible]
و بهترین آن باشد که [illegible]
و طعم تیز باشد [illegible]
و آن [illegible] خشک کند [illegible] گرم و خشک است بدرجه سیم و [illegible]
و لطیف کننده است [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
خوردن او [illegible] از طعام پرهیز باید کرد [illegible]

خواهد خورد شیاف که وقتی باید کرد و بامداد باید خورد و استفراغ و صرع و مالیخولیا و ما نیز را سود دارد
مرض فالج و درد مفاصل سرد را سود دارد و خلطهائی بد که با خون آمیخته باشد از خون جدا کند و همه تن را پاک کند
تا حاجت بود وقت بهق و برص زایل کند و اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان
بنشاند و طبخ او را در [illegible] چکانند درد گوش را نافع بود و اصلاح او آن است که او را با شراب انگوری
با سکنجبین یا کشکاب یا جو یا عدس پخته بخشند [illegible] بخورند با نخودآب مرغ فربه یا بکری خورند
که او را زودتر بگدازد و آنچه در کار آورد مسهل نباشد **خبازی** نبات است دشتی و او را ساق بلند است
[illegible] بسیار دارد و از [illegible] اصل [illegible] برگیت همچو برگ خطمی لیکن خوردتر و نوعی از [illegible]
آنست و گویند خبازی دشتی است و بوخیا بوستانی و نوعی از بوخیا است [illegible]
گویند و آن خطمی است و [illegible] گوید نوعی از بوخیا است پس [illegible] دشتی محلل است
و بستانی بسبب آنکه بیشتر باید ضعیف باشند و تخم هر دو قویتر از برگ باشد و بوخیا [illegible] از هر دو
تحلیل کننده و گویند خبازی دشتی را که با آفتاب میگردد قوی [illegible] و گرم کننده است و بدین قوت است
که هر گاه او را بپزند و بخورند استسقا کند [illegible] تحلیل کند اگر بسوزانند و طبخ او را [illegible] و سوختگی
آتش [illegible] سود دارد و [illegible] دندان را [illegible] سود دارد و [illegible] تخم او [illegible]
و دشتی حلق و سینه را و رحم و مثانه را سود دارد و [illegible] برگ [illegible] بپزند [illegible] دارد
باز دارد و [illegible] زهر را [illegible] برآید [illegible] بر زخم [illegible] ضماد

کننده و درد رحم را بنشاند و زخم اندرون پراکنده شود و گفته اند [illegible] معده سود دارد و سده جگر بگشاید
ریوند چینی چینی و هندی و [illegible] کوچکتر است [illegible] بید انجیر است [illegible] مانند و هندی [illegible]
بزرگتر است و مغز او را [illegible] است و بزرگ را که باید بهترین چینی است پس هندی و در کار آید تا سه
درهم [illegible] کنند پست [illegible] باید کرد و اگر طلب [illegible] کنند لب را سپید کند همچو برص چون
پوست او باز کنند و مغز او [illegible] از میان او چیزی چون زبان باریک بیرون آید و او را بیاید انداخت
و اسهال [illegible] افراط کننده و بلغم و سودا از مفاصل بیارد و بسیار [illegible] دارد و او را با داروها [illegible]
خورند [illegible] یک حبه [illegible] و اصلاح او آن است که او را [illegible] زعفران بکوبند [illegible] سرشته اگر [illegible]
مسهل خورند [illegible] افسنتین و حب النیل باید خورد و آنچه بدین ماند و با افسنتین [illegible] بخورد **سرگین ذیب**
اگر [illegible] او در [illegible] فعل عجیب [illegible] قولنج [illegible] علاج کرده اند شفا یافته اند [illegible]
که اساس ندارد و بکار نباید [illegible] او گفت که [illegible] خرقه کنند [illegible] ببندند
و اگر [illegible] از گاو [illegible] کنند [illegible] باید **قند** [illegible] هندی [illegible] با سرکه
[illegible] و خنازیر طلی کنند سود دارد و خوردن او [illegible] سود دارد و [illegible]
مقدار یک نخود [illegible] عصب را [illegible] و آنچه در [illegible] گفته آمده است باین جا باید دانست **زراوند**
[illegible] است طویل و مدحرج و سیم [illegible] گرم است بدرجه سیم و خشک است بدرجه دوم و طویل و مدحرج
بقوت لطیف کردن قوی تر است و طویل بقوت [illegible] و باد ها در منفعت [illegible] غلیظ قوی تر از [illegible]

رحم موافق است و ریش گوش و رطوبت بن دندان را ببرد که بسایند و غرغره کنند سود دارد و اگر
با چیل و مرو بخورند بسته بول و حیض بگشاید و ولد مرده از شکم بگشاید و نقرس را سود دارد و سده
بگشاید و مدح جمیع دردها را که اندر عضله بود سود دارد و کهنه را صاف کند و سینه را پاک سازد و با عسل اندر گوش
کنند ریم گوش را پاک کند و یکدرم سنگ اسهال و بلغم و صفرا کند و اگر بدین گرم … خاصه حلیل … رودها
گرم بگذارد حلیل را وزن زر سا و نیم وزن … **برنگ کابلی** نباتیست که او را با عسل خورند بلغم غلیظ را
باسهال بیارد و حب القرع را پاک کند و با انجیر خورند طبع را نرم کند **سقمونیا** او در محموده گویند و انطاکی نیز
گویند نباتیست … اصل است … شاخهای بسیار برآمده و بلندی او سه گز است با چهار گز و برگ او …
دو دسته و برگ او … سفید و گرد و … خاک … دارد و …
ساق او چون … و اصلاح … گیرند حلبی باشد که …
… میان او پاک کنند و سقمونیا را اندر … بزرگ نهند … باز نهند و به خمیر گیرند و در زیر آتش
بگدازند تا خمیر سرخ گردد از آتش بیرون آرند … مطبوخ او گفته اند که آب هلیله زرد … دارند
اصلاح او … و باید دانست که قوة وی … باطل شود و قوت او … تا چهل سال … بارها سفید
و بزرگ باید گزید چون … صدف … در آب … حل شود … آنها را چون شیر کند
گرم و خشک است بدرجه سیم و گرمی … از … است … درم … اسهال کند … که بر زنند ببندد
و بازر … عرق النسا … کنند سود دارد و … نهند … ببرد

سقمونیا

سقمونیا معده و جگر را بد است و اگر فزون از مقدار و در حب خورند بخست طبع باز گیرد و عرق سرد و غش
کشی آرد و بر اسهال با فراط کند و حال سقمونیا در حب … گردد **سکبینج** بپارسی سجبین گویند
صمغیست گرم گفته اند با زرد که … سعتر … بشکنند اندرون به سرخی زند
و اندر آب حل شود گرم است بدرجه سیم و خشک است بدرجه دوم تحلیل کند بادها را بشکند و فالج
را و عضله را سود دارد و سر … زایل کند و درد سینه و پهلو و سعال را سود دارد و خلطهای غلیظ که اندر سینه باشد
بکشد و مقعد را چهار … اندر آب … ضیق النفس را سود دارد و فالج که از سوی … باشد
باز دارد و خفقان … و در … سود دارد و بادها را بشکند و سنگ گرده را بگدازد و بلغم
غلیظ را از مفاصل بکشد و با سهولت بیارد و درد رحم و معده را سود دارد و حیض بگشاید **سنا مکی** نباتیست
که اندر بادیه روید گرم و خشک است بدرجه اول … صفرا … کند و گرد خارش را ببرد و مقدار … درم
سنگ تا … درم روغن بادام گرم کنند و بخورند … صفرا و بلغم را سود دارد **سورنجان** نباتیست …
بر بالا کوهها شکفته و برگ او … بهترین او آنست که اندرون و بیرون سفید باشد و سرخ و سیاه
او بد باشد … قاتل باشد و گفته اند که گرم و خشک است بدرجه … تریاق … درد ورم … معده
بسیار خوردن او بد باشد زیرا که چون بسیار خورده شود قوت … زیرا که اندر وی …
خاصه اگر با زنجبیل و زیره و … خورند … خشک کند … مصطکی …
و بدل او … اوجاع مفاصل … وزن او … **سپستان** معتدل است طبع را نرم

کند و اسهال بنشاند و طبع را فرو دارد **شاه‌تره** نبات است بهترین او سبز و تازه و تلخ است و سرد است
بدرجه اول و خشک بدرجه دوم خون را صاف کند و خلطهای بد از تن پاک کند و بقوت تلخ سده
بگشاید و شربت از آب او که بجوشانند نیم رطل بغدادی با ده درم شکر و از مطبوخ خشک او از پنج درم تا ده
درم با شکر سوده و سفوف کنند شربت سه درم تا هفت درم **شبرم** نباتیست که اندر بوستانها
روید او را ساقیست بر ساق او روغنی است و اندر وی شیر است و بهترین آنست که از [illegible] باب
و [illegible] گراید و بوزن سبک باشد و [illegible] و نازک باشد پاره‌ها و پوست پیچیده بیخ شبرم [illegible] کراید [illegible] اسهالها
از وی پدید آید سخت باشد تا سه [illegible] سرد آرد اما [illegible] او طبع او گرم است بدرجه
دوم و خشک است بدرجه سیم شیر او گرم و خشک بدرجه چهارم و [illegible] را بکشد و از بهر آنکه
مضر است گفته اند اندر شیر هیچ خیر نیست جرم او آب زرد و صفرا و رطوبت غلیظ و خلط سودا
بر اسهال بیارد و قولنج بگشاید و اصلاح او آنست که او را کوفته اند در شیر گاو نهند یک شبانه روز
و هر وقت شیر تازه میکنند که شیر او را ضعیف میکند و اگر [illegible] باشد جرم او را با [illegible] را زیانه [illegible]
و زبده حیله باید خورد و بهتر آنست که در خوردن او دلیری نکنند و هر درم از وی زهر قاتل است **صبر افشرده**
نباتیست که آن سه نوع است سقوطری و عرابی و سمجانی اما سقوطری بهتر است آب او همچو آب زعفران باشد
و بوی او بوی مر دارد و روغن و نازک و [illegible] باشد کهن سیاه باشد و بپارسی او را آلو گویند نبات او شکوفه
آنست همچو شکوفه سوسن لیکن برگ او بزرگتر و آبناکتر باشد و غلیظتر از برگ سوسن است یکدرم [illegible]

باب [illegible]

باب [illegible] گرم بخورند اسهال کند و معده را پاک گرداند و مقدار دو درم [illegible] برآمدن خون از گلو باز دارد و خداوند
یرقان را سود دارد و بر جراحتها کنند زود خشک کند خاصه ریشها که بر فرج زنان و ذکر مردان باشد
و [illegible] که در روغن [illegible] کنند [illegible] بنشاند و [illegible] باز دارد و باید دانست
که چون بقوت صبر [illegible] رسد و جز از معده استفراغ نکند و اگر [illegible] بیشتر کند قوت جگر
را [illegible] و گفته اند طبع را [illegible] آرد و از بندها [illegible] و سده جگر را بکشد [illegible] گفته اند معده [illegible] گرم کند
و [illegible] ها را بکشد [illegible] تیز کند و عقل [illegible] دور [illegible] حرص [illegible] دارد و [illegible] طعام
باز دارد و آرزوها تباه کند و خوردن او [illegible] مصطکی و کل [illegible] اصلاح کنند [illegible]
بامداد و شبانگاه چند [illegible] را گرم کند و طبع را نرم کند و طعام را تباه کند و [illegible] فصل
[illegible] گرم و سرد [illegible] نشاید خورد زیرا که [illegible] زبان دارد **صابون** [illegible] کننده و محلل کننده
قولنج را بگشاید و خلط خام با اسهال بیارد و اندر حرف [illegible] دارد [illegible] سهل [illegible] **غاریقون**
دارو [illegible] است و از درخت کهن بیرون کنند و از وی نر و ماده است ماده وی بهتر [illegible]
که [illegible] سفید باشد [illegible] و آنچه سرخی و سیاهی زند سخت بد [illegible] و طعم آن تلخ
شیرین باشد پس تلخ [illegible] اندک است گرم و خشک بدرجه دوم و تحلیل کننده است
و خلط غلیظ را لطیف کند و سده جگر بگشاید و [illegible] کند و دماغ پاک کند [illegible]
و عصب [illegible] پاک کند و خوردن او اندر جلاب [illegible] استفراغ [illegible] و خلط غلیظ [illegible] بگشاید [illegible]

باز دارد و [illegible] **فرفیون** صمغ [illegible] است

قوه [illegible] سال تا چهار سال [illegible] و چون کهن شود از زردی به سبزی گراید و اندر روغن [illegible]

تازه بر خلاف این باشد و آنچه بوی و طعم تیز باشد بسیار [illegible] آید [illegible] از بهر آنکه

خوردن [illegible] بادی [illegible] قوت [illegible] دارد و فرفیون [illegible]

اندامهای مفلوج [illegible] فالج [illegible] عرق النسا [illegible]

[illegible] فرفیون [illegible] زیرا که [illegible] غشی [illegible]

[illegible] کم خون افزون باشد [illegible]

سنگ [illegible] **قیلاسوس** [illegible] **قنطوریون**

دو نوع است [illegible] فصل بهار [illegible]

[illegible]

گرم و خشک [illegible]

[illegible]

[illegible] ضیق النفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

اندرست [illegible] خشک کند [illegible]

[illegible]

[illegible] منفعت حاصل آید [illegible] شکم [illegible]

و عرق النسا و ضیق النفس [illegible]

و قولنج [illegible] **قثاء الحمار** [illegible]

و بیخ او [illegible] بیخ او و برگ [illegible] گرم و خشک

است [illegible] لطیف کننده است [illegible]

از [illegible] بادام [illegible]

[illegible]

[illegible]

استفراغ کردن ضیق النفس [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

و [illegible] **قطن** [illegible] گرم است [illegible]

[illegible]

وخلط سوخته بیارد دگر گویند تخم او را بکوبند اندر ماء العسل یا در شوربای مرغ بخورند اسهال کند برگ کاکیان
دشتی با تخم او با نمک بیاری بکوبند و اندر شراب انگوری بخورند درد زخم کژدم را ببرد و گویند تخم
کاکیان دشتی کژدم زده در دهان گیرد درد دندان بنشاند و مغز تخم کاکیان که هنوز تازه باشد
بکوبند با دو درم فانید با آب گرم بخورند قولنج را بگشاید و طبع را نرم کند و بادها را بگشاید و منی زیاده کند
قینبل تخمیست معروف رنگش سرخ گرم و خشک است بدرجه دوم کدو دانه و کرمهای دراز که اندر شکم
باشد با اسهال بیارد **قاقل** نباتیست مانند اشنام گرم است بدرجه اول و در دوم گرمی معتدل است و داروی
خشک نیز هست مستسقی و محرور را نافع بود و آب را با اسهال داده در بیرون شدن از آب [illegible] شده
دیگر طحال [illegible] با دو درم شکر سپید یا سرخ نافع است **کمانیر** احوال او چون احوال جعده است
مستسقی را هیچ بکار نیاید **کمونم** این داروی است که اندر زنان بکار برند رحم را گرم کند و اسهال دفع
آرد و اجزای او گرم است بدرجه دوم و جلا کننده و اندر وی قبض هست و اندکی گزنده و دلش کنده است
مژه چشم سو بکوکرد اندازد بهر آنکه خاصیت او آن است که اخلاط را که گوشت تنگ دارد و رویانیدن از تن
پاک کند و درین باب هیچ دارو بهتر از وی نیست خوردن او حیض بسته بگشاید سودا و اخلاط فاسد غلیظ
از تن پاک کند با اسهال بیارد و درد گرده سود دارد و خوردن او با دیگر داروها از نیم درم سنگ
تا دو درم بود **لبلاب** نباتیست معروف و معتدل اند که تر و خشک دگر می گراید و گفته اند سرد است
و در وی نیز قبض هست و عفونت [illegible] و عفونت دهن فراهم کشیدن باشد و هوای سوخته در اسهال آرد و او سود

قوم طلی

فریه الف کبیر گویند گیاهیست مرکب از کوهی و زمینی فاقض از کوهی آید نرم و کوهی آتشی تر و چیزی تیز از ابتدای جاها
گویند برگ تر او با شراب بپزند و اندر جراحتها نهند خشک کند و اگر آب او با روغن در گوش چکانند سود دارد
در ریشهای گوش که از جراحتها بود سود دارد و برگ او با سرکه بپزند و اندر سپرز طلی کنند سود دارد و اگر بیخ
بیفشارند و خداوند استسقا را از آب او [illegible] دارد و اگر بپزند ترکیب کنند قولنج بلغمی را بگشاید و شکوفه او [illegible] روغن طلاء
کنند بر جای آتش را [illegible] کند و هر چه از زخم بیرون آید که آن را انگشت [illegible] گویند سود کند **مازریون**
از جمله نباتهاست که شیر دارد و هر نباتی که او شیر دارد [illegible] گویند و مازریون دو نوع است یکی را برگ بزرگتر و آنچه خود او است
غلیظ تر و نوعی دیگر که برگ سیاه می زنند و هر دو قاطع است بهترین آنست که برگ او همچو برگ زیتون باشد لطیف تر است
او را بکوبند بیامیزند و بر بهق و برص طلا کنند و ببندند و مرهم بکوبند از هر یکی جزوی با بر دندان و ریشه نهند سود دارد
و مبرد و محرور را [illegible] خورد و اصلاح او آنست که او را کوفته اندر سرکه کنند و بپزند و دیگر سرکه تازه برد
مضاعف کنند پس برگ او را بیرون کنند و با آب خویش بشویند سه بار و اندر سرکه بیرون آورده بشویند و بسیار خشک کنند
پس گویند بسیار نرم شود و آنچه در تریاک گفته اند اندرین بجای آرد پس [illegible] با دام چرب کرده به پرورند
و با داروها بیامیزند شربت دو درم سقمونیا است [illegible] و مردم ضعیف و کسانی را که کار را رنج کنند و در فصل بهار
باید خورد و دو درم زهر قاتل است **ماهی دانه** نامی و مانند حب الملوک گویند و بیاری شاه دانه گویند برگ او بر شکل
[illegible] گرم و خشک است بدرجه سیم گفته اند جنس دانه یا جنس دانه ازان بکار آید فرو برند
و از پس او آب سرد خورند که اسهال بلغم و زرداب کند و گویند که شیر او اسهال کند بشیر ینبوعات

و برگ او با قطنی یا با اسفناج و خردل کهن سوده با او بخورند قولنج بگشاید و ستبری خوردن

از وی یازده دانه است یا پنج دانه درد بندها را و نقرس را و عرق النسا را و استسقا را استفراغ آورد و

معده را تنگ باشد و کسی که ضعیف باشد منع داده اند از وی [illegible] **ماهی زهره** نباتیست چون اسپرم

لیکن برگ او درازتر است و لون او اغبر است و بزردی گراید و گفته اند از جمله [illegible] است و ماهی زهره

پوست بیخ اوست و او را شکوفه بسیار است چون نبات او را اندر آب افکنند ماهیان که اندر موضع

آن بود دارند ضعیف شوند و بر سر آب افتند ماهی زهره از آن پوست بیخ او اندر داروها مسهل بکار آید

نقرس و درد بندها و درد پشت [illegible] است در [illegible] گرم و خشک و قبض و قوت [illegible] جرمها

بید و پوست بید سوخته و با عسل در روغن گل ضماد کنند ورمها را به برآرد و تحلیل که با بونه کوهی و ضمران ضماد

کنند اماسها بلغمی را به برآرد خاصه اماس که اندر گوش باشد با بونه کوهی و زرد [illegible] و انگبین برگیرند که نفعی

ضماد کنند به شود و با سرکه و با [illegible] آتش افروخته طلا کنند خارش را ببرد و در داروها

بکار آید و اندامها را قوی و مستحکم کند و [illegible] طلا کنند [illegible] سود دارد و اندر همه نوعها [illegible] خاصه نمک

و ریا بن دندان را سخت کند و [illegible] کند و رنگ روی را سرخ گرداند و نمک نفطی نقل طعام را و درد معده

سرد را سود دارد و نمک تلخ [illegible] اسهال [illegible] کند [illegible] و اسهال را یاری دهد و بلغم خام و سودا را دفع کند [illegible]

[illegible] را از معده فرود آرد و دفع کند **نحاس** روی سوخته است اندر [illegible] است [illegible]

گوشت فزونی را بخورد و روی سوخته مغسول جراحتها [illegible] و در دارو [illegible] چشم بکار آید و با داروی مسهل

بکار آید

بکار آید و اسهال [illegible] و نیم آب را پاک کند **درد** و ده درم [illegible] تازه [illegible] اجابت کند و [illegible] خشک اسهال کند اما

معده را قوت دهد و [illegible] و او را مسهل [illegible] جگر [illegible] **هلیله** انواع است زرد و سیاه و کابلی و کابلی بچه است

و سیاه تمام رسیده است و هلیله زرد که [illegible] باریک و سبک [illegible] و بهترین آن باشد که زرد [illegible] و اندکی به سبزی

زند [illegible] اندر آب نشیند [illegible] هلیله زرد [illegible] که [illegible] دارد و هلیله [illegible]

سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم و هلیله زرد گرمتر از هلیله سیاه است و [illegible] صفرا [illegible] و جذام را سود دارد

اما هلیله زرد اسهال صفرا کند و معده را [illegible] قوت [illegible] چشم بکار آید [illegible] چشم

[illegible] آب [illegible] و هلیله سیاه خفقان را سود دارد و استفراغ سودا کند و [illegible] سپرز [illegible]

سود دارد و هلیله کابلی استفراغ بلغم و سودا کند [illegible] آید و [illegible] معده [illegible] کند و [illegible]

استسقا را سود دارد و [illegible] هلیله [illegible] صفت [illegible] هلیله هندی و کابلی [illegible]

[illegible] از کابلی [illegible] **یتوع** [illegible]

یتوع [illegible] سقمونیا

[illegible] از جمله [illegible] یتوع [illegible] گویند

و دیگر [illegible] بزرگ تر است و دیگر [illegible] چهارم [illegible] مانند [illegible]

[illegible] و [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] و از جمله

[illegible] گرم و خشک [illegible] و [illegible]

حزره و اگر بکوزانند اسهال کند **باب نوزدهم در شناختن عطرها مشک** آنچه معروف است از انواع مشک و شناختن

چینی و ختنی و تبتی و رواسنی و خطائی و جرجری و بحری و قشمیری و [illegible] و سنی [illegible] مردمان چینی گویند که بهترین

مشکها تبتی است [illegible] آنست که بهترین [illegible] چینی باشند و بناف در افتد و وزن نافه او [illegible] از یک درم

سنگ [illegible] تا چهار دانگ باشد و بر پوست او هیچ موی نباشد او را با کافور بپوشند زیرا که قوت

بوی او [illegible] در عطرهای دیگر انواع مثقال بکار آید [illegible] کفایت کند و سوده او [illegible]

باشند [illegible] نافه [illegible] لطیف و اندک موی باشد و وزن نافه او پنج درم تا شش [illegible] باشند و [illegible]

او [illegible] باشند [illegible] و آنچه نازه [illegible] باشند زرد باشند و آنچه [illegible] تا بان بسرخی زنند و در [illegible]

از [illegible] قشمیری [illegible] باشند و [illegible] قشمیری [illegible] باشند [illegible] او [illegible] باید [illegible] باشند

[illegible] سیاه باشد و [illegible] او [illegible] باشد [illegible] بر خلاف این باشد و [illegible] رواسنی گویند میان او و

[illegible] فرق نیست و الا موی ناف او [illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible] زردی زنند و نافه او

[illegible] بود [illegible] بیشتر ریخته بود و [illegible] اصلی است و سیاه [illegible] او بیشتر [illegible]

از [illegible] باید [illegible] کنند و خطائی مانند [illegible] الا نافه او [illegible] است [illegible] باشند

[illegible] نباشد [illegible] نباشد جرجری معروف است [illegible] بکار [illegible]

و قوة [illegible] بوی او [illegible] بحری [illegible] اصلی است [illegible] بکار [illegible] کرده

[illegible] بکار آید [illegible] قشمیری [illegible] بکار [illegible] و طبع مشک گرم و خشک بود و گفته اند

[illegible]

[illegible] است و لطیف کنند است و دماغ و دل را که سرد بود قوت دهد و خداوند غشی را سود دارد [illegible]

در [illegible] آرد و زیان دارد **کافور** انواع بسیار دارد و آنچه بهتر است [illegible] در [illegible] سفید بود [illegible]

[illegible] گویند [illegible] بسرخی زنند اما هر چه بکار آید [illegible] دارد [illegible] است [illegible] گیند [illegible]

دیگر [illegible] و بعضی [illegible] معروف که بیند کافور [illegible] آنچه [illegible] است [illegible] اما آنچه [illegible]

و اندر میان [illegible] کافور است و معدن او درختهای بزرگ است و بیشتر [illegible] او درخت کافور [illegible]

باشند و مارها [illegible] بسیار باشند و طبع کافور سرد و خشک بود [illegible] از [illegible] باز دارد خاصه اگر [illegible]

از [illegible] نافع بود و معده را قوت دهد [illegible] زیان دارد و دل و دماغ [illegible] گرم [illegible]

[illegible] بکار آید و خواب آرد و بدل کافور [illegible] **عود** انواع عود بسیار است اما بهترین

همه هندی است [illegible] بهتر [illegible] بس [illegible] است دیگر از هندی [illegible] و [illegible]

و [illegible] و بطل [illegible] و [illegible] چینی [illegible] و طبع او گرم و خشک [illegible]

و [illegible] که از سردی باشند باز دارد [illegible] قوت دهد خاصه معده را سود دارد [illegible]

[illegible] **عنبر** گویند عنبر چیزی است که از قعر دریا بر آید [illegible] و بعضی [illegible]

این [illegible] بسیار است اما عنبر [illegible] آید و اندر وقت [illegible] و [illegible] عنبر [illegible]

[illegible] در [illegible] آید [illegible] گفته اند عنبر [illegible] در دریا چون از دریا بیرون آید [illegible]

[illegible] در [illegible] بسته شود [illegible] و [illegible] از انواع عنبر بهترین عنبر [illegible]

و در زمین ... راهبان عمان و معدن است که اندر کوه این زمین روید و دانی عنبر است که او را فایده کنند
از شهرهای سقلاط اهند و طبع عنبر گرم و خشک و لطیف بود و بهارهای سرد و دماغ را نافع بود و پیران را نیکو بود
دانشنه سوم ... هرچه سپیدتر است بهتر باشد ... سرد و خشک است سردی فزونتر از خشکی است
اندر شراب ترکنند ... شراب ... را بخورد اندر شراب قابض ... کننده ... جگر ضعیف و خفقان را
سود دارد و قی باز دارد و نفخ بشکند سک گرم و خشک است بدرجه دوم معده را سود دارد ... کند و قی باز دارد و طبع را خشک کند
و خفقان را سود دارد زعفران اندر باب ... آمده است هر که حلوای زعفران بخورد خون دل و جگر روشن کند
و بادهای مخالف باز دارد و ... بمجلس ... بخورند ... صندل سرد و خشک است بدرجه
دوم ضعف معده را ... گرم ... سود دارد ... سرخ سرد و ... لادن گرم است
بدرجه اول و لطیف است و محلل ... و مفتح ... سود دارد ... اظفار
طیب ... است اندر عطرها ... آید از ... آرند از ... که سنبل آرند و بعضی
از قلزم ... باشد ... باشد ... لطیف کننده باشد
خداوند صرع و خناق را سود دارد بهار ... گرم و خشک است و محلل ... گرم ... کند و بوی
بد که اندر دماغ باشد ببرد اقحوان ... میان او زرد است ... گرم است بدرجه
سیم و خشک است بدرجه دوم لطیف کننده است ... آرد ... است و بوی
خواب آرد و روغن او ... سرد ... آرد ... معده ... زبان دارد بنفشه سرد است بدرجه اول

دانه

و تر است بدرجه دوم ... بنفشه ... روغن ... برزه ... کننده ... کند و او را فرزند شید
و ... خشک کند و اما ... گرم ... و سینه را نرم کند ... سرد ... گرم ... سود دارد و ...
چشم و معده را زایل کند ... و ذات الجنب و ذات الریه ... گرم ... تا خناق را سود دارد
خیری لطیف است ... خیری زرد لطیف معتدل تر است روغن او عصبها را سود دارد مرزنکوش
گرم و خشک ... دماغ ... و صداع ... سود دارد و ... نافع است ... کننده ... از جای
باز برد مرزنجوش قیصوم گرم و خشک و لطیف کننده است ... سر را گرم کند و ... را ببرد و اما ...
سرد را ... سود دارد و ... بول کند ...
... بخورند ... و اگر تخم او را ... و ... بخورند خون ... بندد و ... تخم او ...
کوشی را زایل کند شاهسفرم سرد و تر است خواب آرد و حرارت دماغ را ... فصل خریف
بوی او زکام آرد خامخیر میل بگرمی دارد نرگس معتدل است بوی ... دماغ را ... سود دارد و روغن
او عصبها را قوت دهد و بیخ ... عظیم ... عصبهای گسسته را بهم پیوندد و ... بیخ
که هر ... قابض است و بیخ است ... غلبه دارد و دماغ گرم سود دارد
و درد سر که از صفرا بود زایل کند و خداوند دماغ گرم و تر را عطسه آرد و معده و جگر را سود دارد ...
و ... دندان سود ... نسرین نوعی است از گل ... نسترن گویند لطیف است و میل بگرمی دارد
و اگر بخورند ... کند و اگر ... لطیف ... و معده ... نیکو بود نمام گرم و خشک است و لطیف

و علل فواق امتلا و بجیدن شکم را زایل کند و حیض آرد و سته بگشاید و خداوند غشی را بسیار سود دارد
و سبزه که ریخته خداوند قرانیطس را سود دارد **نیلوفر** همچو بنفشه است لیکن بوی خوردن او مر [illegible] سود زیادن دارد
خاصه تخم و بیخ او هر که روغن نیلوفر بخورد در حال شکم او را نرم کند و خشک ببرد و از جائی که خون آید باز دارد
سوسن سفید گرم و خشک برگ او را بپزند و آماسها نهند تحلیل کند و بیخ او را بپزند و بر سوختگی آتش نهند سود دارد
و کرد [illegible] سود و شپشهای سر را سود دارد و کل او بپزند و بپرورانند عصبها را قوت دهد و اندر مفرح گرم بکار دارند
دل را قوت دهد و اندر مفرح گرم بکار دارند جگر را سود دارد و دماغ را نیز قوت دهد معده را قوی کند و سستی ببرد و خواب آرد
سوسن آزاد آسمانگون [illegible] گویند از [illegible] زنگ گرم و تر است حیض بگشاید و کوفتگی عضله را سود دارد
و سینه و ریش شش را سود [illegible] پاک کند و خداوند سرگشتن و اختلاج و لرزیدن و درد پهلو را سود دارد
یاسمین لطیف است و میل بگرمی و خشکی دارد و دماغ تر و عصبها را سود دارد و [illegible] بر کلف [illegible] کلف ببرد
آزرگون معروف است گرم و خشک دارد [illegible] طلا کنند سود دارد **مومیا** مرکب است از چند گوهر و قوت هر گوهری
مخالف دیگری [illegible] و قابض است [illegible] رطوبت لطیف [illegible] گرمی و خشکی اندک [illegible] سردی و خشکی غلبه دارد
و ترکیب او [illegible] حکما گویند ترکیب او محکم نیست [illegible] مزاج [illegible] از هر قوتی
جدا گانه فعل میکند [illegible] چهار از این نوع اند که ترکیب ایشان محکم نیست [illegible]
چهار منفعتها [illegible] بر دماغ سود [illegible] قوت دهد و تخم او گرم و تر از برگ است [illegible] باز دارد
و معده و جمله [illegible] را سود دارد [illegible] سیاه کند و اگر بر سر طلا کنند درد شقیقه

ببرد و اگر بن دندان بخاید درد [illegible] سود دارد [illegible] نند [illegible] **سرو**
اندر درخت طعم او تیز است [illegible] گرم و خشک [illegible] سرد است [illegible] برگ سرو [illegible]
و تحلیل کننده و [illegible] از برگ او [illegible] گرم و خشک [illegible] **آزاد درخت** معروف
او را در [illegible] درخت [illegible] گرم است [illegible]
و خشک است شکوفه او [illegible] دماغ بگشاید و آب برگ او موی دراز کند [illegible] میوه درخت او
زهر است [illegible] **معصفر** معتدل است [illegible]
و ماز [illegible] **شقایق** لاله است گرم و خشک اگر بر سر طلا کنند درد شقیقه سود ببرد [illegible]
کل [illegible] سیاه کند و در شراب [illegible] عقل [illegible] و آب او اندر بینی چکانند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] خواب آورد و اگر [illegible] حیض [illegible]
و آب او [illegible] **مر** [illegible] گرم و خشک [illegible] قوت کند
و [illegible] **لفاح** بوی او خواب آرد [illegible] **خطمی**
معتدل است و محلل [illegible] ورمها [illegible] سینه [illegible] نرم کند [illegible]
سوا [illegible] پاک کند **باب اندر ثمرها** [illegible]
[illegible] خشک [illegible] سردی و تری [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

دیگر ادویه بر صفرا کشته خفقان گرم را سود دارد و جگر و معده گرم را نافع بود و خشکی کشنیز و صفرا انشاند و گیرا

که از آب آید از دهن و بر کرنب ... جیده با یکدرم نمک بخورند سودمند بود **کرفس** بستانی و کوهی و دشتی باشد

و تخم کرفس کوهی که در سنگ رسته باشد قوت ساین گویند و آنچه در آبست آن را جالینوس ... اما رومی قوی تر باشد

گرم باشد بیکدرجه و خشک بدرجه سیم و بستانی بادها بشکند و سده بگشاید و محرور را زیان دارد و مصلح او ...

کرفس آنست که اگر مصروع بخورد علت او را بجنباند و جگر و سده ها را سود دارد و ادرار کند و گرده و مثانه را پاک گرداند

و زنان آبستن را زیان دارد ابن ماسویه گوید تخم او قوی تر باشد گویند اگر کرفس خورده باشند و کژدم او را بگزد

رنج عظیم باشد اگر کرفس با ... خورند سودمند بود و کرفس دشتی زیان دارد **کرنبا** ... بطی و دشتی ...

بدرجه و خشک بدو درجه و دشتی گرم است خشکتر زیان کارتر بود و جمله نفخ آرد ...

به برند ضیق النفس را سود دارد و اگر از ... بود ... سود دارد و دو درم تخم کرنبا ...

بکوبند و بدهند گری را که خون با سر فرو آید سود دارد و کند با معده ... زیرا که ... و ... از زیان

دارد و ... یکبار بر دو ... را سود دارد و طبع نرم کند و خداوند قولنج ... را ... سود دارد محرور ... مصلح او ...

دکشته کند **کشنیز** گویند سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم جالینوس گوید ... دارد ... جمره ...

سود دارد و جمره گرم جمره ... دارد و ... گویند تحلیل کردن ... سبب خاصیت او که لطیف است

... تحلیل کند و آب او ... چشم نهند ... اما ... گرم را سود دارد و ورم ... تخم ... کند ... ورم

تخم کشنیز سودمند حرارت ... بروت ... و ... را سود دارد و ... بسیار خوردن او ... از زبان ...

دهن

مضمضه ... که از ... نافع بود ... کشنیز خشک ... سپل

سر فرو آید ... خون ... سود دارد ... طبع را خشک کند ... معده گرم را سود دارد و منی را خشک کند

کوکب سرد است بدرجه دوم ... و به آبهای مختلف خوردن سود دارد

و مضرت آن ... که ... طعام آورد و آب ... بگرم ... سود دارد

و تخم او منی را خشک کند و شهوت جماع بنشاند و احتلام باز دارد و خواب آرد و بسیار خوردن او ... چشم را تاریک کند

و ... بهتر ... نفخ آورد و اگر ... در سینه ... باشد از بسیار خوردن کوکب خناق

و دفع مضرت آن ... بعسل کند **نعناع** پودنه گرم و خشک است بدرجه دوم معده گرم ... قوت ... و طعام

بگوارد و ... باز دارد و ... کند و قوت باه زیادت کند ... نافع بود **ترخان** ... است

که گرم و خشک بود بدرجه دوم ... کند ... بدین سبب حکما گفته اند که سرد است ...

عاقرقرحا ترخان کوهی است ... و شهوت جماع را ببرد و ... جدا

کنگر

کنند ... کرفس خورند ... و با کسنه ... گرم است بدرجه اول ... گرم کند

و طعام بگوارد و نفخ کند ... آرد ... کسنه ... مضرت ... باشد ... طبع ...

چکندر ... لطف کند و سده ها بگشاید ... بود

بشویند سود دارد ... طبع نرم کند ... تقویت ... جمله

معده ... باشد **سوداب** گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیم ... خام ... ببرد و بادها را بشکند

درگیاها را یک که وطعام بگوارد و شهوت طعام بدید و سبز زرا که سود دارد و قولنج سود و مرطوب را موافق باشد
و حیض بگشاید و بچه بیفکند و چشم را تاریک کند و حس تیره و تاریک کند و منی را خشک کند و شهوت جماع ببرد
و مرطوب را زیان دارد [2] و این را در کتاب حب الجبل گویند خوش و مرطب و لطیف است و لطیف کننده است

حسینی

نزدیک بسعتر معده را نیک بخشد و دفع او سرکه او که تر شیرها باشند **تره** انرا حب الجبل نیک آید برگ او
برگ سداب است بخز [illegible] ازان [illegible] باشد و مزه زنجبیل دارد و طعام بگوارد و بادها
بشکند **اسفاناخ** سرد و تر است بدرجه دوم سینه و شش و درد پشت را نافع بود و نزد [illegible]
و تنگی سینه را سود دارد و طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند و مرطوب را زیان او گوارش
زیره خورد و قطف نوعی از اسفاناخ است سرد و تر است و سرمق بقلة الیهود ایم سرد و تر است
خرفه سرد است بدرجه دوم و تر است بدرجه سیم تشنگی بنشاند و گرمی [illegible] و
خون از گلو برآید آب او ورق او بکجزد سود دارد و گوارش آب تا حلق ببرد و کندی دندان که برگ
او بخایند سود دارد و ابن ماسویه گوید شهوت جماع ببرد و آب حب القرع را ببرد **شبت** گرم و خشک است
بدرجه دوم بادهای غلیظ را بشکند و شیر زنان را بیفزاید و طبع را نرم کند و جرم او معده را بد باشد
و منفعت او اندران است که او را بدیگ اندر زنند تا قوت مزه او دیگ را [illegible] پس او را برون ارند
خاصیت او آنست که ماندگی را ببرد و خواب آرد **حلبه** چیزی مرکب گرم و خشک بود بدرجه اول
و اندر وی رطوبتی غلیظ است و بوی دهان و بوی عرق ناخوش کند [illegible] نرم کند

و درد رحم را سود دارد و خوردن و شیاف کردن و اندر نشستن و آبی که آنرا در وی بپزند بنشینند سود دارد و او را با انجیر
با عسل بپزند و بپالایند و بخورند آواز صافی کند و سرفه کهن را و تنگی نفس سود دارد و طبع را بجنباند
و خلط رده ها را دفع کند و حیض بگشاید [illegible] بول را ناخوش کند و خداوند تب را زیان دارد و او را
بول کند داو را بپزند و سر بدان بشویند سبوسه را و شپشها را ببرد و پاک کند و موی جعد کند و آب او
در چشم کشند طرفه را سود دارد و دفع مضرت او با سرکه و بالکافه کنند **بادنجان** گرم و خشک است بدرجه
دوم بسیار [illegible] سود دارد [illegible] سده بود و بوی دهن ناخوش کند و سده جگر بگشاید
دماغ [illegible] بگشاید طعام بگوارد و خفقان را سود دارد **فلنجمشک** گرم و خشک است اندر قوت دل اندر قوی تر
از بادرنجبویه [illegible] و اندر طعام گواریدن و قوت جگر دادن از و بهتر است سده دماغ را بگشاید و خوردن
و خوردن و بوئیدن بواسیر را سود دارد و دفع مضرت او بسرکه کنند **بادروج** گرم است بدرجه
درجه دوم و خشک بدرجه اول [illegible] بدین باب [illegible] خشک کند [illegible] بسیار تولد کند
و بسیار خوردن چشم را تاریک کند و معده را زیان دارد و تخم او سودا آرد و حبس البطن را سود دارد و آب او
و بینی چکانند خون باز دارد و اگر آب او بجوشانند چشم را سود دارد **باب اندر منفعت و مضرت بیخها و تره ها و**
دفع مضرت او **ترب** گرم و تر است بدرجه اول و تخم او گرم است بدرجه سیم و اندر تخم وی قوت تیز است
پس [illegible] نفخ آرد و تخم او را طلا کنند [illegible] ببرد و [illegible]
و برگ او چشم را سود دارد و معده را بد بود و اگر پس طعام خورند طعام را بهضم معده بدارد و قی آرد خاصه اگر

او با سکنجبین بخورند و آب او سده جگر بگشاید و استسقا را سود دارد و آب او سنگ از گرده و مثانه پاک و اگر بابها
ترب گزدم نهند بمیرد و اگر کسی را گزدم بزند و ترب خورده باشد کار نکند **شلغم** گرم است بدرجه دوم و تر است
بدرجه اول و بادناک و از وی خلط خام تولد کند سینه را نرم کند و شهوت باه را زیاده کند و گرم کند و بجوشانند
و سرکه و کرفس و سداب در وی بره خورند تا لطیف شود و پخته و خام چشم را سود دارد **کرنب** گرم و خشک است
بدرجه اول طبع را نرم کند و جسم او طبع را خشک کند خاصه که بپزند بتب و آب او بریزند و دیگر آب تا بها
کشند و تازه بپزند و باقی احوال او در بابها گفته شده **راسن** چیزی مرکبست گرم و خشک بدرجه سیم
و اندر وی بخری تری و نرمی هست و تن را نرم کند و در دهن گاه و در مفاصل سود دارد و سده بگشاید
و خلط را ببرد و درد فم معده ببرد و صداع آورد و بسیار خوردن او خون را تباه کند و منی خشک کند
پیاز گرم است بدرجه سیم و تر است بدرجه دوم و با تیزی اندر وی خلط باشد و پیاز سرخ تیزتر از سفید بود
و آب وی لطیف تر از وی است و از پخته او خلط عظیم غلیظ تولد کند و منی را زیادت کند و بسیار خوردن او
خرد را زیان دارد و آب او حبس باد بود و با نمک و سداب برآرند که سگ دیوانه گزیده را سود دارد **سیر**
گرم و خشک بدرجه سیم و اول درجه چهارم و سیر دشتی اگر تر است خاصیت او آنست که تن را گرم کند و تشنگی بیاورد
و خون را رقیق کند و مضرت آبها را مخالف سود باز دارد و بادها را بشکند و تب بخری در نوبت سود دارد و معده را
گرم کند و سده را بگشاید و گزندگی گزدم سود و بجز این نوع باشد سود دارد و کرم که اندر شکم باشد و دو تو چه سود که
بتازی علق گویند و از آب بحلق کسی فرو رفته باشد ببرد و پخته با ده سود دارد و از بهر آنکه خشک او گرم باشد

و بر مذ در بر نه سود دارد

و سرفه و ربو سینه را سود دارد و آواز صافی کند و اگر بجای جای بر نهند ریش کند و درد طحال را زایل کند که جراحت پیر و جوان
و خردل و چنین گویند ... ریش کند و اگر بخایند معده را ریش نکند گفته اند بهر آنکه چون بخورند نخست معده
نزد اندر رودها ... سود دارد و از بهر این است که گندم بخایند و بر روی نهند اندر آب برآید و اگر کوبند
و بپزند آن کار نکند **گزر** گرم است بدرجه دوم و تر است بدرجه اول و بادناک است و دیر گوارد و باه را قوت
دهد و تخم او در وی ... قوی تر باشد **باذنجان بستانی** منفعت و مضرت و خاصیت بستانی و دشتی که مردم بخوردن
او عادت داشته **زنجبیل** سرد و خشک ... اندر چشم اندر کشند بینایی چشم را سود دارد و حرارت بنشاند و اسهال
باز دارد و ... **حماض** برگ آن ترش گویند سرد و خشک است صفرا بنشاند و طبع را
خشک کند ... طعام که اگر ... **غبیرا** گرم است ... رطوبتها ببرد و لطیف
و حبس را خوردن و طلا کردن سود دارد و آب او طبع را نرم کند و سبزی او بگشاید و دم فم معده سود ...
بواسیر را سود دارد **جرجیر** گرم و خشک است معده را ... مردم ... آرد و دفع
مضرت او آنست که ... **هلیون** ... گرده سود ... مثانه سود
پاک کند و تقطیر البول سود ... دارد و درد پشت و درد سرین و عرق النسا ... جگر و گرده بگشاید
و ضیق النفس و ... آرد و قوت باه را بیفزاید **کشنگر** بتازی الحشف گویند معتدل است و گفته اند که تر است
و ... سینه سود ... ضیق النفس سود دارد
طبع را نرم کند و بلغم ... آرد و دفع مضرت او ... **کماة** کلاه دیوه ...

و سکاکینه سرد است در معده سود بد باشد و بسیار خوردن او قولنج و بلغم و گرانی زبان و فالج آرد
و دفع مضرت او بروغن زیت با نمک آب برزند و او را با جزاء گرم خورند چون الکامه و نمک و سعتر
و بلیلان و دار چینی محرور سود بد بهما جانب بیان **فطر** او را بسماروغ گویند چند نوع است یک نوع
نطرت و دیگر دوشنه و دیگر کشنج اما فطر عالی المخادعی نزدیک برزمها کشنده و از خوردن
او خناق تولد کند و اندر معده بدان حد گران گردد که غشی آرد و دست و پا سرد کند و هیضه تولد کند و عسر
البول آرد و داء الثعلب و بهق و گرانی زبان آرد و چون این خصلتها از وی تولد کند باید خود دفع
مضرت او هم دفع مضرت کمات است و پس از مسهل نگاه باید داشت **بادیان** گرم و خشک است در درجه دوم
بگشاید و ادرار بول کند و رطوبتها را بگداند و بادها را بشکند و آب اندر چشم کشند روشن کند **آب کما**
بهار کما ماز و صمغ او گرم است بدرجه سیم و سرفه کهن و ضیق النفس بلغمی سود دارد و خشک است
بدرجه هم بیماریهای بلغمی را و دمل باطن را سود دارد و صرع را بیدار کند بوی او **بابخنیم** اندر منفعت
و مضرت و خاصیت آن دارد ماهو **زیره** گرم است بدرجه سیم و خشک است بدرجه دوم بادها را بشکند
و رطوبت را لطیف کند و بسیار خوردن او رنگ را زرد کند و جگر سود نیک باشد و سدها بگشاید
و نفس الانتصاب و عسر البول و گزندگی جنبنده گان را سود دارد و نفس الانتصاب نوعی از
ضیق النفس است و چون مردم بر جراحتها را زیره کوفته برنهند خون باز دارد و اندر بینی نهند
خون باز دارد و او سود بار ... و انگبین با موم و روغن بر آماس خایه نهند ببرد و دفع مضرت

او محرور را با سرکه کشند **کرویا** گرم و خشک است بدرجه سیم بادها را بشکند و ادرار کند و معده را سود قوی کند و حب
القرع را بکشد و بیرون آرد و محرور را دفع مضرت او برکه کند **دارچینی** گرم و خشک است بدرجه سیم و سده جگر
بگشاید و معده و جگر را گرم کند و تب که و بلغمی را که بلغم زاند و گرم کند سود دارد و حیض بگشاید و رطوبتها را دفع
را فربه آرد و چون سیر است دل را قوت دهد و گزیدن جنبنده گان را سود دارد **سعتر** گرم و خشک است بدرجه
سیم بادها را بشکند و طعام بگوارد و معده را سود دارد و حیض بسته بگشاید **پلپل** گرم و خشک است بدرجه ...
و فلفل سفید قویتر است از سیاه و دار فلفل شکوفه فلفل است و خشک او کمتر از خشکی فلفل است و هم بادها
غلیظ را بشکند و رطوبتهای غلیظ را لطیف کند و فلفل سفید معده سرد را سود دارد و سپیدا بادها را بشکند
و صرع را سود است بد خوردن **قرنفل** گرم و خشک است بدرجه سیم حب القرع را بکشد و درد سر که از سردی بود سود دارد
و زکام باز دارد و گرفتن بول و حیض بگشاید و دست و سر که بچه مزمزه کردن و درد دندان را سود دارد **زنجبیل** گرم است
بدرجه سیم و خشک است بدرجه دوم و اندر وی رطوبتی فضلت است گرمی او بیشتر از فلفل باشد و از وی رطوبتی که دارد
باهیچ حفظ را زیادت کند و رطوبتی که از نوع حلق و سر باشد پاک کند و تاریکی چشم که از رطوبت باشد
ببرد و خوردن او طعام بگوارد و جگر و معده که سرد باشد **خولنجان** گرم و خشک است بدرجه سیم معده سرد و ... سود دارد
و قوت ... را زیاده کند **زعفران** گرم است بدرجه سیم و خشک است بدرجه اول و قابض است خفقان را سود دارد و سده بگشاید
و عفونتها را با صلاح ... خلطها ... و خوردن او رنگ را نیکو کند و حواس را تیره گرداند و خاصیت او
آن است که خوردن و بوئیدن او در سر آرد و طلا کردن او درد سر را سود دارد و بیماریهای چشم را سود دارد و هم ...

چشم را ندارد کشنده دل را قوت دهد زیرا که مفرح است اشتهای طعام را ببرد و معده و جگر را قوی کند و قوت باه
زیادت کند و اشتهای را [illegible] دارد **سرکه** مرکب است هرگاه که [illegible] سردی او [illegible] و هر چه کهنه تر است میگویند که گرم
[illegible] بارد است و جزو [illegible] لطیف است و هر چه تیزتر است گرم تر است و تلخ [illegible] کمتر است [illegible]
خشک کند و باه [illegible] و ورم [illegible] دارد و در هضم یاری کند و بلغم [illegible] ببرد و [illegible] کند و با عسل طلا کنند
خون از جراحت باز دارد و ورم باز دارد و [illegible] چهره [illegible] دارد و بصر [illegible] تاریک کند و جون [illegible]
[illegible] بکشد [illegible] خشک است که سودا را زیان دارد و بقوت تیزی [illegible] ضعیف کند و بلغم [illegible]
برنزاند و بقوت [illegible] صفرا [illegible] و قوت باه [illegible] و اشتهای [illegible] و اکر [illegible] عصب [illegible] زیان دارد
و بسیار خوردن او دماغ را زیان [illegible] خاصه با [illegible] معده [illegible] گرم [illegible]
و شهوه طعام را پدید آرد و در هضم یاری دهد و درد [illegible] **حرف** تخم سپندان [illegible] است و اطبا [illegible]
گویند گرم و خشک است باول درجه چهارم سوزنده است و لطیف کننده بدین سبب ضیق النفس [illegible] دارد
و با آب [illegible] کنند سود دارد و [illegible] بسبب سوزانیدن معده [illegible] زیان دارد [illegible]
طعام پدید آرد و حیض بکشاید و بچه از شکم بیارد و مقدار چهار درم [illegible] آید و [illegible]
بکشاید و [illegible] و برگ او و از جمله [illegible] گرم و خشک است **خردل** تخم او سپندان [illegible]
و دیگر [illegible] سپندان است گرم و خشک است بدرجه چهارم [illegible] اشتهای [illegible] و [illegible] را که از
بار و رطوبت [illegible] سود دارد و [illegible] غلیظ را [illegible] زبان [illegible] سود دارد **انجدان** [illegible]

است برگ او شبیه برگ کرفس [illegible] و ساق او [illegible] و بپارسی انگدان گویند [illegible] سپید
سپید [illegible] است [illegible] غذاها [illegible] لطیف کننده است گرم و خشک بدرجه سیوم و ضیق
النفس [illegible] دارد و حیض بکشاید [illegible] و [illegible] زهرها [illegible] و طحال [illegible] سود دارد
و معده را گرم کند و [illegible] طعام [illegible] **اشترغاز** بیخ [illegible] است [illegible] گرم [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] طلا کنند سود دارد و با آب [illegible]
عصب [illegible] فالج را سود دارد و با عسل [illegible] فرود آمدن آب [illegible] سود دارد [illegible]
کنند سود دارد و [illegible] خوردن [illegible] سود دارد و دفع مضرت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] **انجره** گرم و خشک است بدرجه سیم [illegible]
و معده [illegible] سود دارد [illegible] باز دارد [illegible] کند [illegible] کنند [illegible]
سود دارد و مثانه [illegible] سنگ [illegible] کند **باب اندر شناختن میوه‌ها** [illegible] دفع مضرت او **رطب** گرم و تر است بدرجه اول
[illegible] خون غلیظ [illegible] که جگر گرم باشد و [illegible] زیان دارد [illegible]
[illegible] رطب [illegible] غلیظ [illegible] پدید آید [illegible]
[illegible] گرم و تر است [illegible] دفع مضرت [illegible] سکنجبین کنند [illegible] آب [illegible]
نرم کند و معده [illegible] و دفع مضرت او [illegible] کنند **انگور** گرم و تر است بدرجه اول
[illegible] شیرین بود [illegible] خون نیک خیزد و فربه کند و طبع [illegible] نرم کند [illegible]

منفعت

است برگ

دیگر آنکه اندر رودها بادست از باد حذر باید کرد تا پس از آن هیچ خورده نشود تا آنکه زنده از آن پس از رنجه نماند

غوره

غوره انگور نیم رسیده و ترشی باشد که بود و قولنج سودا انگیزد و باید خورد و باد فزاید سرد و خشک است آب غوره
مردم صفراوی را سود دارد و مردم سرد مزاج و قولنج را زیان بود بدفع مضرت او انار با بهیها باید که مادر است **انجیر**
گرم و خشک است در درجهٔ اول از رودها و معده فرود آید و ادرار کند و مثانه پاک کند و غذاء او نیک باشد و بیش گیتی
دفع آلو و محرور را تشنگی آرد و بیماری را موافق تر بود و اخلاط سوء بسوزاند و بدین سبب است
که از بسیار خوردن او شپش تولد کند و دفع مضرت او همچو دفع مضرت رطب است **زردآلو** سرد و تر است
بدرجهٔ دوم و معده را سود نیک باشد و زود تباه گردد و خلط که از وی تولد کند بد باشد و از بهر این خوردن او تبها تولد
کند و بدتر آن باشد که بعد از طعام خورده شود و مردم گرم مزاج را موافق بود و صفرا ساکن کند و خشک او را
تر کنند آب او تشنگی بنشاند و بوی دهان خوش کند که از گرمی معده بود و روغن مغز او گرم و خشک است بدرجهٔ
دوم بواسیر را سود دارد و خوردن و طلا کردن گرمی را که از باد و بارد باشند زردآلو نشاید خورد و دفع مضرت
او بکموز و مصطکی کنند **سفرنگ** سرد است بدرجهٔ دوم و تر بدرجهٔ اول آنچه تمام رسیده بود معده گرم را سود دارد بیشتر
و بوی دهن که از گرمی معده بود خوش کند و اگر پس از آن هیچ نخورند و دهن بر سر هیچ طعام و شراب و میوه
نشاید خورد و دفع او مضرت همچو دفع مضرت زردآلو کنند و شیرها که از وی تولد کند قوی تر بود و از تر از شیرها باشند
که از دیگر چیزها آید و آب برگ او و بکوبند اندر چند بار گرم کرده باشد در روغن او و دو گوش و شقیقه را سود دارد
و شقاق را و سفرنگ طبع را نرم کند و مقعد را بدتر کند و بسیار ریختند که از آلو و زردآلو اسهال پدید آید و هر گاه

که اسهال پدید

که اسهال پدید آید آب گرم باید خورد تا امعا و معده را بشوید سفرنگ دل گرم را سود دارد و
و بجای خفقان خون دل خوش کند **سیب** سرد و تر است بدرجهٔ اول خون را صاف کند و خلط معده
بسوزاند و سیب ترش اندر سردی با اول درجه دوم است و جمله سیب دل قوی کند معده را
قوت دهد و هر چند بدگوار و طبع را خشک کند و بادناک باشد و محرور را از وی مضرت نباشد
خاصه اگر نیم خام بخورد و مرطوب دفع مضرت او به شراب قوی کند و بکوارشها **امرود** سرد و تر و
خشک است بدرجهٔ اول خون را بسوزاند امرود ترش لطیف تر باشد و خلطی که از امرود خیزد از خلط
سیب بهتر بود و جمله بادناک باشد و دیر گوارد و قولنج بسیار زیان دارد و نیم رسیده سخت بد باشد
و از پس آن آب یخ نشاید خورد و هیچ طعام غلیظ و ترش نشاید خورد و دفع مضرت او به شراب
کهن کنند و به گوارشها و عسل و زنجبیل پرورده و تمام رسیده محرور را سود دارد و تشنگی بنشاند
و منی کشتنی بر بنشاند **آبی** سرد است با قوت درجهٔ اول و خشک با اول درجه دوم و آنچه بریان
کرده بود مند بود و بریان کردن را شرط آنست که میان او را پاک کنند و بجای گاه دانه
او بلیل اندر کنند و اندر خاکستر نرم نهند طبع را نرم و آنچه شیرین طبع چنان خشک نکند
که آنچه ترش کند و دانه او نرم باشد و سینه و حلق سوء نرم کند و قصبها سود کند او و باه فرود آرد
و تشنگی بنشاند و قی باز دارد و صفرا را سود دارد و معده را قوی کند و ادرار بول کند و بسیار خوردن
او درد عصبها آرد و روغن او عرق را باز دارد و اگر پس طعام خورند طبع اجابت کند و اگر بسیار

خورند طعام ناگوارید بیرون آرد **انار شیرین** معتدل است گرم و تر است سینه و حلق را نیک باشد و تن
از وغذاء تر بدید برد و اندکی نفخ آرد و اندک تشنگی آرد و اندر معده گرم صفرا کرده **انار ترش** سرد و خشک
و قابض و لطیف معده و جگر را قوی دارد و شهوت جماع را ببرد و اسهال را بنشاند و مبرد و سود کند و دارو و مغ
مضرت او به سکنجبین بشکنند پرورده محرور را دم رطب را در شراب هیچ نقشانه از انار ترش نیست و او
توت شیرین گرم باشد و بادناک معده را بیالاید و محرور را در سر آرد و دفع مضرت او به سکنجبین کنند
توت ترش او را خاصیت آنست که صفرا بنشاند و معده را به از توت شیرین بود و طبع نرم کند و محرور را سود
از و هیچ ترش نشاید خورد **خربزه** تر است به درجه دوم و سرد است و سردی او به اندازه طعم او باشد
و آنچه نا رسیده باشد لطیف باشد و [illegible] بکند و ادرار کند و آنچه رسیده باشد تخم
او کلف را ببرد و سنگ مثانه را بریزاند و بر پیشانی نهند [illegible] که اگر درد چشم آید باز دارد و خربزه
جمله هر خلطی که اندر تن بیابد ماده یا [illegible] آرد خاصه [illegible] معتدل [illegible] باشد [illegible] را نیک بجنباند گرده
و مثانه را پاک کند و اگر از پس خربزه [illegible] باید تا [illegible] فرود کند و گفته اند اگر خربزه در معده ترش گردد
و صفرا شود از پس او شراب [illegible] ترش بباید خورد و الا کسی را که سرد مزاج باشند **خربزه هندی** از تری
و تری از خربزه فرودست [illegible] کند و [illegible] تری خونرا و صفرا را ساکن کند [illegible]
را [illegible] و هر گاه اندر جگر [illegible] اندک صفرای باشد که [illegible] چنین [illegible] سود کند
که از [illegible] اندک صفرای [illegible] نتوان خورد [illegible] خربزه هندی [illegible] نفع بود [illegible]

خواهند

خواهند خورد بر سر طعام نفع نکند و بر قصور تن [illegible] بهره تری باید [illegible] طعام خوردن بیش از آنکه
مستحیل شود و طعام موافق او را [illegible] **کاکنج** سرد و خشک است به درجه دوم و قریب است به عنب الثعلب
[illegible] که از حرارت بود [illegible] خفقان [illegible] و بول را که [illegible] شده باشد [illegible]
عنب الثعلب سرد و خشک است به درجه دوم جگر گرم را [illegible] گرم را که اندر جگر و اندام ها باشد [illegible] و سده جگر
بگشاید و [illegible] ورمها [illegible] کرده [illegible] او را [illegible] کند [illegible] **کدوی شیرین**
سرد و تر است به درجه دوم [illegible] و غذا [illegible] هرگاه که با گوشت [illegible] و تشنگی بنشاند و طبع
نرم کند [illegible] لطیف [illegible] زبان دارد و دفع مضرت او به [illegible]
[illegible] کنند **بادنجان** [illegible] گرم است [illegible] خون [illegible] سودا [illegible] کند اندک
[illegible] دارد و غذا [illegible] طبع را [illegible] سرد و خشک و غلیظ [illegible] نفخ کند
و طبع را خشک کرده اند و جمله بادنجان معده [illegible] بازدارد و چشم [illegible] جوشانیدن
او [illegible] سودا تولد کند [illegible] مضرت او [illegible] چشم باز دارد [illegible] هرگاه که
[illegible] بجوشانند پس [illegible] بادام [illegible] مضرت [illegible]
[illegible] طعام [illegible] شهوت بجنباند و صفرا بنشاند **عناب** سرد است [illegible] اول [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] سینه را نرم کند
و تری [illegible] **زرود** [illegible] سرد و خشک

قابض تر از همه میوه‌ها است و بول را باز دارد و صفرا بنشاند اما قولنج آرد و بهترین همه چیزها است دفع مضرت
او بگوارش عسل و سهل کند **النبق** اندر بعضی ها گرگان و طبرستان او را طاق دانه گویند آنچه شیرین بود
گرم باشد بدرجه اول معده را نیک باشد و دفع مضرت او شکر و گوارشها و اسهال کند **حب الآس** مورد دانه است
بگرگان و طبرستان مورد دانه گویند طبع او همچو طبع مورد است معده را نیک بود و اسهالها ... باز دارد و بوی
دهان خوش کند **ترنج** پوست او گرم و خشک بدرجه اول و گوشت او سرد و تر است و دیر گوارد و خلط غلیظ تولد کند
و دفع مضرت او بعسل کند و عسل باید خورد و اتفاق بر او بر سود دارد و آنکه پوست او با گوشت خورند تا طبع
کند و از پس او هیچ طعام نخورند و پوست او طعام بگوارد و دهان خوش کند باز دارد و معده را قوی کند و نافع است و تشنگی
صفرا و حرارت را ساکن کند و برقوت ... کند ... نافع بود و چشم ... کنند ... ببرد و سر ...
... بخورند و ... از حرارت ... گرم ... سود دارد و ... نافع است **موز** طبع او در حال او بجای ...
شیرین نزدیک است و طبع را نرم کند و ... چون ... معده ها ... کند و محرور را دفع مضرت او سکنگبین کند و باشد
که اندر معده تولد کند **بن کل** سرد و خشک بدرجه اول صفرا بنشاند معده گرم را سود دارد و اسهال صفرا باز دارد
سماق سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم قابض است از آن قابض باشد که اندر معده تولد کند ...
گرم ... سود دارد و صفرا بنشاند ... طعام بدید آرد و سبب ... طبع ... خشک کند **زرشک** سرد و خشک
بدرجه دوم و طبع ... خشک کند و تشنگی بنشاند و اسهال صفرا که ... باز دارد و ... گرم ... سود دارد **ماب انبر**
... منفعت و مضرت **میوه‌های خشک** و دفع مضرت آن چون منفعت و مضرت رطب باشد **زبیب** حرارت او زیاده

از انگور

ازالکو است و اندر وی معدل است سینه و حلق را نیک باشد و آواز صاف کند و معده سود دارد باید و اندر وی
مضرت نیست محرور را از پس او انار ترش باید خورد **کشمش** سبز بمعده نزدیک است اما نفخ آرد **انجیر خشک**
در وی ... النفیط البول را سود دارد و گرده را پاک کند و فربه کند و سینه را پاک کند و قوت باه زیادت کند
و طبع را نرم کند و خلط ... از شکم بیرون آرد و اگر با گوز خورند باد ... و قولنج را سود دارد و محرور را دفع
مضرت او با انار و سکنگبین و اندر وی ... زاید که قولنج را بنشاند ... **گوز** گرم است
بدرجه دوم و خشک بدرجه اول طبع ... کند و دیر گوارد ... از معده ... بادام کند ... خشک است
طبع را باز گیرد و درد ... آرد و صفرا را بسوزاند و اگر با جرقی خورند ... دهان ... کند ... آرد و گوز
را آب ... بدان غرغره کنند باز دارد و ... خشک ... باید باشد و حرارت ... **مغز فیار**
گرم بود بدرجه دوم مغز خوش ... بود و ... بشکند و ... با شراب سود دارد و سر ... مزاج را نافع بود
... و ... شراب ... بهم ... و حرارت ... و ... چند ... باشد
و دفع مضرت آن ... است که ... کنند و پاک ... آنست که ... سوسی
... و بریان کنند ... **بادام** گرم است بدرجه اول سینه ... و سپرز
پاک کند و دیر گوارد و بادام تلخ گرم و خشک بدرجه دوم ... سود دارد **پسته** معتدل است ...
و گرده ... پاک کند ... نیک باشد و در حلق ... نیک کند ... جلاب ... بر
سرد است بدرجه اول غلیظ است ... و دیر گوارد ... محرور را ... باید خورد ... با عسل ...

در معده گران نشده باشد بسوختن بسیار دفع کند **حبة الخضرا** بپارسی حب الخضره گویند گرم است در درجه دوم و خشک است

در درجه اول و غلیظ است ادرار کند بسیار و باه را زیاده کند و رطوبت ها را تحلیل کند و خداوند لقوه و فالج را سود دارد و جمیع اوجاع بارد

کند الا انها ... گویند ابن ماسویه گوید حبة الخضرا را خاصیت آنست که شهوت طعام برد **حبة الصنوبر الکبار**

بپارسی جلغوزه گویند معتدل است بگرمی و تری گراید بدل بادام تلخ است و دیر هضم شود و بیش بزرگ گویند **حبة الصنوبر الصغار**

گرم و خشک است در درجه دوم اما جلغوزه از ما بهتر است و محلل است اندرونی سوزانده است ادرار بشوید و در آب تر کنند

تا تلخی او برود و فربه کنند است مفلوج را سود دارد و رطوبتها از سینه بر آید و اورا پستکی روی بر سینه ... کنند

معده ... کند و مجرور با شکر خورد و دفع مضرت او آب جو ... کنند بیک باشد **عناب خشک** سینه را نرم کند

و معده را ... باشد **گوز هندی** گرم است در درجه دوم و تر در درجه اول و در پشت درد و سرین را سود دارد و قوت باه

زیادت کند و از معده دیر بگذرد و شکر و فانید او را دفع کند و بیران و مرطوبان را سود دارد و مجرور دفع مضرت او

با انار ترش کند و مغز او بکار دارد از وی بپایه ... **گل خورده** شیرین گلوله که مردم گوژه ... باشد که زود بکار دارد

و مانند فلفل بیک ... باشد و بهترین گلی که بدین صفت باشد سخت بکار دارد و سده آرد و ریگ گرده و مثانه نیز آرد

و دفع آن را که در گرده و مثانه ریگ باشد هیچ ... بدو خورده و روز بکه گل خورده باشند چیزی که او را ... بدو خورد

... است ... **باب الخا خیار** ... **شکر** ... و ... بالیکی تر و دیگر است

واند اگر می و تری معتدل است هر چه کهنه تر بود خشکتر بود و ... شکر هم بطبع ... است و ... از ... است دارای

در درجه اول است سینه را نرم دارد و معده را ... بیک باشد ... معده که اندرون صفرا باشد زیرا که او نیز زود صفرا گردد **عسل**

گرم وخشک

گرم و خشک است در درجه اول خداوند رطوبت را سود دارد و ... را ببرد و ... کند و نوعی از عسل

که او را بشیر ماه بیرون کنند و اصل او از بحر است زیرا که بهوا مستحیل شود و نوعی است از عسل که تیر ماه

فرود آید ... کار ... و ... که سپید باشد پاک کند و ... و ... را سود دارد و مجرور دفع

مضرت او ... ترش ... کنند و آب انار ترش و فالوذج ... و روغن بادام کنند

بطبع ... باشد و سینه را نرم کند و ... را ... معده را نیک باشد و مجرور دفع مضرت آن ... سکنجبین

ساده کند ... باشد **فانید** فانید گرم و تر است در درجه اول و غلیظتر از شکر است و ...

سود دارد و طبع را نرم کند **الخبیص** ... گویند بر او معده بهتر از فالوذج باشد سبب آنکه ...

او کمتر باشد مجرور دفع مضرت او ... دفع مضرت فالوذج کند **لوزینه** سینه و حلق را نیک باشد لیکن از آن ...

تر ... کند دفع مضرت او فالوذج باشد **قطایف** آنچه از فانیذ و مغز گوز ساخته باشند و از روغن گوز ساخته گرم

... تولد کند لیکن ... و آنچه از فانیذ و مغز بادام و روغن بادام کنند مجرور ... موافق بود

و آنچه از فانیذ و مغز پسته کنند و سده کمتر تولد کند و دفع مضرت جمله سکنجبین و آب انار ترش

شکر کلیچه نان او فطیر باشد و از ... سده تولد کند و حرارت آنچه شکر و بادام کنند معتدل باشد

و آنچه شکر سرخ و مغز گوز کنند سخت گرم باشد **شکرینه** که از شکر فانی کنند معتدل باشد و سده

کمتر تولد کند و بهترین حلواها این است دفع مضرت او ... کنند **باب اندر شناختن**

روغنها روغن بان گرم و محلل است عصبها بود و درد چشم را و درد گوش سود که از سرما بود سعد دارد

روغن نرگس گرم است عصبها را و درد اندامهای ضعیف را سود دارد **روغن یاسمین** گرم و لطیف است با دماغ که ... را
بار تحلیل کند ... دماغ بگشاید **روغن خیری** معتدل است ... سر را و اعصاب را سود نیک بود **روغن
قسط** درد بندها را و سستی عصبها را نیک بود **روغن مصطکی** گرم و قابض بود و اما ... را ... معده
را که از سردی بود سود دارد **روغن سداب** سستی و ضعف مثانه و درد گرده را و درد پشت و رحم را و درد پهلو
که از سردی بود سود دارد **روغن افسنتین** سستی معده سرد را سود دارد **روغن بنفشه** لطیف است و خشکی و حرارت را از ... کم کند
روغن نیلوفر خنک‌تر از روغن بنفشه است و خواب آرد و درد سر که از خشکی بود زایل کند **روغن
مورد** موی را قوی کند و دماغ گرم را سود دارد **روغن بابونه** گرم است و محلل خداوند تب ... را سود دارد و ...
ببرد **روغن شبت** ... حکم دارد **روغن گل** خوردن و مالیدن او ... را ... را سود دارد و درد کوفتگی
روده‌ها و مثانه را و درد سر که از گرمی بود زایل کند **روغن گوز** بطبع ... معده ... نیک ... خداوند
اسهال صفرا را معتدل باشد **روغن زیت** آنچه از زیتون سبز کنند سرد و خشک است بدرجه اول معده را ... کند
و اندرا ... زیت انفاق گویند خداوند اسهال ... نباشد و آنچه از زیتون رسیده کنند گرم و معتدل است
و ... زیت ... آنچه کهن گردد و تیز شود گرم باشد **روغن بادام** معتدل است و معده را نیک نباشد
و سرفه را سود دارد و سده بگشاید و خداوند اسهال را سود ... دارد **روغن کنجد** غلیظ است و اندر گرمی
معتدل است معده را نیک نباشد ... سرفه را سود ... دارد ... کند لطیف‌تر باشد و منفعت ...
روغن بادام تر ... **روغن گوز** از روغن ... و معتدل است معده را ... دارد ... باشد ... زانو

را سود دارد

سود دارد **روغن فستق** لطیف‌تر از روغن کنجد و روغن گاو است جگر بسته را سود دارد و بسته بگشاید
و معده را بد باشد **روغن کمانی** بتازی قرطم گویند روغن او طبع را نرم کند و خداوند قولنج را سود دارد
و معده را ضعیف کند و درد پشت و درد زانو را سود دارد **شش روغنها** ... روغن گاو و ... این بجوشانند
و ... در ... افکنند و بهم زنند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود ... جدا کنند و دیگر باره
با ... بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر از بیماری ... که معده او ضعیف باشد اندک
... اندرون بجوشانند پس بپالایند نیک ... **هر چه روغن سرد است** روغن بادام
و بنفشه و نیلوفر و کدو و خشخاش است **هر چه روغن گرم است** آنست که از ریاحین سازند یا از عصارات
یا از چوب ... روغن ... نرگس و ... یاسمین و ... و بادام تلخ ... و ...
... اینچنین است ... گل و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور ... گرم ... نرگس و ...
و یاسمین ... است **قیطوب** ... است ... گرم است ... تیز ...
است **باب دوازدهم در ... وقت و ... البطن** ... کند **قلیمیا و رصاص و آب شبت**
... که ... طلی کنند **صفت دیگر** که ... طلی کند ... قوی
... چندان آب ... روز ... آب ... آن ... کنند
... بجوشانند و بعد از آن ... آب ... بعد از آن روغن ...
صفت دیگر که ... حلبه و ... جمله ... ...

طلا کنند **صفت دیگر که مور را هلاک کند** چنانچه اول برنج بجوشانند و آنگاه در ظرفی با سرکه حل کرده چند روز
در مالند یا خود به پیچ افسون در سرکه طلا کنند و با جو بجوشانند و بر بنیان طلا کنند و این جو جدا جدا کنند
صفت دیگر که موش را براند [illegible] دارد و بگیرند [illegible] و [illegible] و با برنج از هر یکی [illegible] در آب بزنند
تا آب [illegible] بر آید دارو [illegible] بعد از آن [illegible] **باب اندر شراب خوردن** انواع شرابها
و حالهای او شراب رقیق و تنک غذا کمتر دهد و زود از معده بگذرد و [illegible] زودتر از [illegible] بگذرد [illegible]
آورد **شراب تازه** غذا بیشتر دهد و دیر بگذرد و دیر از معده [illegible] و دیر به دماغ رسد [illegible] دیرتر آرد
و دیرتر کند اما **شراب معتدل** [illegible] **شراب سفید** [illegible] گرم بود مثانه [illegible] بول را پاک کند
و مجرای سوزش دهد **شراب سیاه** گرم و تر از سفید باشد [illegible] بیشتر [illegible] گرم و تر است [illegible] دارد
شراب زرد گرم و تر از سفید [illegible] **شراب آتشی رنگ** گرم و تر از همه شرابها باشد **شراب سیاه** غذا بیشتر دهد [illegible]
از گرمی آتش [illegible] **شراب ضعیف بو ضعیف بود** و دیر از معده بگذرد و مجرا را سوزش دهد **شراب خوشبوی** دماغ را
زیان دارد و خلطهای [illegible] **شراب خوش بوی را** [illegible] خداوند خفقان و [illegible] را و خداوند درد معده را
سود دارد **شراب بد مزه** ضعیف بود و [illegible] **شراب شیرین** مزاج را گرم کند و دیر از معده بگذرد و جگر [illegible]
[illegible] بزرگ گرداند و [illegible] و [illegible] نرم کند **شراب تلخ** گرم باشد و [illegible]
[illegible] گرم کند و [illegible] **شراب تیز** [illegible] **شراب کهنه** [illegible]
معده [illegible] کند و طبع را خشک کند و [illegible]

بسیار دهد

بسیار دهد **شرابی که از انگور گرم سیر کنند** قوی‌تر و گرم‌تر باشد **شرابی که از انگور کوه پایه کنند**
با از زمین سنگ آمیز قوی و خشک‌تر باشد از شرابها که از زمین نرم کنند **شرابی که از زمین پر آب کنند**
مزاج گرم و خشک [illegible] و اختلاف طبایع شراب با اختلاف طبایع جا و هوا باشد [illegible]
[illegible] گرم [illegible] کنند [illegible] اندر جای نمناک و جای باید که بالا [illegible] بخارها از زمین [illegible]
بر آمیزد و جدا نشود **شراب خام** [illegible] و رنگ [illegible] بیشتر آرد و غذا معتدل
دهد [illegible] و دل [illegible] قوی کند و دماغ را تر کند [illegible] **شراب جوشیده** [illegible] شیرین
[illegible] گرم‌تر از خام باشد لطیف‌تر و زودتر به اطراف رسد و خوشتر از خام [illegible]
خام [illegible] خون [illegible] موافق [illegible]
شیرین [illegible] غذا بسیار دهد و مزاج را گرم کند و خون را فزاید [illegible] استسقا آرد [illegible]
[illegible] کند [illegible] بسیار خوردن [illegible] **شراب نو** [illegible] بیشتر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] دماغ را تر کند و خوابهای [illegible] نرم کند و خداوند مزاج گرم و خشک را [illegible]
شراب کهنه گرم و خشک باشد [illegible] باشد و دماغ را خشک کند و حواس را جمع کند و بادها را بشکند
و بلغم خام و [illegible] **شراب صرف** [illegible] خداوند فالج را و انواع قولنج بادها که اندر معده [illegible]
سود دارد [illegible] **شراب ممزوج** [illegible] و دماغ ضعیف [illegible]
تابستان خوردن بیشتر [illegible] موافق [illegible] **شراب تیز** [illegible] بیشتر باشد [illegible]

و گرم کرداد و غذا کمتر ازان دهد که اما از مویز رسیده باید که باشد اکسیر اگر مزاج بسیار خشک را اید و اندر معده

درنگ با کود اسپا مرز و کمسیر اندر معده و امعا رطوبت باشند نشاید مگر جوشیده **شراب خرما** گرم و تر باشد

و طبع بنرم کند و ثقل از معده و امعا بیرون آرد و بکو سینه سود نفع بود اما تشنگی آرد و اندر جگر سده آرد

و باسکو ایبا مرز و خون را سیاه و سطبر گرداند و زنبور و قضا را قوت دهد و فربه کند و بیش از مقدار بدید آید

و این شرابها نبیذ که مسخوط اند مگر گاه گاه بر طریق معالجت که قولنج سود کود دارد **شرابها که از کریخ و گاورس** و ارزن

و مانندان کنند از اشراب نکویند و اراث را فعل و منفعت شراب نیاید مگر بر دماغ و گرانند سر

و شراب از جهان جمله باشد و از دو فعل شراب نیاید **باب اندر شناختن طبع و مزاج** و خاصیت

و منفعت و مضرت حبوب **گندم** گرم و تر است گرم بدرجه اول و اندر تری و خشکی معتدل است

و تن مردم را غذا بیشتر از دیگر حبوب دهد بسبب آنکه از وی بسیار کنند نان پزند و دفع مضرت او و اصلاح

او و روان نانها بباید دانست و بیز **نان سمید** دیرتر از خشک گوارد و قولنج بیشتر از آن کند و اورا سده

و سنگ گرده و مثانه تولد کند و خداوند وجع المفاصل و کسانی که از بادها با رنج باشند و گندم تو تخم را زیان دارد

و اصلاح او آنست که خمیر آن بیشتر کنند و بوره اندر کنند و کسانی که این نان خورند سکنگبین بگیرند

نان خشکار از دیگر خوارها خیزد و این مفرط تها باشد تا سبوس باشد و در آنچه پاکتر باشد مضرة او کمتر باشد

از بهر آنکه حن گندم از وی غذا کمتر یابند و مردم را ضعیف کند و اثر بسیار بدهد و این نان را

با شیر بسیار باید خورد **نان فطیر** بطی گوارد باشد و قولنج سود زیان دارد و سده و سنگ مثانه از وی تولد کند و دفع مضرت

او بحجه دفع مضره

او بهجو دفع مضرت نبیذ بوده باشد **نان تابکی** بد باشد و غذا کمتر دهد و دیرتر از معده بیرون شود و نفخ و بزه اندر بام

کرد و اگر تنخ آرد باشد و آب گرم یا بکونه باید بیشک **نان کماج** بد بود و در وی قوت کمتر بود و میان خام

و لزج باشد و دفع مضرة او هیچ و دفع مضرة کشک را **نان جو** سرد است و غذا کمتر از گندم دهد و تا باکی باشد

و اندر رودها و معده سنگینی کند اما زودتر بیرون آید و طبع را نرم کند و سیخ جو نفخ کمتر کند و طبع را خشک کند

و غذا کمتر دهد و باشد باید خورد و پیوسته خوردن نان جو مردم را لاغر کند و دفع مضرة او با سپید باها

کند و با نکبیر و انگبین شکنجبین **باقلا** سرد و با نکباشد و بعضی گفته اند سرد و خشک است و قوت مرد بر ازیان

و خواب بد باید و دیر هضم بپزند با نمک نیکو و بهترین آن باشد که پوست باز کنند و به سرکه بپزند

و با روغن و سعتر و زیره خورند و دهان به سرکه بمالند **آب باقلا** سینه نرم کند و نان او بدبوی

و کسی که با رنج باشد ازو به کند و فلانه خورند و او را با سپید با ماهی چرب و زرد و ارزن

و انگبین باید خورد و با انار ترش و شیرین **نخود** گرم و تر است بیک درجه و مزه آمیخته است

از شوری و شیرینی صفرا نرم کند و بقوت شیر بیفزاید ادرار کند و بقوت شهوت و غذا او بیش از غذا

باقلا باشد و التهابی بول را زیان دهد بسبب ادرار او روغن بادام باید خورد و نمک اندک باید کرد

و با زیره و شبت و به بپزند و با روغن گاو و سعتر و زیره خورند و کمتر بهتر که نفخ کمتر از غذا است **گاورس و ارزن**

سرد است بیک درجه و خشک است بدو درجه و دیر گوارد و طبع خشک کند لیکن بباید کند بشیر تا پخته

و با سرکه و روغن بادام خورد **عدس** اندر گرمی و سردی معتدل باشد و اندر خشکی بدرجه دوم است

و سودا افزاید و ازوی خون غلیظ تولد کند و معده را بد باشد و چشم را تاریک کند و اگر با پوست بپزند و آب او

خورند طبع را نرم کند و اورا با پودنه و سرکه در حلول خورند **لوبیا** گرم و تر است و اندر وی خون غلیظ تولد کند

و باد انگیزد و سودا افزاید و دیر گوارد و معده را زیان دارد و ادرار کند و خواب آورد و او بهتر سرخ گرم

و تر و بهتر از سفید باشد و اورا با سرکه و خردل بلیغه بخورند **ماش** سرد و خشک و احوال او با احوال

باقلا نزدیک و غذا کمتر از باقلا دهد و باد کمتر از وی کند و دیرتر از وی گوارد و مبرود را باید که با زیره و کراویا

خورند و محرور را با روغن بادام و گشنیز خورند و آب او بر بندد طبع سود خشک کند **کرنج** گرم و خشک است

مر معده را دباغت کند و صفرا و سودا دارد و در بعضی بلادها رنگ باشد و

کند و بدن را فربه کند و غذا کمتر از گندم دهد و بیشتر از دیگر حبوب دهد و دیر گوارد و طبع خشک کند

و بر آن شیر تازه بپزند و روغن بادام و شکر خورند یا با گوشت تازه فربه بپزند و اگر با سرکه بپزند

و با سکه و روغن گاو خورند و نان برنج اندر غذا کمتر از نان گندم بود و دیر گوارد و او را با نمک و چیزهای

و چرب خوردن نیک بود و با سرکه نباید خورد **نان کشک** غلیظ بود و معده را نرم باشد و او را با نمک و الکان

و پودنه خورند و دفع مضره او هم دفع مضره نان سپید بود **کنجد** گرم است و تر در درجه اول و دیر گوارد

و معده را بیالاید و ضعیف کند و اندر وی خلط غلیظ و لزج تولد کند و بوی دهان ناخوش کند و بغذا بیشتر

دهد و بریان کرده و بریان نو کرده زیان تر باشد خام و با عسل باید خورد **شهدانج** گرم و خشک است

او افزون تر از گرمی است و در سر آرد و دیر گوارد و معده را زیان کند و درد گوش اندر نشانند

درد گوش کهن را سود دارد و بریان کرده معده را کمتر زیان دارد و دفع مضرت او سکنگبین کنند **تخم خشخاش**

سرد است و سستی او افیون است و خواب آرد و دیر گوارد و بهتر او سفید اندر آب بپزند و بسیار

او معروف غذا دهد نزله گرم را سود دارد و اگر با عسل خورند منی زیادت کند **تخم کتان** گرم است در درجه

بریان کرده ... خشک کند و دفع مضرت او نزدیک باشد و دفع مضرت ... او با انگبین خورند

و اگر از رطوبت باشد سود دارد و درد سینه را نیک کند و اگر ... خوشها ... او با شیر بپزند و با انگبین

بر سر شنبه ... **باب** اندر طبع و مزاج و منفعت و مضرت گوشتها و با زدن شستن مضره

و باید دانست که گوشت طعام قوی است و از وی خون قوی خیزد و پیوسته گوشت خوردن تن را ... و قوی

را که حرکت و ریاضت کم کنند ... پیدا ... امتلا از آن تولد کند و ... گوشت هر جانوری

جانوران ... چون ... و ... گرم و ... باشد و گوشت جانوران دشتی

از جمله خشک ... و ... خشک ... باشد و گوشت جانوران جوان تر ... دارد از گوشت جانوران

روزگار رفته ... آنچه از ... نزدیکتر باشد چون ... و ... مرغ ... سال ... بیشتر

غذا بیشتر دهد ... و ... گوشت ... معتدل باشد ... استخوان ...

اندکی ... حرکت ... بیشتر غذا کمتر دهد **گوسفند** گوشت او غذا ... و ... گرم ... اندر ...

قوی ... مزاج معتدل ... اندر ... شهرها ... ... و ...

محرور ... سرکه و ... و دفع مضرت آن ... و اندر ... گوشت ... باید

گوشت بزغاله ستوده تر است از گوشت بز [illegible] سخت بد باشد و هر گاه که مزاج معتدل بخورد معتدل و هر گاه که [illegible]

بز بسیار خورده باشند هم بهتر که مزاج [illegible] کند و حرارت گوشت بزغاله [illegible] کمتر باشد و خداوند مزاج

گرم را و در شهرهای گرم بد باشد اما به زمستان اگر [illegible] در زمستان مخدوم سرد مزاج را موافق نباشد و اصلاح او آنست

که [illegible] گرم کنند و محرور را [illegible] با [illegible] و میوه [illegible] و انار ترش خورند **گوشت گاو** از روی

غذا ماده تمام [illegible] و خون غلیظ [illegible] تولد کند [illegible] که گاو را سخت کنند تا [illegible] اگر

[illegible] گوشت گاو خورد بسیار بیماری تولد کند که از خون سودا [illegible] تولد کند و دفع مضرت [illegible] مضرت گوشت بز باشد

که [illegible] دفع کند به تدبیرها که مخدوم سودا را [illegible] **گوشت بره** بهتر بود و [illegible]

[illegible] بیش از [illegible] آب [illegible] اندامها [illegible] که بر [illegible] مخدوم مرطوب

را با سیر [illegible] **گوشت اشتر** گرم باشد و غلیظ و خون را گرم کند [illegible] سرد باشد چون

[illegible] خردل [illegible] محرور را

[illegible] **گوشت آهو** از صیدها آهو

بهتر است و گوشت [illegible] گوشت آهو خوشتر است

[illegible] اصلاح او آنست [illegible] با روغن بادام یا با روغن [illegible] تا

بریان کنند [illegible] طبع را [illegible] گوشت [illegible] سخت

گوشت گاو کوهی بد است [illegible] و اصلاح او [illegible] آهوست [illegible]

[illegible]

[illegible] گوشت گاو که گفته شد [illegible] بریان [illegible] اگر با عسل و خردل خورند [illegible]

اندامها را [illegible] **گوشت گور خر** گرم باشد و غلیظ خون را گرم کند [illegible] پخته [illegible]

کرده [illegible] مفاصل را و درد [illegible] نافع بود و مخدوم محرور را زیان دارد [illegible] غذا [illegible] سرد [illegible] **گوشت اسب**

گرم باشد و غلیظ خون را گرم کند [illegible] لطیف طبع [illegible] اصلاح او [illegible] گوشت [illegible] و غلیظ باشد [illegible]

گوشت گاو کوهی غلیظ [illegible]

[illegible] اصلاح او [illegible]

[illegible] **گوشت بط و مرغ آبی**

غلیظ [illegible] فضول [illegible] اصلاح او آنست [illegible]

[illegible] و اگر بریان [illegible] باشد و گوشت [illegible] باشد **کلنگ** همچو بط باشد

و فضول [illegible] **کبوتر** گرم [illegible] خون را گرم کند و محرور [illegible]

[illegible] پخته باشد طبع را نرم کند و مخدوم [illegible]

[illegible]

[illegible] **گوشت کبوتر و فاخته و مرغ آبی** [illegible] گرم [illegible] مرغان [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible] کبوتر [illegible] باشد **گوشت چرز** [illegible]

گرم و خشک بود [illegible] با روغن [illegible]

گوشت گنجشک و تیهو و کبک و خاصه هم خشک کند و غذا اندک دهد و تن را گرم کند خاصه مغز ایشان و بچه
ایشان و بهره سودا دارد و طبع سوخته کند **گوشت کلنگ و** گویند گوشت او خشکتر از گوشت گنجشک بود
و گنجشک را هر که خوردن آن را عادت ندارد نشاید خورد که زهومت ناک و ناخوش و زیان کار بود
گوشت تیهو و دراج و کبک و تذرو همه نیک باشند و اندر خریف فربه باشند و نازکتر باشند بهترین و سبکترین
همه سهو است و همه نیک بود اما مردم تن درست را اعتماد بهمان گوشتها نشاید کرد و محرور را
بسرکه باید خورد و مرطوب را بروغن زیت بریان کرده و محموم تو بخیر بود و در شوربا با روغن بادام مناسب بود
و از پس او چیزهای شیرین باید خوردن **گوشت قطا** این مرغ هم نوعی است بجا بزرگتر و تیکا خورد
گوشت وی سخت تر باشد و بسیار گرم نباشد و از وی سودا تولد کند بسبب خشکی و استسقا را نیکو دارد
و صلاح او چون اصلاح کبوتر وحشی بود و نخست از بسیار خوردن همانا هم تشنج بود از بهر آنچه
انکه در تن او گوهری است که تند و آرد و بدان ماند که خرنی خورده و ماند که او بر اعضا بر است
گوشت مرغ خانگی غذا نیک دهد و به کند و بهترین و معتدل مایل بود و مزاجها معتدل را بساز رنده
بود و رنگ روی را برافروزد از بهر آنکه خون تازه و لطیف از وی تولد کند و آب پشت را زیادت کند
و مغز را مغز دم و غذا نیک دهد چنانکه عقل سو بیفزاید و مرد و پیوسته نشاید دوام اعتماد بر
نشاید کرد که بسیار باشد که قولنج آرد و از برای آنکه گفته اند که مرغ خانگی به دوغ و حجرات
نشاید پخت و شوربا و از طبع سو نرم کند خاصه که فربه باشد و با روغن بادام خورند و نمک تمام

کرده به نخود بپزند و شوربای خروس پیر قولنج بگشاید و گوشت خروس بانگ ناکرده و گوشت ماکیان
خایه ناکرده لطیف باشد و قوت دماغ را زیادت کند و آواز صافی کند و منی بیفزاید و گوشت ماکیان زرده چه
حرارت نیست شده خاصیت خاصه مرغ خانگی تند رود و دراج بیک دیگر نزدیک باشند و خایه بط و مرغ آبی زهومت ناک باشد
و خایه کبک و خایه گنجشک با روغن گاو قوت باه زیادت کند و خایه مرغان دیگر بر عادت نیست خوردن آن
خایه مرغ چون نیم برشت خورند و غذا بسیار دهد و زود غذا گردد و نیم برشت نیک بود و اما هم خوردن
و اگر خایه را بریان کنند تا صلب گردد از وی خون غلیظ و خلط بلند شود و دیر هضم شود و سپیده
در زرده او گرمی و سپیدی او سردی و اگر زرده او را بسرکه بپزند و سعال را خشونت حلق را سود دارد
و سل را و سرفه را و ضیق النفس را نفع کند خاصه نیم برشت زرده او که خورند زود گوار باشد و لطیف بود
و سپیده را با ... و نمک ... زرده را با نمک و ... باید خورد **گوشت قدید و نمک**
سوده گرم و خشک بود و بسیار خوردن او خارش آرد و خون را سوداوی کند و کسی را که استسقا دقیق باشد
سود دارد خاصه اگر از گوشت بره باشد و اگر ... گوشت ... باشد و ... از آن بپزند
... و خشکی بجا باشد و اصلاح قدید آنست که او را بر آب ... و بپزند و با چیزهای نرم
به بپزند در روغن بخورند و روغن گاو مضرت خشکی ببرد و از پس آن شراب شیرین بخورند و اگر از خوردن
... سکنجبین او را دفع کند و اگر حلق خشک شود جلاب او را باطل کند **سربیان** که غذا تر
بیشتر از این بود ... و ... سبکتر و خشکتر بود و اندر جمله غذا قوی دهد ... را که ...

و نیز چون کسانی را که طعام نگوارد نشاید داد. گوشت زبان و بناگوش از بهر آنکه حرکت بسیار کرده نیک‌تر باشد
و غذا چرب و سپیدی نزدیک‌تر دهد و زود گوارد و مغز سر بد باشد و معده را بیالاید و او را با سعتر
و خردل و انگدان خورند و با نمک بسیار باید خورد. پوست و غضروف و لب غلیظ‌تر باشد و نیک بد گوارد و قولنج
از آن تولد کند و سر بریان را بیرون نشاید خورد چرا که ... ... کند و گرانی نفس آرد و با سرکه و نمک
باید خورد تا دفع آن گرانی کند و تا سه ساعت نگذارد و از پس او آب نشاید خورد و باید که سه ساعت از خوردن
چیزهای دیگر پرهیز کند تا از رنج او ایمن گردد و شهوت طعام باطل شود و آب کامه با نان بخورند و پاچه غذا او
نیک و خون را لزج کند و کسی را که استخوان شکسته باشد و بسته باشد سود دارد و ... و ریش روده
خونها سود دارد و بسیار خوردن قولنج آرد و هر گاه که او را با سرکه و انگدان بپزند اصلاح او باشد و از گوشت
ایمن باشد. پاچه اشکنه دیرگوارد و زهومت ناک باشد و غذا ... غذای گوشت اندک دهد و اصلاح او با سرکه
و سداب و کرفس و پودنه باشد. پاچه خشکینه از وی خلط غلیظ خیزد و ... خلط بد باشد. جگر بره و بزغاله
به بود و جگر بط و جگر مرغ ... از جگر همه جانوران به باشد خاصه جگر ... ... بخورند ...
و لیکن ... ... و جگر ... که در جگر باشد سود دارد و جگر بره ... سرکه و کشنیز ...
قلیه کنند. سپرز غذا او بد و سودا ... دهد. گرده دیرگوارد و زهومت ناک باشد و اصلاح او آنست که با دارچینی
و پلپل خورند. دل گوشت او سخت باشد و دیرگوار بود و غذا او نیک نباشد و در اصلاح ... ... آب ...
... شش غذا اندک دهد دیرگوارد و اصلاح او با سرکه و کرد ... کنند پس بریان کنند و شش بره و بزغاله

باید و دیگر

باید و دیگر جگرها نباید. پیه مغز و مغز پیه بسیار ... نباید و فضول باشد و بسیار خوردن پیه بلغم آرد
و پیه بز به از پیه جانوران است و پیه خروس نزدیک اوست و پیه اشتر گرم باشد و گرده او
تشنج را سود دارد و پیه گاو تری بسیار دهد و پیه بز ... روده‌ها و ریش روده‌ها را سود دارد
و پیه جانوران دیگر از طبیعت ... کمتر دارد. مغز استخوان کم فضول‌تر از مغز سر باشد و غذا او بیشتر و بهتر باشد
و اصلاح او به نمک باشد و زیره و کرویا و انگدان و دارچینی و پلپل بسیار. خایه چارپایان غذا او خایه که از
جانوران خیزد و کمتر از غذا چارپایان باشد و هر چه بدگوار ... بسیار ... خایه جانوران جوان
بهتر باشد اگر بگوارد غذا بسیار دهد. خایه خروس نیک فربه کند و باه را سود دارد. گوشت بره و بزغاله
تر ... بود غذا اندک دهد لزج ... باشد. گوشت ماهی که کوچک باشد
بهتر بود و لزج نباشد و سخت فربه باشد و ... نباشد و ماهی اندک آب ... گنده
دارد و در جای سنگ بود گوشت او لطیف‌تر و خوشگوارتر باشد از آن ... بزرگ باشد
غذا بیشتر دهد ولیکن خلط غلیظ تولد کند و هر ماهی که ... دارد و ... باشد و ماهی ...
با گنده ... باشد ... اصلاح او آن باشد که او را بروغن گوز یا بروغن زیت بریان کنند
و با نمک و پلپل خورند و تشنگی صبر کنند و بریان کرده بروغن ... بود. ماهی شور هم ... نباشد
از آنکه از و بلغم زجاجی تولد کند و بیشتر بلغم ... تولد کند و دیگر خارش آرد و آب بسیار خواهد
و آب بسیار خوردن مزاج را تباه کند و باشد که استسقا آورد از بهر آنکه تشنگی آرد و ادرار ...

اصلاح او آنست که او را اندر سرکه نهند و بروغن بریان کنند و از پس او با عسل خورند و محرور را با سکنجبین

خورند و از پس او با عسل خورند و آن ماهی که اندر آبهای لطیف تر باشد [illegible] بهتر آنکه خورند

ماهی بهتر باشد [illegible] باشد [illegible]

و ماهی [illegible] باشد [illegible] معده [illegible]

و محرور را با سرکه باید خورد [illegible] باشد **باب اندر** [illegible]

و مضرت [illegible] آن **سکباج** [illegible]

[illegible]

اصلاح او آنست [illegible]

[illegible] **دوغ با** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دوغ با و جغرات** غذا بسیار دهد [illegible]

[illegible] اصلاح او [illegible]

[illegible] **برف با**

و زیره با [illegible] و اصلاح او [illegible]

خورد **زیره با** غذا اکثر [illegible] لطیف است و صفرا [illegible] بود

موافق تر بود و معده ضعیف [illegible] موافق باشد [illegible]

و حال چون [illegible] **غوره با** محرور [illegible]

باشند موافق بود اندر تابستان [illegible]

[illegible] **انار با و زرشک با و سماق با** [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible] سماق [illegible]

[illegible]

[illegible] **عکبا و آلو با** [illegible]

[illegible] سماق و غوره [illegible] موافق [illegible]

[illegible] اسفناج [illegible] اصلاح [illegible] **آبکامه و قلیه** **بسرکه** [illegible] معتدل است

[illegible] موافق باشد [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible] موافق [illegible] **قلیه** **خشک** غذای قوی

[illegible] موافق [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] **زبیبی و کشمش** [illegible] **کرنب و قبطی**

[illegible]

و اسپیا خوردن شراب را ببرد و بعد خمار شراب سکنکبین کند و ضماد بیمار را ... چشم و دکان را سر فزاید و خواب آرد

و شوربه نماید و بو بسته بخورند و زعفران سکنکبین و شراب تفاحی نار باید که **لطیفی** باشد که غذا بسیار

دهد و باه را نکو دارد و چشم را روشن کند و اندر رطوبت خام زایل کند و قولنج را زیان دارد و دفع مضرت آن

سکنکبین سفرجلی و مسهل دکمونی با پودنه و محرور را سکنکبین سفرجلی دفع کند اما اگر دار چینی از او بسازند کرده

و مثانه را نکو دارد و قولنج را باید لطف باشد **عدس** نفخ کند و سودا افزاید و چشم را تاریک کند و دفع

مضرت او بسداب و پودنه و عسل و زعفران باشد و باشراب صرفی **مریسه** قوت بسیار دهد و فربه کند

و قولنج را و ... سودا ... سنگ اندر جگر سده ... زیان دارد و ... [illegible]

با ... بسازند و شیر ... باسرکه و آنگاه خورند و ... [illegible]

و سکه و دوا ... بسیار ... کنند ... بهتر بود و مرطوبان ... [illegible]

خورند و محرور ... ساعت ... بخورد و ... غذا بسیار دهد ... [illegible]

نشاید و سر ... باعیدی بخورد و تا ... و اگر گوشت ... بسرکه بنهند و آنکه

بریان ... لطیفتر باشد و ... **کباب** ... [illegible]

... گرده ... بسرکه اندر نهند ... [illegible]

... سرکه ... بخورد و اگر ... آب ... قوت دهد **باب اندر**

منفعت ... [illegible]

بزغاله و گوساله که از شکم مادر برآرند و آنکه در افکند بدین سبب طعام غلیظتر از فسرده باشد و ان

سرای سم نباشد و فسرده کسی را که جگر گرم بود موافق باشد و خون و صفرا بنشاند

و مضرت هر دو مثل مضرت سکبا باشد **مصوص** بدان نزدیکتر باشد مگر آنکه از کبوتر بچه سازند

و سداب و سیر اندر کنند البته و مرد گرم دل را باید که مصوص از فرخ فاخته سازند یا تذرو

و بعوض سداب کرفس کنند و سیر نکنند البته **کامه کبیر** معده را بد باشد و گرمی فزاید

و تشنگی آرد و شهوت طعام را بجنباند و فضله طعام را از معده و روده‌ها فرود آرد و دیبوست

تن بد خورد که خون را تباه کند و خارش آرد و سرکه آن را باصلاح آرد **کبر بسرکه**

سپرز را بگدازد و محرور را موافق بود و سده بکشاید و مرطوب را نیز بد نباشد از بهر آنکه

لختی رطوبت را **پیاز بسرکه** بهتر از او باشد **سیر بسرکه** از ترشیها و اچارها مردم مبرود را

بهتر باشد از بهر آنکه سرکه ایشان لطیفتر باشد و جرم اندر معده ماند **پیاز دشتی**

مرطوبان بد و مصروع را سود دارد **خیار بسرکه** حرارت و تشنگی بنشاند و در معده دیر

ماند و آنرا از پس قلیه‌ها خورند و طعامهای غلیظ چون دوغبا و برقبا **شلغم بسرکه**

غلیظ باشد و سرکه و خردل آنرا لطیف کند **بادنگان بسرکه** صفرا بنشاند و سده بکشاید

بلوسین متون که این طعامها رطوبت را ببرد و شهوت را بجنباند و سده بکشاید و طبع را

فرود آرد و معده را قوی کند و لختی تشنگی آرد و سرکه تشنگی او باطل کند **انگام**

از آرد جو کنند یا از نان جو گرم و خشک بود و بلغم لزج را از فم معده بزداید و شهوت طعام را
بجنباند و کسی را که اندر روده‌ها او اندک رطوبتی باشد که از آن کرمی تولد کند ببرد و ریاحهای
عفن را که اندر احشا باشد بشوید ولیکن تشنگی آرد و اگر او را با سرکه بیامیزند تشنگی
کمتر کرده **ماهی آبه** اندر گرمی و خشکی معده را بدون انگام باشد طبع را نرم کند و معده
و روده را بزداید و شهوت طعام آرد و ضداند درد زانو را سود دارد **شلماب کم از نان**
کنند از شور باشد و تشنگی آرد و عادت او چنین است که نمک او بسیار کنند تا زود تباه
نشود ولیکن نفخ آرد و اندر فصل گرما حرارت را بنشاند و محرور را سود دارد و مبرود را
وجع مفاصل و ضعف اصابع آرد **بزماورد را** در خراسان نواله گویند قولنجی و کسی را
که از باد رنجی باشد زیانی دارد و طعام سنگین است و بهتر آنست که از گوشت لطیف
سازند چون گوشت بزغاله و بره و زرده خایه مرغ و سداب و کرفس و سرکه و آنگاه
خورند و مزاجهای معتدل را بدین گونه بهتر باشد و مبرود را با ترسن و اشترغاز و زرده خایه
مرغ و سداب و گوشت بره بود و محرور را با سینه مرغ مصوص و خایه مرغ و کوک
و کشنیز تر باشد و با سرکه خورند **باب اندر شیر و پنیر** اندر سردی و گرمی و تری خون
از معتدلست و گرمی او کمتر از گرمی تن مردم است و مرکبست از آب و پنیر و روغن و آب
اندر اشتر و شیر خر بیشتر است و شیر اشتر لطیف تر و شوینده تر است و اندر شیر

گوسفند

گوسفند پنیر بیشتر و غلیظ تر است و اندر شیر گاو روغن بیشتر و شیر بز معتدلست و آب که
اندر شیر است لطیف است و زداینده و اندر وی سبج تری هست و پنیر سرد است
و زمینی است و روغن گرم است بسبب آنکه گوهر روغن غلیظ است واجب بود که
نرم کند زیرا که حرارت روغن قوی تر است و سیه اثر از بهر آنکه چربی ماده گاو حرارتست
و گفته اند که شیر گوسفند سردتر از دیگر شیرهاست بسبب آنکه پنیر او بیشتر است و پنیر
گاو کمتر سرد است بسبب آنکه روغن او بیشتر است و شیر بز میان این و آن است و حال
شیرها از چراگاه بگردد و اندر فصلهای سال و شیرها از پس زادن چندگاه غلیظ باشد
و شیر از تولد خونست که پخته و رسیده است هرگاه که این خون به پستان رسد قوت
مغیره پستان این خون را برنگ خویش باز گردانند از بهر آنکه گوشت پستان سفید و
نرم است و میل بسردی دارد و شیر مردم بلغمیان و مرطوب را از بهر آن زیان دارد
که رطوبت شیر بسیار است **گزیدن شیر** بباید دانست که بهترین شیرها شیر زنان است
از بهر آنکه غذا داشته و بغذا دهنده تر از جمله شیرهاست و اگر از پستان توان مکیدن
سودمندتر بود و اگر آن ساعت که دوشند در حال بخورند بهتر بود از بهر آنست که بیماری
که شیر خورد هنوز حاجت آید که بیمار را به نزدیک فرزند یا خر را با بالین بیمار آرند تا فی الحال
دوشیده آید بخورند از بهر آنکه شیر از لطافت و نازکی که هست زود از حال بگردد و شیر

سفید و خوشبو و خوش مزه و بقوام باید چنانچه قطره را بناخن بیابند بر پشت ناخن
بایستد و هر حیوانیکه شیر او بکار برند تندرست باید و تمام گوشت و معتدل اندر فربهی و لاغری
و بسیار بانگ و جوش نباشد و تا چهل روز که زائیده باشد بد باشد و غلیظ و شیر حیوان تمام
رسیده و نیک باشد و از حیوانها که اندک سال ترند بیشتر بود و هر حیوانیکه ورا ناخفتن و ریاضت
کمتر باشد شیر او غلیظ تر باشد و از بهر این است که گفته اند که شیر اسب معجون شیر است
زیرا که بر ریاضت بیشتر کشد و آب کمتر خورد و از علف او را نباتهای تلخ میل بیشتر باشد
و شیر حیوانی که گوهر نیک بود تری کمتر دهد و شیر حیوان اهلی خاصه که سبوس خورد غلیظ باشد
و تری شیر حیوان سفید از دیگر حیوان بیشتر بود و تابستان غلیظتر و خوب تر باشد
و شیر اشتر رقیق تر از همه شیرها بود و پنیر و روغن کمتر دارد و شیر اسب همچو شیر اشترست
جالینوس گوید شیر که بد باشد مضرت او بدان حدست که همه خلطها را در تن تباه کند و گوید
که منع دیدیم که کودکی را شیر مادرش بد بود همه تن کودک ریش گشت **خاصیت شیر** بباید
دانست که هر که شیر خورد سه طعام مختلف بیکدیگر خورده است از بهر آنکه آب او زود
بگذرد و اسهال کند و پنیر در معده و روده ها دیر ماند و روغنش معده را بیالاید پس هر گاه
که شیر خورده شود قوت آب او که اسهال کننده است و قوت پنیر که ضد اوست هر یکی
کار خود کردن گیرند و با یکدیگر باز کوشند و روغن با قوت آب باز شود و در روده ها پیچش

دباد

دباد و قراقر پدید آرد اگر معده پاک باشد و تن ریاضت یافته باشد و جگر گرم و خشک بود او را
زودتر بگوارد شد و قراقر کمتر شود و قوت آب که اسهال خواست کرد و ادرار کند و معده
اگر صفراوی باشد شیر اندر معده در حال صفرا گردد و غلبه صفرا پدید آید و اگر جگر گرم باشد
و معده پاک باشد تن ریاضت نیافته باشد شیر اندر معده گران گردد و تباه شود و باقی
باز بر آید تا سپیده کند و خاصیت دیگر آنست که تشنگی آرد و اگر معده گرم باشد زود از حال
بگردد و اگر سرد باشد ترش گردد و عصبها را زیان دارد و اندر معده محرور بسته شود و پنیر
گردد و سپیدار گردانند **منفعت و مضرت شیر زنان** کسی را که ریش شش باشد اگر بیش
از آنکه ریش بزرگ شود از پستان مکد با در حال به شود و بخورند سود دارد و پاک کند
و بچشم اندر کشند طرفه را ببرد و طرفه آن سرخی را گویند که اندر چشم باشد سبب زخم
و درد چشم رسیده باشد و اگر شیر زنان و روغن سپیده خایه مرغ بهم زنند
و بچشم نهند درد چشم را سود دارد و بخوابانند و ماده درد را بنشاند و کسی را که اندر
مثانه سوزش یا ریشی باشد بقضیب اندر چکانند با آلتی که آن را راقه گویند سود دارد
و کسی را که اندر زیر روده ها ریش باشد شیر تنها یا با داروها که کار آن بدو باشد کشکاب
و روغن حقنه کنند سود دارد و مضمضه و غرغره کردن بشیر تازه آماس گرم را که اندر دهان
و بن زبان و دهان پدید آید و خناق را سود دارد و اگر گسنه را شیر بزنند آب پشت مردان

و شیر زنان زیادت کند و سرفه و سل و یرقان را سود دارد و گونه روی را صافی کند و تشنگی
بنشاند و دشواری آب تاختن را سود دارد و کسی را که جماع بسیار کرده باشد سود دارد
شیر اشتر بسبب حرارتی که در وی است سده جگر بگشاید و استسقا را سود دارد و از جهت
دفع استسقا اگر شیر شتر با بول او خورند سودمند بود و اگر با شکر خورند هم سودمند بود
و تنگی نفس و بواسیر را سود دارد **شیر اسب** زانکه بسبب گرمی و خشکی حیض بیارد سود
بود و طبع را نرم کند و شیر زن سرفه و سل را سود دارد **شیر گوسفند** همچنین سرفه و تنگی نفس را
سود دارد و رنگ روی را صافی کند و فربه گرداند و اگر با شکر خورند سودمندتر بود و در بسیار خوردن
شیر نمش و برص و بهق سیه شود مگر از شیر اشتر و جمله شیر عصبها را زیان دارد و
کسی را که اندر سینه و شش آماسی باشد سودمند بود و خداوند درد سر را زیان دارد
و تاریکی چشم و شب کوری آرد و قولنج و کسی را که از باد رنجی باشد و خداوند درد سپرز
و درد جگر را زیان دارد و خداوند تب را سخت زیان دارد و مردم جوان را صفرا افزاید
و مردم پیر را سود دارد و خشکی و خارش که بر اندام باشد رفع گرداند و کسی را که جماع بسیار
کند سودمند بود و مردم سرد مزاج را و بر اندام اندر فصل تابستان شیر دوشیده سنگتاب
کرده و آهن تاب کرده اسهال باز دارد و مقدار خوردن او پنجاه درم سنگ تا هشتاد
درم سنگ باید و شیر اشتر که از بهر حرارت جگر خورند مقدار شربت صد درم سنگ تا دویست

درم

دویست درم باید و اگر نگوارد و اگر نیک نگوارد مقدار صد درم سنگ بیش نباید و اگر این
بیست درم خورند و اگر از بهر استسقا خورند علف اشتر یا کرفس یا بادیان باید اگر
ممکن نباشد و از شیر او بیشتر آب سازند **شیر خر** سی درم باید خورد و اگر نیک گوارد
تا هشتاد درم باید داد و اگر از دوغ دود ناک بر آید از وی چند دست بر دارند و اگر ترش گردد
مقدار شربت کمتر کنند و علف آن خر کسنه کوک و کشنیز و برگ خرفه و اگر کسی [illegible]
که خون از گلو بر آید علف جو باید و کشنیز خشک و گل ارمنی و خیار و خیار باذرنگ و آب
کدو و آب خرفه از هر یک جزوی و شیر خر جزوی در وقتی که بدوشند نیم پخته در شیشه کنند
و اندر دیگ نهند و آب اندر وی کنند و آتش آهسته کنند تا بجوش آید چندانکه آب ها
برود و شیر بماند بخورند گرمی و خشکی را سود دارد و قوت دهد و همه شیرها با شکر سودمند
بود و اگر شیر را از بهر ورم صلب خورند که در درون باشد با روغن انجیر و روغن
بادام تلخ یا روغن بادام شیرین باید خورد **دفع مضرت شیر** هر که شیر خورده باشد از
پس او هیچ طعام و شراب نشاید خورد تا وقتی نگوارد و شیر در معده بود کار سخت
نباید کرد از آنکه هر رنجی که از پس طعام مردم رسد طعام را ترش کند و اگر شیر
در نمک خورند یا شیر با عسل خورند یا شکر نگوارد و اندر معده ببندد و اگر ببندد باعث
سده گردد و اگر در جای جوشیدن بادی بیافزایند به باشد و اگر کسی خواهد که طبع وی

نرم باشد نمک دروی کنند و از پس شیر خوردن مضمضه کردن بشراب و بسرکه
و بسکنگبین مضرت او از دندانها باز دارد **دوغ** سرد است و خشک در درجهٔ اول
وقت تازه و شیرین میل بگرمی دارد و چون ترش گردد سرد شود و اگر مسکه از وی جدا
کنند و تنک بپالایند تنها تشنگی را باز دارد و اگر بجوشند و اگر آهن گرم کرده اندر وی همی
فکنند تا تاب گیرد مگر اسهال صفراوی و خونی را باز دارد و اگر آن کاورا که دوغ
او بهر اسهال بکار دارند گریخ دهند و ارزن و فرتوت نیک باشد و معدهٔ معتدل
دوغ ترش را نتوانند گواریدن و خداوند جگر و معدهٔ گرم را شاید و مردم دوغ را
زیت و سداب و نشونیز و کرفس و پودنه و برگ ترنج باید خورد **جقراط** از شیر
و دوغ غلیظ ترا است و خداوند وجع مفاصل و قولنج را زیان دارد و اصلاح
او چون اصلاح دوغ باشد **ترف** سرد و خشک است و از وی کیموس بد تولد
کند و سودا افزاید و معده را زیان دارد ولیکن تشنگی بنشاند و اصلاح او
آنست که او را با گوشت فربه بپزند و کرفس و سداب و پودنه و برگ ترنج
اندر وکنند و روغن گاو از ترف و دوغ دور دارند و روغن زیت **پنیر تر**
دیر گوارد و قولنج را زیان دارد و مردم مرطوب را نیز زیان دارد و هر چه
نرم باشد محلل تر باشد و اگر با عسل خورند زودتر گوارد و قولنج را کمتر زیان

دارد

دارد و آماس گرم که در چشم پدید آید بر نهند سود دارد **پنیر** خشک را بریان کرده بخورند
طبع را خشک کند و پنیر کهن تیز باشد بدان سبب تشنگی آرد و دشوار گوارد و چنانکه چیزهای
غلیظ را با چیزهای تیز خورند لطیف شود و اصلاح پذیرد و از آن هیچ اصلاح نپذیرد و تباه گردد
و اندر وی هیچ چیز نیست که معده را زیان ندارد و قولنج آرد ولیکن پس از طعام بکدرم
سنگ بخورند بوی دهن را خوش کند و قوت ماسکه را یاری دهد **قله** مرطوب را زیان دارد
و با عسل خورند با صلاح آرد و خلط بیفزاید **روغن گاو** آماسها را بپزاند و آماسهای شش
و سینه را سود دارد و عصبها را نرم کند و معده را ضعیف کند و گرده را نرم کند **وناد**
زهر شرابست و ناد زهر جمله زهر است **مسکه** طبع را نرم کند و با عسل در بن دندان چکانند
بالیدن آرد و درد بنشاند و تن را بدان طلا کنند نرم کند و مردم را فربه کند و آماسهای شکم
و روده ها را سود دارد و اندر دارو ها چشم بکار دارند و نزله را به بپزاند و ذات الجنب را سود
دارد **باب اندر شناختن بحران** بدانکه چند نوع بحران باشد بحران اندر لفظ یونانی
لفظیست نکافته از چیزی گشتن خصمی به داور سهل بنش قاضی و خصم مدعی در
مجلس حکم روز کار کردن و کوشیدن هر یک براه راست کردن دعوی خویش و بعد از آن
حکم کردن مادهٔ بیماری و طبیعت همچنین اند و در تن بیمار رسم بدان سان طبیعت به
یکدیگر می کوشند تا اندر مدتی مادهٔ پخته شود و با طبیعت چیره گردد و در حال نشان چیرگی

طبیعت پیدا شود تا طبیعت عاجز شود و ماده مستولی گردد و اندر حال نشان ضعف طبیعت
پیدا گردد و این حالت را بحران گویند و بحران گردیدن حال بیمار باشد از حالی بحالی تا از آن حال
که باشند بهتر گردند یا بحال بدتر گردند در دانستن حال بیمار یکی آنکه یکبار طبیعت قوت یابد
و مادهٔ بیماری دفع کند دویم آنکه یکبار طبیعت عاجز گردد و ماده مستولی شود حال بد شود و
بیمار هلاک گردد و این را بحران گویند و این هر دو اندر بیماریهای حاره باشد سیم آنکه طبیعت
اندک اندک قوت گیرد و مادهٔ بیماری بپزاند و دفع کند مدتی باید تا تمام قوت گیرد و ماده را تمام
دفع کند و بیمار سالم گردد و این را تحلیل گویند چهارم آنکه مادهٔ بیماری پخته نگردد و طبیعت
عاجز گردد و بتدریج ضعیف گردد و ماده مستولی گردد تا پس از مدتی در تمام اندامها عجز
طبیعت ظاهر گردد و این را ذبول گویند و کاهش نیز گویند از بهر آنکه اندامها یکباره از رطوبات
بتحلیل فرو شود و حرارت غریزی اندک اندک فرو شود و قلت نماید و این در بیماریهای طویل
واقع شود که آنرا بیماری مزمن گویند پنجم آنکه حال بیمار بگردد و گردیدن آمیخته یعنی بحران مرکب
باشد نخست بحران کند به بیشتر و نه تمام و باقی اندر مدت تمام شود و بسلامت انجامد و این
از جملهٔ بحرانهای نیک باشد ششم بحرانها مرکب باشد لیکن نخست بحران کند نه تمام و از
پس آن قوت اندک ضعیف شود تا تمام بحران ساقط شود و بمرگ انجامد و این بحرانها
بد باشد تا این هر دو نوع بیماریها باشند که از جملهٔ بیماریها ماده باشد و از جملهٔ بیماریهای مزمن

و بحران

و بحران قوی و بزرگ یکبار باشد و هرگاه که بحران تمام بود از بیمار اضطراب عظیم و حالها
خطرناک پدید آید و هرگاه که بحران ناقص بتفاریق خواهد بود احتراز کم شود و سبب احتراز
کوشیدن دو لشکر مخالف باشد با یکدیگر از بهر آنکه بیماری اندر تن همچو لشکر دشمنی باشد
بیگانه و طبیعت همچو پادشاه ولایت و هرگاه که میان دو لشکر مخالف جنگ سخت شود
نشانهای جنگ اندر ولایت پدید آید چون نعرهٔ مبارزان و برخاستن غبار و چکیدن خون
و مانند این و هرگاه که این نشانها پدید آید و جنگ سخت شود ظفر گروهی و هزیمت گروهی ظاهر
شود و از دو بیرون نباشد یا پادشاه یکبار بر دشمن ظفر یابد و دشمن را دور کند و ممکن
باشد که دشمن دویم بار و سیم بار رجوع کند و به آخر هزیمت کند و یا چنان باشد که پادشاه
ولایت یکبار بدست و یکبار لختی از ولایت بگیرد و بار دویم و سیم جهد و با آخر هزیمت
کند و ولایت بدشمن بازگذارد و طبیعت نیز با مادهٔ بیماری بدین سان کوشد و حال از دو
خالی نباشد یا طبیعت قوی باشد بیماری را بیکبار از اعضای رئیسه دور کند و از اعضای دیگر
و از اعضای و از اطراف دور تواند کرد و این را بحران انتقال گویند و مثال این پادشاه باشد
که شهر نگاه دارد و اطراف بدشمن گذارد و بحران انتقال بسیار گونه باشد و نیز ها باشد
و بسیار باشد که بحران انتقال بدنبل و طاعون و بیشترین بیرقان و آماس و جراحت
و خناق و کر و بهق و برص و نمله و آتش فارسی و آبله و حوزه و مرض غدد و سرطان

و درد مالی و داء الفیل و لقوه و تشنج و درد سرین و درد زانو و بیماریها بدینها زایل گردد
و بسیار باشد که نشان پدید آید که معلوم گردد که ماده بعضوی میل خواهد و قوت تمام اندر آن
عضو خواهد بود و قوت آن عضو نگاه باید داشت و ماده را بجای دیگر باز باید گردانید و
طریق باز گردانیدن ماده را معلوم باید داشت و توقع بحران تمام از قوت قوی باید
توقع کرد اگر قوت قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید کرد و هرگاه
که ماده رقیق باشد بحران بعرق باشد و اگر بدان رقیقی نباشد لیکن گرم باشد موافق
کند یا با درار یا باسهال یا بقی و بحران سرسام و رمد و تاب که آید و بحران که
بنفث باشد و کشیدن خون از بواسیر اندر بسیار بیماریها بحران نیک باب اندر
شناختن روز بحران و مدت و نیکی آن بدانکه بیماری را چهار حالت و هر حالی را وقتی است
تا معلوم گشتن حال پدید آمدن بیماریست اول اطبا وقت تزاید نگویند بل وقت
ابتدا گویند دویم را حال فزونی بیماریست اطبا وقت تزاید گویند سیم حال بغایت
رسیدن بیماریست اطبا آنرا وقت انتها گویند چهارم نقصان بیماریست اطبا
وقت انحطاط گویند و بحران تمام خیر اندر وقت انتها نباشد اما هر که هم اندر وقت
ابتدا و هم اندر وقت تزاید و هم اندر وقت انتها باشد هرگز اندر وقت
انحطاط نباشد نه بحران باشد و نه مرگ و هر آن بحرانکه پیش از وقت انتها باشد

یا ناقص

یا ناقص باشد یا بد و آنچه اندر ابتداء بیماری هلاک کند و آنچه اندر تزاید باشد ناقص باشد
و اگر بد باشد بیمار سخت بد حال و بی آرام باشد و آنچه در وقت انتها باشد تمام و از دو
بیرون نباشد یا ماده بیماری بغایت خشکی رسیده باشد و طبیعت بر وی دست یافته
و اندر حرکت آمده یکبار دفع کند و یا ماده بغایت قوت رسیده باشد و طبیعت را
زبون کرده و یکبار بر طبیعت قهر کند و بیمار هلاک شود و بباید دانست که هرگاه که حرکت
بحران اندر روزها باشد که عادت رفته است که طبیعت اندران بحرکت آید بحران امیدوار
باشد و اگر پیش از آن بحرکت آید حرکت فروتر باشد و نشان آن بد باشد که ماده
بیماری سخت بد است یا سخت بسیار است و طبیعت را گران بار کرده است یا او را
باضطراب آورده از بهر آنست که هرگاه که نشانها بحران خبر دهد بر آنکه بحران مثلا روز
چهاردهم خواهد بود پس حرکت آن روز پدید آید و اگر این روز که حرکت آن پدید آید روز
از روزهای بحران باشد و چون روز یازدهم خبر دهد که بحران را روز اگر نیک بود ناقص خواهد
بود از بهر آنکه ماده بیماری طبیعت را باضطراب آورده باشد و هم سببست که اندر بیماریها
باسلامت بحران دیرتر افتد از بهر آنکه طبیعت رسیده باشد و ماده بیماری او باضطراب
نیاورد لاجرم ساکن تواند بود و صبر تواند کرد تا ماده تمام پخته شود و اندر بیماری بد زودتر حرکت
کند علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا سبب بیماری باشد یا سبب بدی که

که طبیعت را با هنگام بجنباند چون خوردن طعامی یا شرابی نه بوقت و نه باندازه حاجت
و نه اندر خورد حال و مزاج یا عرضی از اعراض نفسانی همان قوت هست که قوت بجنباند
و هم انکه جهت حرکت آن را بگرداند چنانکه بیمار از کاری بیفتد و بترسد و بحرانی که خواهد
بود باسهال باز گردد و یا بقی و یا بادرار بول و اگر از چیزی شاد گردد بحران بعرق باز
گردد و بباید دانست که اندر وقت کاستن تب بحران باشد و نه اندر وقتی که
قوت تب شکسته شده باشد مگر بنادر و اندر روز ششم بحران نیک کمتر باشد
پس اگر اتفاق افتد که درین بحران نباشد غلط از آنجا باشد که ابتداء بیماری
نگاه نداشته باشد و پوشیده شده باشد و هرگاه که اندر روزی که بحران نیک بچشم
دارند علامتی بد پدید آید سخت بد باشد و نشان مرگ باشد و بسیار باشد که بیمار اندر جمله
اول سخت مضطرب باشد پس ساکن گردد و بسیار باشد که در اول ساکن باشد پس
مضطرب گردد **باب اندر شناختن روز بحران و روزگار بیمار** بعضی روزها بحران
باشد و آن را ایام لیالی صوریه خوانند و بعضی روزها باشد که خبر دهد که بحران خواهد
بود آن را ایام الانذار یا ایام البحران گویند و بعضی روزها باشد که اندر میان این روزها
گذرد آن را ایام واقعه و فیما بینها گویند اما روزها بحران آن باشد که اندرو بحرانها
باشد و ایام انذار نیز بعضی خبر از ایام نیک دهد و بعضی خبر از بد و روزهای که اندرو

بحرانها

بحرانها باشد نیک باید یا تمام یا ناقص جمله بیست روز باشد تا چهل سیم و چهارم و پنجم
و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست یکم و
بیست دوم و بیست سیم و بیست چهارم و بیست پنجم و بیست ششم و سی و یکم
و سی چهارم و سی هفتم و چهل و گروهی گفته اند که روز نخستین را روز دفع بحران
گرفته اند زیرا که تغیر حالها بیمار را بحران نام کرده اند از بهر آنکه حال تب یکروزه
حمی گویند اندر نخست یا اندر روز دوم بگردد و بیماری بگذرد و گذشتن آن را بحران
گویند بدین سبب این دو روز را بحران گفته اند که از پس چهل روز بحران نباشد لیکن
بتحلیل گذرد و گفته اند تا هفت ماه چشم باید داشت و اگر سخت مزمن پس از هفت
سال تا چهارده سال بحران کند زیرا که اندر چهارده سال حال مردم بگردد و آنچه آید اندرین
وقت بحران نکند از آن بیماری کمتر خلاص باشد و بباید دانست که بهترین روزها روز بحران
هفتم است زیرا که بیشتر بحرانها که اندرین روز باشد بی خطر بود و استفراغ باشد و همیشه
روز چهارم از هفتم خبر دهد و تغیر ظاهر گردد و پدید آید یا اندر نفث یا اندر اجابت طبع
یا اندر حس نبض و هرگاه که این حالها که روز چهارم پدید آید نیک باشد بحران روز
هفتم نیک باشد و اگر بد باشد او نیز بد باشد و این خاصیت روز هفتم راست

از جمله روزها، بحران و بیشتر باشد که اگر روز چهارم علامتی تازه گردد بیمار روز ششم
بمیرد و در استفراغ که روز هفتم باشد بیمار از آن راحت یابد و بسیار باشد که روزی
حالها خوب بود ظاهر گردد و بحران زود تر حرکت کند لیکن اگر چه حالها روز چهارم
خوب بوده باشد از بهر آنکه بحران که روز ششم آید بحرانی باشد با خطر عظیم و اگر
استفراغ کند با سقوطه باشد و اگر اندر خواب شود خواجه باشد که شکسته ماند
وحس و آواز باطل و هر بحرانی که اندر روز ششم باشد ناقص باشد و تنگی کند
و از نوعی دیگر بد بحران روز ششم را سببی دیگر هست و آن آنست که اندر بیماریها
صعب بیمار اندر روز دویم شکسته تر گردد و گران تر از دویم باشد و نوبتهای تب
روز جفت قوی تر باشد و این بیماریها از جمله بیماریها مزمن باشد لیکن صعبت
بیماری و بدی ماده آنجا روز دویم باشد یا روز چهارم بمیرد یا بیشتر اندر روز ششم میرند
و روز هشتم و در روز نهم و بروز دهم نزدیک است و اندرین هر دو روز بحران نباشد
باشد و آنچه باشد ظاهر نشود و لیکن بد و ناقص بود و بدان اعتماد نتوان کرد
و هیچ روز از بحران این دو روز خرد نه بد چنانکه روز چهارم از بحران روز هفتم خرد بد
و روز دوازدهم و شانزدهم و نوزدهم بدین هر دو نزدیکست و روز چهارم اندر
فضیلت و قوت بروز هفتم نزدیکست و نزدیکتر اندر روز چهاردهم اندر درجه
فضیلت

فضیلت بروز نهم پس روز یازدهم پس روز بیستم و فزون تر ازین سه روز که یاد
کرده آمد روز هفتم است و روز پنجم فزون تر از آن روز چهاردهم است و روز هیجدهم
از آن خرد بود قوت بحران این روز کمتر از بحران روز بیستم باشد همچنانکه بحران روز بیست
هشتم کمتر از بحران روز بیست هفتم بود و روز سی و چهارم از روزها بحران است و بحران
او را قوت باشد لیکن بحران روز چهلم قوی تر از بحران او باشد و روزها که فزون ترین
روزهاست که یاد کرده آمد روز بیست و چهارم و سی و یکم و فزون تر ازین دو روز سی و هشتم
و این روز نزدیکست بروزها که بحران نباشد و آن روز بیست و دویم و بیست و سیم
و بیست پنجم و بیست ششم و بیست نهم و سیم و سی و دویم و سی و سیوم و سی
ششم و سی و هفتم و سی و نهم بباید دانست که بحران ها را روز صعب چهاردهم
باشد تا روز بیست و پنجم پس قوت زود کمتر شود تا چهل روز والسلام بسم الله الرحمن
الرحیم بباید دانست که این پنج بخش است بخش اول در فواید علمی که در طب بکار
آید و این هجده باب است باب اول اندر آنکه ماده بیماری چند است و نشان هر یک
چیست باب دویم در فرق میان بیماری که از چه ماده است باب سیم اندر آنکه امتلا
از چند گونه بود و سبب پدید آمدن آن چگونه بود باب چهارم اندر نشانها که خبر دهد
از بیماری که خواهد بود باب پنجم اندر نشانها که نیک باشد در بیماری و علامت صحت باشد

باب ششم اندر نشانها که بعد از بیماری آن نشان سلامت بود باب هفتم اندر نشانها که در
آخر بیماری پدید آید باب هشتم اندر تدبیر تندرستان و بیماران و شراب ایشان باب نهم
اندر تدبیر آب و شرابها تندرستان باب دهم اندر تدبیر باز داشتن مضرتها باب
یازدهم اندر یاد کردن شرابها باب دوازدهم اندر تدبیر خواب و بیداری باب سیزدهم
اندر تدبیر ریاضت باب چهاردهم اندر تدبیر مسهلات و غیر آن باب پانزدهم
اندر انواع مسهلات باب شانزدهم اندر تدبیر قی کردن باب هفدهم اندر فصد
و حجامت باب هجدهم اندر تدبیر مسافران بخش دویم در علاج بیماریها از سر تا پای
و این سی باب است باب اول در سرسام و درد سر گرم باب دویم در سرسام و
درد سر سرد باب سیم اندر تدبیر مالیخولیا و دیوانگی باب چهارم در غفلت و فراموش
کاری باب پنجم اندر سکته باب ششم اندر صرع باب هفتم در فالج و رعشه باب هشتم
در لقوه باب نهم اندر کابوس و سر در گشتن باب دهم اندر تشنج کزاز باب یازدهم
اندر خدر باب دوازدهم در بیماری چشم باب سیزدهم اندر بیماری گوش باب
چهاردهم در بیماری بینی باب پانزدهم در بیماری حنجره حلق و بیماری دهان و زبان
باب شانزدهم اندر زکام و نزله و سرفه باب هفدهم اندر بیماری دل باب
هجدهم اندر ذات الجنب باب نوزدهم اندر انواع اسهال باب بیستم اندر
انواع

انواع قولنج و تولد کرمها باب بیست یکم در بیماریهای سپرز باب بیست دویم در بیماریهای
مقعد و غیره باب بیست سیم اندر بیماریهای جگر باب بیست چهارم اندر یرقان زرد
باب بیست پنجم در یرقان سیاه باب بیست ششم اندر انواع استسقا باب بیست هفتم
اندر بیماری گرده و مثانه و فتق باب بیست هشتم اندر بیماری که مخصوص است بمردان
باب بیست نهم اندر بیماری که مخصوص است بزنان باب سی ام اندر نقرس و درد و اوجاع مفاصل
بخش سیم در تبها و آبله و حصبه و این دو باب است باب اول اندر انواع تبها
و علاج آن باب دویم اندر علاج آبله و حصبه بخش چهارم اندر علاج ریشها
و جراحتها و آماسها و بثرها و این یازده باب است باب اول در آماس گرم
باب دویم در علت خنازیر و غیر آن باب سیم در طاعون و داخس و شیرپنجه و غیر
آن باب چهارم در طاعون و داخس و شیرپنجه و غیر آن (این باب مکرر شده) باب پنجم اندر نمله و جمره
و آتش فارسی و کاورسه باب ششم اندر جرب و خارش و سعفه باب هفتم
اندر سوختگی آتش باب هفتم اندر ریش [illegible] و درش باید باب هشتم اندر جذام
و عرق مدنی باب نهم اندر نکث بار بر زمین آمدن باب دهم اندر جراحتها
باب یازدهم اندر خار و پیکان که در عضو بماند بخش پنجم در مجری و زینت و علاج
زهرها و این سه باب است باب اول در علاج زهرها باب دویم در زینت باب سیم

در تجربه والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم باب اول اکنون بدانکه بیماری یا از گرمی بود
یا از سردی یا از تری یا از خشکی و این جمله بیماری از نشانها گرم و سرد و ماده و غیر
ماده خبر کنیم چنانکه نشان بیماری گرم آنست که هوای سرد و بوی سرد خوش آید
و شربت سرد و تدبیر سرد موافق بود نشان بیماری سرد آنست که هوای گرم و آب
گرم خوش آید و شربت گرم و تدبیر گرم موافق بود و نشان بیماری که از تری خیزد آن بود
که گرانی و تری و خواب بسیار بود و تری از بینی آید و لعاب از دهن ریختن گیرد و نبض را
نرم و بطی و متفاوت و نشان خشکی بر ضد این بود و باشد که اسهال بوده باشد
یا خون بسیار بیرون کرده و عرق کرده یا سفر کرده و بیابان خشک بریده و غذا موافق
نایافته و یا مستوره بود که خون حیض یا نفاس بسیار رفته باشد باب دویم اندر
فرق میان بیماری که از چه ماده بود و از امتلا و فرق میان ایشان و باید دانست
که بیماری یا از امتلا بود یعنی پر شدن رگها و یا از تهی شدن رگها اما نشان آنچه از
امتلا بود آنست که بیشتر ازان اتفاق افتاده بود که طعام گران بسیار خورده بود
و تن او گران باشد و بیگاهی خسپد و در وی ماندگی بود و نشان تهی شدن رگها آنست
که آنچه گفته آمد از اسهال و خون بیرون کردن و غیر آن اتفاق افتاده باشد
عادت طبیبان آنست که آنچه امتلا بینند گویند ماده است و ماده یا گرم باشد
یا سرد

یا سرد و ماده گرم یا خون بود یا صفرا و ماده سرد یا بلغم بود یا سودا اما نشان خون
آنست که رنگ روی و چشم به سرخی گراید و رگها گردن برخاسته بود و طعم دهن شیرین
بود و اندر حجامت گاه و رگها که زنند خارش پدید آید و بیشتر اندر جهان او چون بیش
اندامهای کسی بود که از گرمابه بیرون آید و در تن او ناخوشی و غناگی بود چنانکه پندارد
خوی خواهد کرد و اگر نیز اندر تب بود همچنین بود و تب پیوسته دارد و دشوار گشاید
و از هوای خشک راحت یابد اما نشان صفرا آنست که دهان تلخ و خشک بود و تشنگی
غلبه دارد و رگ زود زود جهد و تب سخت سوزان و بیشتر از تب لرزه بود و بول زعفرانی
بود و بزردی زند و نشان بلغم آنست که رنگ و روی بسفیدی گراید و رگ آهسته جهد و کاهلی
چند و بول سفید بود اما نشان سودا آنست که رنگ روی بتاریکی و سیاهی زند و پوست
خشک و درشت باشد و از سرخی بسیاهی زند و پیوسته اندر تفکر و اندوه بود و شهوت
طعام بسیار بود و موی او سطبر باشد و باشد که بسرخ روی باشد و یا اسفر ماده سودا را
این اندر سالها کهلی عادت شود و غالبتر بود و اندر فصل خریف باب سیم امتلا دو گونه
بود الامتلاء بحسب الاوعیه گویند و این چنان بود که مرد کاهلی بود و گران جنبه و رنگ
بگردیده بود و پیوسته خویشتن را همی بازد و دهان باز میکند چنانکه پندارد که کسی را خواب
آید و سر او گران باشد و رگها برخاسته بود و باشد که از بینی و بن دندانها خون آید

وقوت برجا بود و ماده ها هیچ بر یکدیگر غالب نباشد تباه نگشته بود بوی عفونت پذیرفته
نبود و نیز اندر حس خویش مانده که باید بسبب امتلا **گونهٔ دویم** تازی امتلا بحسب القوت
گویند و این چنان بود که طبیعت و قوت اخلاط را اندر مصالح تن بکار نتواند برد و سبب
این بسیاری اخلاط بود یا عجز طبیعت بسبب سوء المزاج و یا بسبب دیگر و نشان این چنین
بود که قوت ضعیف بود و بول خام باشد و باشد که بول و عرق گنده بود و هر کجا که دست
بر نهند از اندام یا هر وقت که بجنبد المی یا رنجی یابد چنانچه کسی را که اندر اندامها ریش
بود و اگر بگرمابه رود یا بآفتاب بنشیند فرا آسایدن نشان آن بود که در تن او ماده گرم است
و دودناک اگر دهن تلخ بود بیماری از صفرا بود و اگر شوری است از بلغم بود و اگر شیرینی است از
خون بود و اگر ترشی است از سودا بود **باب چهارم** اندر نشانها که خبر دهد از بیماری درد سر
و درد نیم سر صعب پیوسته نشان دهد از فرود آمدن آب در چشم و جستن چشم و ابرو
و رخساره و لب که تازی اختلاج گویند نشان اختلاج بود بل خبر دهد از لقوه و اختلاج
همه اندامها نشان تشنج بود و خفتن و بیخبر شدن اندامها که تازی خدر گویند خبر دهد از فالج
سرخ شدن و دمیدن چشم از آفتاب نشان سرسام بود کابوس و غشیان و سر گشتن
پیوسته خبر دهد از صرع و غم و اندیشه و ناامیدی و ترس نشان مالیخولیا بود خیر چون خلطی
باشد یا چون دودی در پیش چشم دیدن مقدمهٔ فرود آمدن آب بود و کور گردن اندر خواب
نشان

نشان امتلا بود و بسیار خوردن طعام ناخوش و بوی عرق نشان تباه شدن اخلاط بود
مقدمهٔ تب عفونی باشد طپیدن دل و بیهوش گشتن نشان مرگ مفاجات بود و تقل
رنگ ندارد و نشان یرقان بود پشت چشم و پشت دست آماس کردن مقدمهٔ استسقا
بود سوزانیدن بول مقدمهٔ ریش مثانه بود دمل بسیار مقدمهٔ ریش بزرگ بود سرخ شدن
رنگ و روی و تیره گی با تنگی نفس مقدمهٔ جذام بود شهوت طعام بیش از اشتها و عادت
مقدمهٔ سوء المزاج سرد بود با ماده یا بی ماده سقوط شهوت با نفخ در معده نشان کرم
معده بود و آرزوی ترشی دلیل صفرا بود اسهال که مقعد را بسوزاند مقدمهٔ سحج بود هر که ازین
ـسان نشانها بر خویشتن یابد علاج آن علت باید کرد تا آن علت قوی نگردد **باب پنجم**
در نشانهای سلامتی بیمار هر بیماری که آسان خسپد و زود برخیزد و بنشیند و رگ او بقوت جهد
و دم آسان زند و رنگ روی و عقل او برجا باشد و آرزوی طعام داشته باشد و خواب
یابد و اندر بستر بدان شکل خسپد که اندر تن درستی عادت داشته باشد نشان
سلامت شد **باب ششم** اندر نشانها که بعد از بیماری پدید آید و آن نشان سلامت بود
عطسه از پس سرسام نشان پاک شدن رگها بود از ماده بیماری خون از بینی آمدن و قی
کردن و اسهال قوی و عرق و ادرار بول که در روز بحران آید آن روز روز بحران بود نیک
باشد و نشان سلامت بود و درد چشم با اسهال صفرا او زایل گردد و اگر اندر تب گرم

کوشش کر شود و پس اسهال صفرا و بی اتفاق افتد کوئی زایل شود و اگر اندر شش تب
آید حرارت آن ماده را بگدازد و زایل کند سردی اندامهای باطن چون معده و جگر و غیر آن
بحرارت تب زایل شود و خداوند ذات الریه را در قفا گوشش یا در جودای سینه اگر ریش
پدید آید و بر پای خارجی پیدا شود و آنچه بسرفه بر آید به طبیخ دور رود و دلیل بحران
انتقال بود و لیکن از ریشها ناسور شود صاحب مالنخولیا و صاحب برسام را و اسیر
پدید آمدن علت زایل شود و صرع تب را زایل کند. **باب نهم** اندر نشانها که با تب
پدید آید و اگر میان تب گرم نا به صعب خیزد و ضعف و غنودن پدید آید و درد سر و
تاریکی چشم پدید آید بد بود و اگر اندر تب بلغمی گرم نشوند بد بود و اسهال در آخر علت و حصبه
نشان تباه شدن اخلاط بود که بعضی تا به بیرون آمده باشد و بعضی باندرون باز گشته
بود و احتراق کرده تا هلاک کند و چشم بدرون اندر شدن و بهم باز نیامدن و پوست
پیشانی کشیده شدن و بینی باریک و سرد شدن و کبود یا سیاه شدن و گوش سرد
شدن و بهم باز آمدن نشان فرو مردن حرارت غریزی بود و بر هم زدن دندانها و سپید شدن
دندانها که پوشیده بود و بر جسته شدن لب زیرین بد باشد و دست پیش چشم آوردن
برسان آنکه مگس گیرد و دست بدیوار مالیدن برسان آنکه مگس گیرد و دست بدیوار مالیدن
برسان آنکه کاه از دیوار چیند و دست اندر جامه مالیدن برسان آنکه پرزه از جامه بر دارد
بدانکه

بد باشد و علامت موت بود. **باب دهم** اندر تدبیر تن درستان بعد از بیماری شربت و غذا از
نیک و نان پاکیزه از گندم آفت نرسیده و گوشت پخته تندرست و آسوده که و شیر تنها
که با مزاج موافق بود از میوه تر و انگور رسیده و چند روز آونگ کرده و انجیر تمام رسیده
رسوده و غذاها از تر چون خیار بادرنگ و کدوی تر و کوک و مانند آن جز بسبیل علاج
نباید خورد چه هرچه لطیفتر است خون را بسوزاند و هرچه غلیظ است تری افزاید و چون خورده
شد در عقب چند انکه خواهد بخورد خیار و کدوی تر و کوک و مغز اسپیر و نعناع بخورد و کندنا
بخورد و در عقب سیر و پیاز و کوک و خرفه باید خورد و هر که از غذا زنگ اندر تن امتلا پدید
آید تن پاک کرد بوجهی که آسان تر بود و بحقنه و قی کردن تا چند روز پرهیز کردن و غذا
باندک باز آوردن و مسهل موافق خوردن و باید دانست که غذا کمتر خوردن بجای استفراغ
بود و از داروهای مختصر موافق تر بود بگیرند مصطکی یکدرم و ترید تراشیده سفید و کوفته
و بیخته چهار دانگ زنجبیل دانگی شکر برابر همه هر شب وقت خواب با اندکی آب گرم
یا با آب جلاب بخورد و بخسبد تا بامداد اجابتی و بی رنج و رطوبت از معده و دماغ فرود
آرد و در بعضی مزاج تنها مصطکی و شکر کفایت کند و همیشه غذا بر شهوت صادق باید
خورد چنانکه قبل از تشنگی دست باز دارد و پس از طعام که خورده باشد طعامی دیگر نخورد
و از پس ریاضت و کارها و با ریج و جز آنها با ریج ناک نباید چون شیر و ماهی تازه از بهر



آنکه معده گرم شده باشد جز نازک اندرون نشود بسوزد و منجمد گردد و کسی را که معده سخت
گرم شده باشد اگر طعام دیرتر یابد دردسر آرد و صواب آن بود که بامداد چند
لقمه نان اندر شراب ریباس چون شراب غوره و شراب سیب ریباس بخورد پس
تدبیر گرمابه و ریاضت کند و خداوند این مزاج طعامها پراکنده باید خورد و اندک اندک
و غذاها خشک خورد چون غوربا و آلوبا و طفیل و زیره با و چون طعامی که از خشک چوب زنند
و قلیه خیار و مانند آن و غذا خداوند سودا باید که اندک مایه بگرمی و تری گراید چون رشته
و اسفیدباج و خداوند مزاج تر و مزاج سرد را غذاء لطیف موافق بود چنانکه بگرمی
گراید چون نخودآب بروغن جوز بویا و روغن زرد آلو تلخ و توابل و سعتر و دارچینی و پلپل
و قلیه از گوشت آهو و گوشت بط فربه و گوشت گنجشک و گوشت کبوتر بچه و مرطراف صنه
قلیه انگبامه با سیر و سعتر و مغز جوز و قلیه خشک از شرح گوشت بپزند و بروغن جوز
یا روغن زیت یا روغن دانه زرد آلو تلخ و توابل و زیره و کدو و دارچینی و اندر نخود
آب مرطوب را ناکوفته زیره نیم درم زنجبیل و نیم درم پلپل کوفته بجره اندر سبه
در افکند تا قوت بود و بدهد قولنجی را شوربا فردوس بپرورد سیر تر اندر و کرده هم
بادها را بشکند و اگر سکباج بپزند انجره و کبر و سیر اندر فکنند و چاشنی انگبین
کنند و خداوند طبع نرم را غذا گوشت کبک و تذرو و تیهو و کفشک بریان کرده

و نار سوده

و نار سوده بروی کنند و سماق پخته و مرغ قلیه خشک و بسیار غذاهاست که دو
از آن در یک روز نباید خورد چون دوغ با دوغوره باید این هردو و در پس آلو
و شفتالو و از پس اندر ترش نباید خورد غوره با ماهی شور و نمک سوده
نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز نباید خورد و از پس هیچ میوه تر آب
سرد و یخ نباید خورد و انگبین و خربزه و شیر و شراب با یکدیگر بیک روز
نباید خورد که نقرس آرد و باقلا و جغرات با هم نباید خوردن **باب نهم**
اندر تدبیر شربتها تن درستان و بیماران آب سرد خوردن عصبها را
و بندها را زیان دارد و اندر آب دریا نشستن خداوند رعشه و فالج و
خداوند استسقی و نقرس بلغمی را سود دارد و اگر آب خوش را نمک
در افکنند و در آب نهند فایده آب دریا دهد و اندر چشمه گوگرد نشستن
و از آن آب خوردن مرطوب را و خداوند ریش کرده و مثانه را سود دارد و آب
شور خوردن گر و خارش آرد و نخست اسهال آرد پس طبع را خشک کند
و آب تلخ پیوسته خوردن اسهال آرد و آب تیره شده و سنگ و ریگ کرده
و مثانه آرد و آب نیم گرم معده را سست کند و طعام را از سر معده آرد و برقی
یاری دهد آب نیم گرم معده را از رطوبت بشوید و لیکن گرمی باندازه باید که

معده را بسوزاند و مادهٔ صفرا را بسهو بپزاند و قولنج را سود دارد و آب سرد
همه تن درستان را سود دارد و معدهٔ گرم را بلکه بیشتر معده را بکار گوارش و از
بهر آنکه معده را فراهم آورد تا بر طعام مشتمل گردد و اعضا بگرد طعام درآید و بگوارد
و دل گرم را بجای بود از غشک بود و بخارها از دماغ باز دارد و اخلاط را از تباه
شدن نگاه دارد و آب خوردن ناشتا و اندر گرمابه و از پس ریاضت و از پس
جماع زیان دارد و در شب که از خواب برخاسته خورند زیان دارد اما مخمور و محرور را
کمتر زیان دارد و به تشنگی دروغ آب خوردن تشنگی ننشاند و زیادت کند و تخم
بادیان و آب بادیان تر تشنگی بنشاند جلاب تندرستان را تری دهد و جلاب
خام طبع را نرم کند و جلاب پخته غذا بیشتر دهد باب دهم اندر تدبیر بازداشتن
مضرتها آب باران فضول تر از آبهای دیگر تری دهد و باران زمستانی صاف تر و خالص تر
بود از باران فصل بهار از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر زمستان ضعیف تر بود و کمتر
بخار دارد و بخار نیز کمتر خیزد و آب باران زودتر تباه شود و اگر در میان درختان
و نیستان بود زیان دارد و آنجا که آب ایستاده بود چیزهای گرم نباید خورد و اشیاء
خشک موافق بود و آنجا که آب غلیظ بود شراب مفرح آن را باز دارد و چیزها
چرب و شیرین باید خورد و تریاق آبها بر مخالف پیاز است خاصه سیر که پروردهٔ

آنجای

آنجای که آب زاک بود سیر باید خورد و خردل باید که پلپل با شراب یا سکنگبین عنصلی
و آنجای که آب شور بود سکنگبین بکار باید داشت یا حب الآس یا آنچه او را
قابض بود کوبیده یا خرنوب در آب زغار کنند تا مضرت اسهال باز دارد و
و آنجای که آب اندک و گرما سخت بود اندکی سرکه با آب بیامیزند و بخورند تشنگی بنشاند

تشنگی

باب یازدهم اندر یاد کردن شرابها سکنگبین خداوند صفرا را بنشاند و خداوند
رطوبت را سود دارد از بهر آنکه قوت سرکه رطوبت را بهتر لطیف کند و سرد
سکنگبین بزوری خداوند رطوبت را بهتر از ساده بود و سده را بگشاید و خداوند
یرقان را سود دارد و خداوند معدهٔ گرم را و ضعیف را شراب انار ترش و شراب
لیمو و شراب حماض و ترنج موافق بود و شراب هلیلهٔ زرد بجای داروی مسهل
بود شراب عود و شراب مشک نافع بود و اندر بیماریها گرم خداوند معدهٔ سرد
سکنگبین رمانی موافق بود و خداوند سرفه را و نزله را و ذات الجنب را شراب
بنفشه و شراب انار شیرین سود دارد ضیق النفس را شراب زوفا موافق
بود و اگر در باطن آماسی بود هیچ نافع تر از شراب عنب الثعلب نیست خداوند
مزاج گرم را و طبع خشک را شراب آلو و شراب خرمای هندی و شراب غوره و
شراب مورد و شراب آبی نافع بود خداوند درد گروه و درد پشت را و قولنج را

شراب انجیر نافع بود و خداوند سوزش بول و مثانه را شراب کاکنج و شراب بنفشه
نافع بود و کسیکه معده و جگر وی گرما از بلغم و صفرا ممتلی شود شراب افسنتین نافع بود
و آنرا که معده ضعیف بود و منش گشتن برنج دارد و شراب نعناع و می به نافع
بود مرطوب را و مفلوج را به جای آب ماء العسل نیک بود و شراب ترنجبین به جای
مسهل باشد و خداوند درد سپرز را شراب ریوندی موافق بود و آب اندر قدح
خورد که از چوب گز سازند و یا چوب گز تراشیده اندر آب بجوشانند و بپالایند و بهوا
سرد کنند و آن آب را بخورد و خداوند استسقی آب را که نخود در وی جوشانیده
باشند مثلا هفت منی آب در یکمنی نخود بجوشانند تا نخود بپزد و پس بوقت ضرورت
از ان آب بخورند و چون دانسته شد هر مزاجی و هر بیماری را کدام شراب و کدام دوا
موافق بود اکنون صفت و نسخه شرابها یاد کرده آید **صفت سکنجبین** بگیرند شکر چندانکه
خواهند و اندر پاتیله سکنجبین کنند و بدست شکر هموار کنند و سرکه که اسهال صفرا ابد
کنند در وی کنند چندانکه نزدیک آید که با شکر برابر بود و فزون از وی بود اندکی و باید
که از میان شکر در و بیرون آرند پس گلاب بر سر آن کنند چندانکه شکر پوشیده
گردد و دو زبر او باشد مقدار دو انگشت و باتش نرم بجوشانند و کفک بردارند
و بقوام آرند و اگر به جای آب گلاب بر سر او کنند یا عرق لسان الثور کنند خداوند سودا
که ار حیکا

یا عرق لسان الثور که
کا در کار باشد

که از خشکی صفرا سودا کرده بود سود دارد و اگر بادیان کنند خداوند صفرا و بلغم را شاید
صفت سکنجبین بزوری بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون از هر یکی پنج درم
و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر از هر یکی ده درم اندر نیم منی
سرکه و یکمنی آب تر کنند و یک شبانه روز بگذارند پس اندر پاتیله کنند و بپزند تا آب
به نیمه باز آید و بپالایند و یکمنی شکر در وی کنند و دیگر بپزند و کفک بردارند و اگر مزاج
بگرمی گراید بجای انیسون تخم کاسنی کنند و از جهت کسی که تب ندارد و درد جگر دارد
بگیرند تخم کاسنی نیم کوفته بیست درم و ریوند کوفته و اندر صره بسته چهار درم و آب
تخم خرفه و آب خیار بادرنگ از هر یکی پنجاه درم و گلاب نیم منی و سرکه سی درم
و شکر دویست درم و این شربت تب های محرقه و سرسام را نافع بود و اگر خداوند مزاج
یرقان گرم بود اندر سکنجبین بجای انیسون تخم کاسنی کنند و بجای پوست کبر مقدار
دو درم ریوند چینی کنند که اسهال سودا وی کند نافع بود **صفت سکنجبین افتیمونی**
جهت مالیخولیا بگیرند افتیمون بیست درم و خربق سیاه نیم کوفته و اندر صره بسته
یکمثقال اندر یک استار سرکه و نیم منی آب تر کنند و یک شب بگذارند و بامداد صره
افتیمون بمالند و از وی بردارند و باقی را بپزند و به نیمه باز آید و یکمنی شکر
و قدری گلاب بر آن نهند و بقوام آرند **سکنجبین از جهت لقوه** خداوند لقوه و فالج و صرع

بگیرند سرکه اسقیل صد درم عسل و قند بقدر حاجت شربتی بیست درم تا سی درم
و اگر اندر سرکه بزور سلیخه و اسارون و حب بلسان و عود بلسان و بزر اسپند
جوشانیده باشند صواب دارد **سکنجبین سفرجلی** بگیرند آب آبی ترش و شیرین
بنهند تا صافی شود و بپالایند و بر هر یکمنی آب پنج استار سرکه و یکمنی شکر برافکنند
و قدری آب با گلاب بجوشانند و کفک بردارند تا بقوام آید **سکنجبین دیگر** از جهت
تب محرقه بگیر آب انار ترش و شیرین از هر یک یکمنی و سرکه پنج استار و آب
زرشک ده استار و گلاب نیم منی و شکر یکمنی و نیم بپزند چنانکه رسم است و اگر کسی خواهد
که تفرقی کند رب غوره و آب ریواج و آب ترشی ترنج زیاده کند از هر یک قدری
باندازه شکر را افزایند **شراب انار** از جهت خداوند معده گرم بگیرند انار ترش
چنانکه خواهند و هم وزن او شکر و در وقت پختن چند شاخ نعناع تر در افکنند
و بقوام آورند و اگر در وی بگدازند روا بود و اگر معده سخت گرم نبود لیکن ضعیف
بود قدری مصطکی سود دارد و اندکی عود هندی کوفته و در صره بسته و اندر وی بپزند و بمالند
شراب ترنج بگیرند ترنج و دانه از وی جدا کنند و در گلاب اندر باتله کنند و بجوشانند
و دست بمالند و بپالایند و در یکمنی ترشی صافی و بقدر کفاف شکر برافکنند و بپزند چنانکه
رسم است **شراب لیمو** بدین سان سازند از جهت آماسی که در باطن بود خاصه اندر احشا
بگیرند
بگیرند

بگیرند عنب الثعلب و ثمره خام یا با پخته بکوبند و بپزند و بفشارند و بپالایند و بهر یکمنی آب
سی استار شکر برافکنند و بقوام آرند **شراب آلو** از جهت مزاج گرم و طبع خشک بگیرند
آلوی سپید صد عدد و خرمای هندی پاک کرده سی عدد و تربد سفید تراشیده نیم کوفته بیست
درم تربد را جدا اندر صره بسته جمله را اندر پنج منی آب بپزند تا دو بهره برود و بپالایند
و سی استار انگبین و نیم منی شکر برافکنند و کفک بردارند تا بقوام آید و یکدرم سقمونیا در وی
حل کنند و زعفران نیم درم شربت یازده درم تا بیست درم و اگر آن شراب را یک بهره
آب انار شیرین یار کنند از وجه آلو را کمتر کنند مسهل تر آید **شراب تمر هندی** از جهت
مزاج گرم و طبع خشک بگیرند خرمای هندی چندانکه خواهند و اندر گلاب بجوشانند یا در
آب بپالایند و صاف کنند و ترنجبین برافکنند و با شکر بقوام آرند و برسم شراب آلو
بپزند **شراب مورد** از جهت خداوند اسهال بگیرند حب الآس خشک نیم کوفته پاک کرده
صد درم آب سیب ترش و آب آبی ترش و آب انار ترش از هر یک یکمنی
اگر قرظ و توابنت حاضر باشد از هر یک ده درم نیم کوفته اندرین آبها بپزند با حب الآس
و بدست بمالند و بفشارند و بپالایند و تمام بپزند و بقوام آرند و اگر مقدار نیم وزن
شکر طبرزد برافکنند صواب بود و اگر توابنت حاضر نباشد بیست درم تا سی و بیست درم
گل ارمنی بسابند و در این شراب بسرشند شربت دو درم **شربت میوه**

بگیرند آلو سیاه سی عدد و فرماه هندی سی درم در آب انار ترش و شیرین و آب
آمرود حسینی و آب فرزه هندی و آب غوره از هر یکی چهل درم و شکر یکمن شربت
پانزده درم با آب خرفه و به اندک لعاب اسبغول و نیم درم طباشیر اندر تب محرقه
نافع بود از جهت مزاج گرم و باد و قولنج **شراب افتیمون** بگیرند افتیمون پنج درم
و گل سرخ ده درم و فرماه هندی بیست درم و آلو سیاه بیست عدد اندر ده من
آب بریزند تا به نیمه باز آید و بپالایند شربتی چهار درم با ده درم شکر نافع بود
شراب انجیر از جهت قولنجی بگیرند و درد گردن و درد پشت که از سردی بود بگیرند انجیر
بستی یکمن نخود صد درم اندر سه من آب بریزند تا نخود پخته شود و بپالایند چنانکه
انجیر را بمالند تخنک سازند و آن آب در پاتیله اندازند تا تمام بپزد پس از آنکه قوام
مقدار نیم وزن آب مانده باشد با عسل برآنند و بگیرند سنبل و قرنفل از هر یک یک درم
خولنجان و زعفران و دارچینی از هر یکی پنج درم بکوبند و در صره کنند و در دیگ افکنند
و بقوام آرند و صره از وی بر دارند شربت بیست درم اما از قولنجی این شربت را با
نخود بپزند **شراب صندل** از جهت خداوند درد دل و جگر گرم و جهت تب محرقه بگیرند
صندل سفید سوهان زده پنجاه درم یک شبانه روز در پنج استار سرکه و پنج استار آب
غوره و نیم من آب فرغار کنند پس بجوشانند تا به نیمه باز آید و بدست بپالایند

دیگر

و یکمن شکر برآنند و بقوام آرند شربت ده درم با آب تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد
این شراب بجای دو با سرکه و با غوره سازند و لیکن با گلاب باید پخت **شراب بنفشه**
که در ذات الجنب برانند بنفشه تر باید و اگر تر نباشد صد درم خشک اندر چهار من
آب فرغار کنند پس یک جوش بدهند و بمالند و بپالایند و هم در این آب
دیگر بار بنفشه را فرغار کنند یک شبانه روز دیگر و همچنان جوش بدهند و بمالند
و بپالایند و سه بار این چنین کنند پس شکر برآنند و بقوام آرند شربتی ده درم
اندر کشکاب و اگر ده درم کثیرا و پانزده درم تخم خطمی ده درم دانه آبا جداگانه
لعاب بگیرند و آب بنفشه بیامیزند و شکر بر افکنند صواب بود از جهت ذات الجنب
شراب انار شیرین از جهت سرفه و ذات الجنب بگیرند آب انار شیرین ده من و آب
نیشکر یکمن و لعاب تخم خطمی پنجاه درم یا بیشتر بپزند تا به نیمه در آید و یکمن شکر بر
نهند و بقوام آرند شربت پانزده درم اندر کشکاب یا سه درم روغن
از جهت خداوند سل و کسی را که سرفه بر آید خشخاش بیست و پنج درم سوس تراشیده
نیم کوفته سی درم تخم خطمی سی درم با کثیرا و صمغ جداگانه لعاب بگیرند و پنج سوس
را اندر نیم من آب بریزند تا به یک سه باز آید و بپالایند و نگاه دارند پس خشخاش
با پوست نیم کوفته و اندر سه من آب و یکمن می پخت برآنند و بقوام آرند این شربت





هر کسی را که نزله باشد پاک کند **شراب می پخت** بگیرند انگور شیرین و دانه بیرون کنند
و آب او بگیرند و اندر پاتیله کنند و باعتدال بجوشانند تا سه یک باز آید یکبار برند
شراب کاکنج از جهت سوزش مثانه بگیرند کاکنج و از غلاف بیرون کنند و
بجوشانند و بدست بمالند به آهستگی تا تخم کمتر بیرون دهد پس بپالایند
و شکر را فکنند و بقوام آرند و اگر با سکنجبین کاکنج پنجاه درم بنفشه خشک بجوشانند
نیک بود **قرص کاکنج** بگیرند تخم کرفس سه مثقال شه دانج سه مثقال رازیانه سه
مثقال زعفران یک مثقال و نیم حب الصنوبر یک مثقال و نیم تخم حماض یک مثقال
نیم مغز بادام یک مثقال و نیم افیون یک مثقال نیم کاکنج [illegible] دانه تخم خیار [illegible] مثقال کوفته
و بآب رازیانه سرشته شربتی یک مثقال **صفت شراب زوفا** از جهت سرفه و تنگی
نفس [illegible] سردی و نزله آرد و سعال [illegible] و دارد [illegible] درم و تخم کتان [illegible] درم
پرسیاوشان و بیخ [illegible] از هر یک ده درم مویز منقی دانه بیرون کرده بیست درم و انجیر
[illegible] دوازده عدد و زوفا خشک سه درم بنفشه سه درم زراوند مدحرج و اسطوخودوس [illegible]
هر یک [illegible] درم و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یک چهار درم همه را اندر سه من آب
بزنند تا به یک من باز آید و بپالایند شربتی چهار درم با سکنجبین [illegible] یک مثقال روغن [illegible]
و با [illegible] معجون زوفا و **شراب عناب** از برای نزله گرم بگیرند عناب بیست درم سپستان [illegible]

عدد مویز دانه بیرون کرده چهل عدد پرسیاوشان و بنفشه از هر یک پنج درم و بیخ سوسن
ده درم همه را اندر دو من آب بزنند تا با نیمه باز آید و بپالایند و بیست درم دانه لعاب
اسپغول شیرین و بیست درم لعاب تخم خطمی با آن آب بیامیزند شربت چهل درم با ده
درم روغن بادام با آب [illegible] شیرین **معجون زوفا** رب سوس و پرسیاوشان از هر یکی
ده درم قردمانا و پلپل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجره از
هر یکی پنج درم بکوبند و بپزند و با انگبین صافی سرشته کنند **شراب افتیمون** از جهت امتلاء
معده و جگر و رگها بگیرند افتیمون پنج درم و گل سرخ پانزده درم و تربد سفید تراشیده
و نیم کوفته دو درم و سنبل دو درم اندر یک من و نیم آب بزنند تا دو بهره برود و بمالند
و بپالایند شربت پانزده درم تا بیست درم با قدری شکر یا جلاب خام آمیخته صواب
بود **نسخه دیگر** که بادهای رودها را بشکند و قولنج را سود دارد بگیرند افتیمون [illegible]
پنجاه درم و سلیخه بیست درم و تخم کرفس سی درم اندر دو من آب بزنند تا دو بهره
برود و بپالایند و یک من شکر یا عسل بر افکنند و بقوام آرند شربتی پانزده درم تا
بیست درم کمترین ده درم بیخت اگر ده درم سنبل افزایند صواب بود **صفت**
ماء الاصول بگیرند پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس [illegible] از هر یکی ده درم و پوست بیخ
بادیان پنج درم تخم بادیان و تخم کرفس از یکی دو درم [illegible] از جهت تقویه

دفالج باین اخلاط چیزهای دیگر زیاده باید کرد و چون بیخ اذخر پنج درم و اسارون
و حب بلسان نیم کوفته از هر یکی دو درم عود بلسان و بوزیدان و سلیخه و هزار اسپند
از هر یکی سه درم مویز دانه بیرون بیست درم و از جهت استسقا فقاح الاذخر
و سنبل و غافث و کمادریوس و کمافیطوس و افتیمون رومی از هر یکی سه درم
زرنک ده درم زیاده کنند و از جهت صرع و فرود آوردن حیض زراوند طویل
و مدحرج و قنطوریون باریک و اگر اصل فاوانیا حاضر نباشد سلیخه و عود بلسان
و هزار اسپند بدل او کنند و از جهت پاک کردن گرده و مثانه بر سیاوشان سه درم
و تخم کرز نیم کوفته هفت درم اسبغول و قنطوریون هر یکی سه درم از جهت نقرس
و درد مفاصل شیطرج و قنطوریون باریک و نانخواه و سورنجان و بوزیدان
و ماهی زهره از هر یکی پنج درم **صفت جلاب ساده** بگیرند شکر یکمنی و گلاب نیم منی
در سه منی آب بریزند و کفک بر دارند تا با نیمه باز آید و یکدرم زعفران در وی حل
کنند و در وقت حاجت یخ در افکنند **نسخه دیگر** جلاب با افاویه بگیرند دارچینی
و سنبل و خیربوا و قاقله و زرنباد و زنجبیل و بسباسه و کبابه چینی و جوزبوا و مصطکی از
هر یکی دو درم اندر خرقه بسته و پنج درم عود اسنی درشت کوفته در خرقه بسته در پنج منی
آب بریزند تا با نیمه آید و خرقه را بمالند و بیفشارند و از دیگ و یک مثقال عنبر اندر
گلاب

بگدازند و بگمینی شکر در وی کنند و کفک برداشته یکدرم زعفران و عنبر را در وی حل کنند
صفت ماء العسل بگیرند انگبین یکمنی و آب پنج منی بجوشانند و کفک بردارند و
بهوا سرد کنند و بکار دارند **صفت شراب نعنع** از جهت معده ضعیف بگیرند دانه
انار ترش و شیرین و با تخم بکوبند و آن آب بکشند و بجوشانند تا با نیمه باز آید
و نیم وزن آن عصاره نعناع تر با آن بیامیزند و به بزند و کفک بر دارند و بوزن
نعنع شکر بر افکنند و بقوام آرند **نسخه دیگر که فی و غثیان باز دارد** و معده را قوی
کند بگیرند دانه چهل درم و خرما پنجاه درم هر دو را اندر یکمنی آب بجوشانند تا
به نیمه باز آید و بپالایند و بگیرند آب انار ترش و شیرین با تخم کوفته و آب سیب
ترش و آب نعناع از هر یکی پنج منی و گلاب پالوده بیامیزند و یک منی شکر بیفکنند
و پوست بیخ پسته هشتاد عدد در وی افکنند و با شکر بپزند پس آنکه کفک بر دارند
و چون قوام گیرد بر دارند و پوست پسته در وی بگدازند تا بسیار از این شراب معتاد
ده درم بخورد و پوست پسته در دهان دارد و می مکد **صفت می به که طعام بگوارد** و معده را
قوت دهد بگیرند آب آبه ترش چهار منی و نیم زنجبیل و مصطکی از هر یکی دو درم قاقله
و کبابه و صعتر و دارچینی از هر یکی چهار درم همه را اندر خرقه کنند و در دیگ کنند و بپزند
تا به نیمه باز آید هر ساعت خرقه را بمالند و چهار منی و نیم انگبین با شکر بر وی افکنند

و بقوام آرند و نیم وزن شکر سوده در اندک از این شراب حل کنند و آنرا با جمله
بجا بر زنند تا هموار شود **نسخهٔ دیگر** بگیرند عصارهٔ آبی جوشیده یکمنی تا به نیم باز آید و یکمنی
عصارهٔ سیب کوهی و نیم منی شراب کهنه و نیم منی انگبین و عود هندی دو درم مصطکی
و زعفران از هر یک یکدرم بسباسه یکدرم و نیم سنبل و قرنفل و جوز بویا و قاقله
و دارچینی و زنجبیل از هر یک نیم درم همه را نیم کوفته اندر خرقه کنند و بدان بر زنند
که رسم است اندک شراب گل و دو دانگ مشک بدین جا بر زنند **صفت شراب گل**
بگیرند برگ گل تازه دو منی بجوشانند تا گل بپخته و رنگ بگرداند و بیفشارند و دیگر
باره دو منی دیگر آب بر ریزند تا بپخته و از آب بر دارند و بیفشارند و دو منی انگبین
با شکر بجا بر زنند و بقوام آرند و اندر یکمنی آب پنج بار تا هفت بار گل تازه در افکنند
بهتر بود و این را شراب الورد گویند و اگر گل سرخ کنند طبع فرود آید بگیرند گل
سرخ یک رطل بغدادی و در چهار رطل بغدادی آب بر زنند تا یک رطل باز آید
و یک رطل شکر طبرزد بر و افکنند و بقوام آرند شربت چهل درم با آب سرد شربت
کنند و تمام بر شصت درم **شراب سیب** معدهٔ ضعیف را موافق بود و قی و خفقان
و تشنگی باز دارد بگیرند آب سیب کوهی ترش و شیرین بر زنند تا به نیم باز آید
و بر پنج منی آب سیب دو منی شکر بر افکنند و بقوام آرند تشنگی را بنشاند **شراب غوره**
بگیرند

بگیرند آب غوره و بجوشانند تا نیمه باز آید و شب بگذارند و روز دیگر صافی کنند و
بر یکمنی و نیم شکر بر افکنند و بقوام آرند و در وقت جوشانیدن مقدار یکدرم قرنفل
سوده در خرقه بسته در وی افکنند و هر ساعت و هر دم اندر وی بمالند و اگر شاخ
چندی نعناع ترنجان قرنفل در وی بجوشانند روا بود **شراب تربد** مرطوبرا که طبع
نرم بود موافق باشد بگیرند تربد تراشیده و سفید کرده صد درم زنجبیل پانزده درم
کوفته اندر چهار منی آب بر زنند تا به نیمه باز آید و بپالایند و پانصد درم ترنجبین بر
افکنند و بقوام آرند شربتی بیست درم تا بیست و پنج درم و اگر کسی خواهد که بر این شراب
مقدار شربت سقمونیا ترکیب کنند روا بود و قدری مصطکی که زیاده نباشد بروی
یار کنند **شراب هلیله** خداوند طبع و وجع المفاصل گرم را سود دارد و طبع را نرم کند
بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر صد درم اندر پاتیله کنند و آب اندر کنند چنانکه چهار انگشت
زبر باشد و سه روز در آفتاب نهند و آب از وی بیرون کنند و آب صافی
بر سر آن کنند و سه روز در آفتاب بنهند و از آفتاب بیرون آرند پس هر دو
آب را جمع کنند و صد درم ترنجبین بر افکنند و کفک بر دارند و بقوام آرند و اگر
مقدار نیم منی از این شراب را یک مثقال سقمونیا در وی حل کنند صواب بود شربت
بیست درم تا سی درم و از جهت سودائی مزاج هلیله کابلی کنند و یک وزن او افتیمون

وسه یک وزن او بسفایج کنند **شربت سکنجبین** جهت درد سپرز بگیرند ریوند چینی
وغاریقون و قوه و پوست بیخ کبر و پوست بید و کزمازو و افتیمون و غافث و
تخم کشوث و تخم کسنی از هر یک ده درم جمله را در نیم من سرکه و یکمن آب تر کنند
و یکشب بنهند و بپزند تا به نیمه باز آید و یکمن شکر برنهند و بقوام آرند شربت
بیست درم با بیست درم جلاب گرم کرده بخورند **شراب ریوند** از جهت درد جگر و درد
سپرز و گشودن سده و فرود آوردن طبع بگیرند ریوند چینی چهل درم غاریقون
و ترید و بسفایج و تخم کسنی از هر یک بیست درم و اگر جمله با ریوند چینی هموزن کنند
به بود اما ترید بیست درم بود و زنجبیل سه درم و چهار دانگ همه نیم کوفته اندر سه من
آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و شکر برنهند و بقوام آرند شربت دو درم
در جلاب خام دهند و اگر خواهند نیم دانگ سقمونیا با نیم دانگ مصطکی در وی حل
کرده بدهند **شراب عناب** خداوند ذات الریه گرم را سود دارد و عناب گرگان
دانه بیرون کرده پنجاه درم و فلوس خیارشنبر چهل درم به سه من آب بپزند تا به نیمه
باز آید و بپالایند و شکر برافکنند و بقوام آرند **شراب لسان الثور** خداوند سودا را
موافق بود و اگر آب لسان الثور حاضر نباشد برگ لسان الثور خشک کرده ده استار
و برگ بادرنجبویه پنج استار را اندر دو من آب بجوشانند تا نیمه باز آید و بپالایند
و یکمن

و یکمن شکر برنهند و بقوام آرند شربتی هر بامداد بیست درم با قدری شراب سیب و
بباید دانست که جلاب تری دهد اما جلاب خام طبع را نرم دارد و غذا بیشتر دهد
و سکنجبین صفرا را بهتر بود و تشنگی بنشاند مرطوب را سود دارد و خاصه بزوری عسلی
از بهر آنکه سرکه رطوبت را ببرد و صفرا را تسکین دهد لیکن سکنجبین پیوسته نشاید
خورد از بهر آنکه قوت سرکه معده و جگر را ضعیف کند و عصبها را سست کند
باب در شراب و منفعت کند منفعت بزرگ در این شراب است که حرارت اصلی را
و روح را برافروزد و چون بسیار خورده شود حرارت غریزی در گواریدن عاجز
آید و منفعت آن مضرت آید و بیم باشد که در میان مستیها و خواب بمفاجات
رساند و از بسیار خوردن او وسواس و مالیخولیا و دوالی و غفلت و فراموش
کاری و رای ناصواب تولد کند و رسیدن اندر خواب و سکته و خفقان و رعشه
و فالج و سرسام و نقرس و دیوانگی و استسقا تولد کند اما شرابی که قوی تر بود خاصه
که رنگش آتشین بود پیر را و مرطوب را شاید **شراب** سفید رنگ محرور را موافق بود
شراب تلخ خوشبوی زود گوارد و سده بگشاید **شراب** خوشبوی غشی و خفقان را موافق
بود و دل و دماغ را زیان دارد و **شراب مویز** مزاج سرد و خشک را شاید **شراب کیانی**
حکم دارو دارد و **شراب نارسیده** جگر را زیان دارد و باشد که اسهال کشیدن آرد **شرابی که**

درد سر آرد اورا آب با خورند که قوت شراب از دماغ باز دارد و معدهٔ ضعیف را که
محرور بود نقل او حب الآس بود و آب اگر مبرود بود کمون و سعد و قرنفل شراب [illegible]
خوردن دماغ را و عصبها را زیان دارد و تشنج و دیوانگی آرد و پیوسته مستی جگر را
تباه کند و کسی که خواهد که زود هشیار شود کافور و صندل بوید و جوز و دوغ ترش
و برف کدو خسته دهند مقدار دو درم ریوند چینی را که خمار کرده بیش از شراب
حل کرده بدهند خمار را برطرف کند و با ترنج پرورده معدهٔ گرم و ضعیف را
سود دارد و طعام بگوارد بگیرند ترنج و بچهار پاره کنند و هفت روز در آب نمک
نهند و بیرون آرند و در آب خوش بنهند اول ترشی ازوی پاک کنند و سه روز
در آب خوش بگذارند پس آب بریزند و بپزند و بچشند اگر شوری داشته باشد
در آب خوش نهند تا شوری ازوی برود و دو روز دیگر در زیر سنگ نهند تا آب
ازوی جدا شود پس بگیرند شکر یکجزو و انگبین دو جزو و آب یکجزو پس
ترنج را دروی بپزند تا آب برود انگبین بماند و ترنج ازو جو مروارید پیدا بود و از
انگبین بردارند و جدا کنند تا انگبین ازوی بچکد و در روی دیگر انگبین تازه در وی
کنند و بپزند و کفک بردارند و ترنج بار بار بریسمان تتماج بپزند و در انگبین بجو
شانند تا تمام قوام گیرد و یک انگشت انگبین بر سر ترنج بوده از سر آتش بردارند
و بنهند

و بنهند تا بیاساید پس دمی بر ترنج یک مثقال زعفران و یک مثقال دار فلفل و نیم مثقال
قرنفل و نیم مثقال دارچینی و دو دانگ و نیم مشک بسایند و در انگبین و ترنج
در افکنند چنانکه اندک دارند در خمره پراکنده کنند و یک طبق ترنج بنهند و دارو بر وی
کنند و طبقی دیگر بنهند دارو در وی کنند تا تمام را بدینسان در خمره کنند پس باقی انگبین
که مانده باشد بر سر او بریزند تا انگبین بر سر او ایستاده باشد چهار انگشت و سر خمره
بگیرند و در موضعی نهند که سرما و تری بدو نرسد باب دوازدهم در تدبیر خواب و بیداری
بدانکه بهترین وقت آن ساعت بود که طعام از سر معده فرو گذشته باشد و هاضمه
در وی اثر کرده و این از پس دو ساعت بود و معدهٔ تهی خفتن حرارت غریزی را ضعیف
کند و تن را لاغر کند و خواب روز بیماریها بلغمی آرد خاصه اندر زمستان زکام و نزله
و رنگ روی تباه کند و خداوند مزاج سرد را زیان دارد و در خواب شکم
را گرم باید داشت و اگر بر شکم خسبد روا بود تا حرارت جمع شود و طعام بگوارد و بر
پشت باز خسبیدن زیان دارد و فضله دماغ و عصبها را فرود آورد و نزله و فالج
و درد پشت آورد و خواب بامدادینی بر خلا معده زیان دارد و آواز آب آسیا کسی را
که خواب کمتر بود خواب آرد و کف پا و ناف را بروغن چرب کنند خواب آرد
و اندر غذاها تقدیم تخم کوک کوفته شود دارد باب سیزدهم اندر تدبیر ریاضت تنگ نفس

دو آنکه حرارت اصلی اندر تن اندک اندک بتحلیل فرج می‌شود بسبب حرکتها و اندیشه‌ها و
بخارها که پیوسته بطرف مسام بیرون می‌شود هوا آن را می‌ستاند و تدبیر موافق از جهة
باز آوردن عوض آنچه فرج می‌شود همچنان حرارت اصلی بدین سببها که یاد کرده شد
اندک اندک فرج می‌شود گوارین غذاها که خورده باشد هر روز بسبب غذاهای گوناگون
چنانچه روزی غذاهای ناموافق بیش از کفایت خورده می‌شود و بدین سبب فضلها اندر
رگها بماند و بدفع حاجت بود و چیزیکه اندر گوارین غذا امروز خواهند خورد یاری دهند
و فضلهٔ غذاها که روز گذشته افتاده بود اندر رگها بماند بمضرت به تحلیل فرج کند
و بدو احتیاج نکرد و پس اندر نگاه داشتن حرارت اصلی ریاضت بزرگ باید کشید
و حرارت اصلی را برافروزانند که هر روز اندر تن بماند بتحلیل فرج کند اما وقت
ریاضت آن وقتست که طعام هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و مدت
ریاضت چندانکه بود که رنگ و روی برجی فروزد و حرکت نشاط تواند کرد هرگاه که ماندگی
پدید آید و عرق کردن پدید آید باز ایستد و بباید و ریاضت پیران و بیماران
دیدن توانا بود و کسی را که از بیرون آمدن و رفتن مانع بود بدستور نشستن
و با مردم سخن گفتن و شغل گذاردن به جای ریاضت بود و در یا نشستن بکشتی
و بگردون نشستن بجای ریاضت بود **باب چهاردهم** اندر تدبیر دارو و مسهل و پاک
کردن

کردن فضلها و اکنون باید دانست که هرچه از جهت نگاه داشتن تندرستی هست
هرگاه که فضلها اندر تن گرد آید و آثار امتلا پدید آید تن را از آن فضلها پاک باید کردن
ولیکن بسیار خوردن عادت پسندیده نیست و هر وقت از بهر فضله دارو نتوان
خورد پس اولی‌تر آنست که بدین طریق که گفته شد امتلا کمتر گردد و کسانیکه دارو
خوردن عادت نداشته باشند طبیب داناید که ایشان را دارو دهد و دارو خوار
باید که پیش از دارو خوردن چند روز پرهیز کند و چیزی که احشا را زیان دارد نخورد
که اگر سده باشد بگشاید و معده را مراعات کند و خلط خام را بپزاند و طبع را نرم کند
و آن ساعت که دارو خواهند خورد باید که طعام گوارید باشد و هنوز شهوة طعام
پدید نیامده باشد و رنج و ریاضت پیش از دارو زیان دارد و پس از دارو همچنین
و خویشتن را از خشم و ریاضت نگاه باید داشت و از غسل غم و نشاط و رنج و بیخوابی
و از پس جماع دارو نباید خورد و از پس دارو آب گرم خوردن قوت دارو را ضعیف
کند و از پس حب قوی اگر تقصیر کند آب گرم و شوربا گرم خوردن در عمل یاری دهد
و مکرر مصطکی با یک درم شکر دارو را دفع کند و تنگی را آورد و اگر دارو کار نکند و بیقراری
پدید آید تشنیف و حقنه بکار باید داشت و اگر بیرون خواستن کرد رگ باید زد و هرگاه
که دارو کار نکند تا حدی که امتلا پدید آید رگ باید زد اگر پس از سه روز رگ زنند صواب بود

واگر پس از دارو چند روز بپوسته گرمابه سود دارد و نقرس که از دارو افتاده باشد بعرق
تدارک کنند و مرطوب را پس از دارو و غذا باید که حب الرشاد خورد با جلاب و بزر
اسبغول خورد با تخم شاهسفرم و خداوند مزاج معتدل تخم کتان خورد و شراب خوردن
پس از دارو بیم بود باید که اضطراب پدید آید تا تبی و اگر دارو بیش از اندازه کار کند
شیر تازه دهند و تخم لسان الحمل یا حب الرشاد دهند اندر شیر جوشانیده اما مرد را
و محرور را تخم لسان الحمل و سکه و روغن گاو سود دارد و قوت دارو از معده باز دارد
و قلونیا نیز اسهال باز دارد و دارو خوار باید که جامه چندان پوشد که هوای خنک بدو
باد نرساند و خویشتن را بجای کرد و حرکت گرم نکند زیرا که عرق کند دارو کار نکند
و کسی را که بجای حرف سین تا گوید و کسی را که بر شکم گوشت نباشد و فرود ناف تا
خصیه لاغر بود دارو نشاید خوردن **صفت نسخهٔ چند از شیاف** و حقنه و مسهل
یاد کرده آید اما منفعت شیاف اندر درد پشت و کمرگاه و سرون و حوالی آن
بیشتر بود و از جهت محرور و خداوند تب بگیرند بنفشه و سقمونیا دو دانگ با چهار درم
ترید و دو درم شکر بر کف آهنین بر آتش نهند تا نرم شود و ترید و سقمونیا کوفته
بر وی افکنند و بسرشند و شیاف کنند از جهت مبرود و مرطوب بگیرند سکبینج و جاوشیر
و مقل و اشق و نمک نفطی و تخم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و
انیسون

و انیسون و تخم بادیان و جند بیدستر و زرنباد و انزروت و شقاقل و برگ سداب
و مازریون زهره و میعه راست راست صمغها را با آب گرم حل کنند و داروها بکوبند
و بر بیزند و با هم بسرشند و شیاف کنند هر یک دو مثقال تا دو نیم و بوره
و نمک و در چنین شیاف نافع بود و از صابون نیز شیاف تراشند و از
ترید هم طبع زود آید **صفت شیاف تیز** بگیرند تخم حنظل و مقل و فلفل
راست راست و مقل را در آب سداب حل کنند و تخم حنظل را بدان بسرشند
و شیاف کنند اما ترتیب حقنه بباید دانست که خداوند معدهٔ ضعیف و کسی را که
بر سر زحیر خورده باشد و با درد ماغ آفت رسیده حقنه سخت نافع بود و اخلاط
از بالا فرود آورد و بخار او بسر نشود و کسی را که فتق دارد حقنه نشاید کرد بلکه
تخت شربتی باید داد که معده را قوت دهد چون گل شکر و مصطکی و اگر حقنه را
از جهت درد گرده و پشت کنند و کمرگاه و سرین و حوالی آن کنند باید که بیمار بقفا
باز خسپد و سر بر بالش ننهد و میان دست بر زمین نهد و اگر از جهت درد ناف
و قولنج بود باید که بیمار بر زانو خسپد چنانکه شکم آویخته باشد بیمار باید که
خود را نگه دارد و تا سرفه و عطسه موافق نیفتد و حقنه بنیاده مثقال بیش و کم
نباید ساخت و سخت سرد نباید تا باد نکند و بسیار گرم نباید تا نسوزاند

و غلیظ نباید تا روده آلوده نگردد تنک نباید تا فعل خویش تواند کرد صفت
انواع سبوس آب پخته و نطرون در وی حل کرده و یکمثقال تا دو درم روده را
پاک کند چغندر پاک کرده بجوشانند پنجاه درم طبیخ او با دو درم روغن زیت همین
فعل کند و اندر حقنه خداوند تب را نمک و بوره و لیکن از طبیخ بنفشه و کشک جو
چهل درم آب در دو من و نیم بپزند تا مقدار سی استار باز آید پنجاه مثقال ازین
کشک بکار برند و اگر دو دانک سقمونیا در وی حل کنند روا بود و در تب محرقه
بیست درم روغن گل با آب نیم گرم بکار برند صفت حقنهٔ نرم
بگیرند بنفشه یکدرم و عناب دانه بیرون کرده یازده عدد سپستان
سی عدد نیلوفر پنجدرم بابونه ده درم ازین طبیخ با ده درم روغن بنفشه و ده
درم شکر قالب بکار دارند و کشکاب با روغن گل نافع بود صفت حقنهٔ
تیز که خلط از دماغ فرود آرد و اندر سرسام سرد و سکته و مانند آن نافع
بود بگیرند تخم حنظل یکمثقال بسفایج نیم کوفته دو مثقال و پودنهٔ دشتی یکدسته
افتیمون یکمثقال بپزند و بپالایند و ازین پالوده پنجاه درم با دو درم روغن
بابونه بکار دارند و اگر اندرین حقنه دو درم بوره اندر دو درم انگدان حل کرده
زیاده کنند سخت قوی بود که قولنج اماسی را بگشاید خطمی و

تخم آبا

و تخم آبا شیرین از هر یکی یک مشت بجوشانند و لعاب بگیرند و اندرین لعاب سی درم
شکر قالب با فانید دو درم در وی حل کنند و ده درم روغن بنفشه با آن بیامیزند
و روغن گل نیز نافع بود صفت حقنه که قولنج بادی و بلغمی را بگشاید تخم بادیان
و انیسون و تخم کرفس و زیره اسفند هر یک پنج درم در یکمن و نیم آب بپزند تا به
نیمه باز آید و بپالایند و هفت درم بوره و مقدار پنجاه درم ازین حل کنند و بدهند
صواب بود و اگر ده درم بابونه با روغن تخم معصفر بو بیامیزند روا بود صفت حقنه
از جهت ریش روده بگیرند گاورس مقشر از هر یک یک مشت و جو مقشر تازه بیست
درم برگ گل سرخ ده درم و کشک جو یک مشت بپزند و بپالایند و بر آن مقدار
که بکار برند یکدرم گل ارمنی و یکدرم اسفیداج ارزیز و یکدرم دم الاخوین و یکدرم
زردهٔ خایهٔ مرغ بریان کرده در وی حل کنند و ده درم روغن گل در وی افکنند
و بکار برند صفت حقنه از جهت اماس سرد که در گرده بود برگ زردک خشک
یکمشت برگ کرنب و برگ چغندر و برگ خطمی از هر یک دسته و سبوس گندم یک
مشت اندر صرهٔ بزرگ فراخ بسته انجیر زرد سی عدد و بر سیاوشان یکمشت تخم
خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک یک مشت جمله نیم کوفته اندر دو من آب
بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و مقدار پنجاه درم در هاون کنند و لبه عدد زرده

خایهٔ مرغ در افکنند و بجالند و بیست درم روغن شیرخشت باوی بیامیزند و بیکبار
دارند چند نوبت نافع بود

باب پانزدهم

در انواع مسهلات و داروهای
پخته و جدا اندر تنها و بیماریهای گرم را آب انار ترش و شیرین با شیرخشت
موافق بود بگیرند بیست درم آلو سیاه و پانزده درم عناب دانه بیرون کرده
و بیست درم فرمای هندی و پنج درم تخم کاسنی در یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهره
برود و چهل درم شیرخشت اندر پنجاه درم ازین مطبوخ بگدازند و بپالایند و بدهند
بگیرند تخم بادیان و تخم کاسنی از هر یک پنج درم اندر دویست درم آب بجوشانند
تا مقدار دو استار باز آید و بپالایند و بیست درم خیارشنبر در وی حل کنند
کسی را که حرارت بدان صعبی نباشد سود دارد و اگر حرارت آهسته بود شراب
هلیله که اندر شرابها یاد کرده شده است موافق بود یا شراب ترید آمیخته
و اگر کسی از داروهٔ ترسد و حرارت قوی باشد و تب نباشد دوغ صاف کرده
دارو بپالوده سر کنند و دانگی سقمونیا در وی حل کنند و سیب و یا آبی دو نیم
کنند و میان آن پاک کنند و سقمونیا در آن میان افکنند و هم باز نهند
و اندر خمیر نهند و در آتش آهسته گذارند تا خمیر پخته شود پس بیرون آرند
تا سرد شود و بگشایند و بردارند نقیع هلیله که خداوند صداع گرم را سود دارد بگیرند

هلیله

هلیلهٔ زرد کوفته و بیخته و پانزده درم آب آلو سیاه و آب فرمای هندی نقیع
جوشانیده صد درم اندر هاون سنگین یا سفالین بسایند و آب هلیله بپزند و بپالایند
و صافی کنند و شکر بر نهند صفت مطبوخ خیارشنبر که اخلاط سوخته از تن پاک
کند هلیلهٔ زرد سوخته پاک کرده پانزده درم عناب پانزده درم آلو پانزده مویز
منقا دانه بیرون کرده ده درم گل سرخ پنج درم بنفشه سه درم همه را اندر یکمن و نیم
گلاب بپزند تا دو بهره برود دیگ [illegible] و بپالایند و بیست درم فلوس خیارشنبر
در صد درم ازین مطبوخ حل کنند و بدهند اگر بیماری از سودا بود غذا خنک و لطیف
باید (فرمود) و در آب نشستن و گرمابه و آبزن و گرمابهٔ معتدل و استفراغ بچندین گونه باید
کرد و ماء الجبن دادن صفت ماء الجبن بز سرخ که شیر دهد و از وقت زادنش دو
دو ماه گذشته باشد باید شیر دوشید و کمترین چهل روز علف آن بز برگ بید بود
و کوک و گشنیز و جو سبز و برگ خرفه و کاسنی تازه و هر بامداد شیر او بدوشند و در حال
باید کنند که سکنگبین باشد و بر آتش نهند و بجوشانند و در وقت جوشانیدن
مقدار پانزده درم سکنجبین افتیمونی بروی پاشند و بگذارند تا جوشش با سکنجبین
بگیرد و ببرد و از آتش بردارند و یکزمان بنهند تا آب صافی زرد فام بر سر او بایستد
و آن آب از وی بپالایند و به خرقه دو بیفشارند و لیکن بچکانند و اگر حرارت

عظیم بود به جای سکنجبین آب غوره ساده کنند یا آب زردالو و زرشک شربت
روز اول بیست درم و اندک شکر سفید مالند و از بیست درم تا چهل درم و یک هفته
بدان قرار دهند و اندرین مدت ۵ کرت این سفوف دهند بگیرند هلیلهٔ زرد
ده درم و تخم کاسنی چهار درم و ریوند چینی یکدرم و سقمونیا نیم درم شربت
دو درم و نیم و خداوند سودا را در میان هفته بعوض این سفوف معجون نجاح
دهند و اگر یک مثقال ایارج فیقرا دهند و آن روز ماء الجبن دهند جایز است
صفت سکنجبین بزوری افتیمون و بسفایج از هر یکی پانزده درم فرفیا سیاه دو درم
افتیمون جداگانه در خرقه کنند و نیم منی سرکه بیک منی آب بیامیزند ودر داروها درد
بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و یکمنی شکر در وی کنند و بقوام آرند **صفت حب
افتیمون** افتیمون دو درم بسفایج و غاریقون از هر یک یکدرم فرفیق سیاه و ملح
هندی از هر یک نیم درم شربت سه درم **صفت مطبوخ افتیمون** از جهت مالیخولیا
و قوبا و جرب و بهق سیاه را سود دارد و هلیله کابلی مقشر ده درم بسفایج پنج درم
و سنا مکی هفت درم تربد تراشیده سفید کرده نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس
دو درم مویز دانه بیرون کرده ده درم افتیمون در خرقه بسته ده درم اندر دو منی آب
بپزند و بپالایند و بیفشارند لیکن نجوشانند از بهر آنکه افتیمون را چون تبش
آب گرم

آب گرم در وی افتد سست بود و اگر قوا دهند ده درم شیرخشت با شکر اندر وی کنند
شربتی هفتاد درم تا هشتاد درم با شیرخشت مناسب بود اگر میانه شب این حب را
دهند و بامداد مطبوخ دهند صواب بگیرند غاریقون چهار دانگ ایارج فیقرا
یکدرم نمک هندی دو دانگ فرفیق سیاه دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند چنانکه
رسم است و این حب کسی را دهند که دارو کار نکند **صفت مطبوخ
هلیله** هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم شاهتره و سنا مکی و گل
سرخ از هر یکی پنج درم عناب و آلو سیاه از هر یکی بیست عدد و سپستان بیست عدد
و مویز دانه بیرون کرده بیست درم گل شکر و فلوس خیارشنبر از هر یکی پانزده
درم شیرخشت سی درم جمله را اندر یکمنی آب بپزند تا دو بهره برود و یکی بماند و بپا
لایند و خیارشنبر و شیرخشت جداگانه اندرین مطبوخ و غار کنند و بکفگیر
بپالایند و بدست بمالند و بپالایند پس هفتاد درم ازین مطبوخ با و
بیامیزند و اگر کسی تره کرفس تر و برگ عنب الثعلب یافت شود و از هر یکی
دسته کوچک درین مطبوخ بپزند صواب بود و اگر از ران گرد خارش بود
سنا مکی و شاهتره از هر یکی هفت درم زیاده کنند و از بهر وجع للمفاصل
دو درم تربد و دو درم غاریقون دو درم سورنجان زیاده کنند اما این

ترکیب مردم ضعیف ترکیب را و خشک مزاج را نشاید **صفت مطبوخ هلیله**
از جهت خداوند صفرا هلیله زرد مقشر نیم کوفته ده درم فرمای هندی بیست درم
انگور سیاه و عناب دانه بیرون کرده از هر یکی بیست عدد سپستان چهل عدد
تخم کاسنی کمفت و شاهتره هفت درم در یکمن و نیم آب بپزند و بپالایند
و صافی کنند و مقدار هفتاد درم شیرخشت بر نهند و بپالایند اگر یکمثقال جرم
با ایارج فیقرا بخش از مطبوخ بدهند صواب بود ولیکن این مطبوخ تندرستان را
نشاید و خداوند تب را نشاید **صفت مطبوخ بنفشه** جهت نزله گرم بگیرند بنفشه
خشک پنج درم بیخ سوسن مقشر نیم کوفته دو درم اندر نیم من آب بپزند تا به نیمه باز
آید و بپالایند و بیست درم شیرخشت در وی حل کنند و بدهند **قرص بنفشه**
خداوند صفرا و درد سر و درد چشم و گر و خارش را سود دارد و بنفشه خشک
دو درم و تربد غراشیده دو درم و رب سوس دو دانگ سقمونیا و گل
سرخ از هر یکی دانگی با آب کرفس بسرشند و حب کنند و این جمله یک شربت
بود **صفت حب الذهب** که درد چشم را سود دارد و صبر دو درم و هلیله زرد
پنج درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا از هر یکی یک درم و نیم حب کنند چنانکه رسمست
شربتی دو درم و نیم **نسخه دیگر** صبر و سقمونیا از هر یکی یک مثقال و تربد هفت درم
جمله را

جمله را حب کنند شربتی دو درم و نیم با آب گرم **صفت حب وقایا** خداوند درد سر
و زکام و نزله را سود دارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و سقمونیا دو دانگ
و تربد دو درم و نیم اسطوخودوس پنج درم این جمله ده شربت بود **نسخه دیگر** و این
نسخه جالینوس است بگیرند مصطکی و افتیمون رومی و سقمونیا و صبر و شحم حنظل
راست راست و آب کرفس جوشانیده حب کنند شربتی از یک مثقال تا دو درم
صفت حب سورنجان از جهت وجع المفاصل بگیرند ایارج فیقرا شش درم
و سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی سه درم هلیله زرد هفت درم و تربد
هفت درم و فربیون سیاه دو درم و شحم حنظل سه درم با آب حب سازند شربت
سه درم **حب منتن** خداوند فالج و لقوه و وجع المفاصل بلغمی را سود دارد بگیرند
ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل و عصاره قثاء الحمار از هر یکی پنج درم و فربیون
دو درم و جند بیدستر و فلفل و حلبه و حلتیت و سکبینج و جاوشیر و شیطرج
و فودل از هر یکی یک درم صمغها با آب حل کنند و داروها بدان بسرشند شربت
سه درم **نسخه دیگر** که فالج و نقرس و درد پشت را ببرد و حیض را فرود آرد
و بادها را بشکند بگیرند سکبینج و اشق و مقل و جاوشیر و هزار اسفند و شحم حنظل
و صبر و تربد و هلیله زرد و انزروت راست راست صمغها با آب حل کنند و دارو

بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم **صفت ایارج فیقرا** سنبل و سلیخه و مصطکی و
حب بلسان و زعفران و اسارون و عود بلسان و حلتیت زراوند و دارچینی از هر یکی یکدرم صبر سقو
طری دوبار چندان دواها مقل چهار درم حل کنند و داروها بدان بسرشند
منفعت پاک کردن دماغ و معده و سده و ملش کشتن راسود دارد و کسی را
که قی برنج دارد از بهر وی در ایارج بجای زعفران گل سرخ باید کرد **صفت حب شبیار**
جهة دماغ هلیله زرد سه درم گل سرخ و مصطکی از هر یک دو درم کثیرا یکدرم
و صبر ده درم شربت دو درم و نیم **صفت حبی که** خداوند معده گرم و نزله گرم را
سود دارد بنفشه دو درم و رب سوس یکدرم و تخم بادیان یکدرم و عسل
و خیار شنبر چندانکه داروها بدان بسرشند **صفت حب لطیف** که صفرا و بلغم را فرود
آرد مغز تخم معصفر ده درم و مغز بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد بیست درم
سقمونیا دو درم و مصطکی یکدرم شکر اندر گلاب بگذارند و بقوام آرند و داروها بدان
بسرشند شربتی یک مثقال اگر زعفران و مصطکی دروی کنند صواب بود و
اگر پنج درم تخم انیسون و بادیان اندر گلاب که شکر دروی گداخته باشند کنند
صواب بود شربتی یک درم **باب شانزدهم** در قی کردن کسی را که سینه تنگ باشد
و از گوشت برهنه باشد و گردنش دراز و چنبره پیدا بود قی نشاید فرمود و کسی را
که سینه

در قی است

که سینه بیمار بود نشاید قی فرمود و کسی را که سینه سخت فربه بود و کسی را که دماغ
ضعیف بود او را داروی مسهل اولیتر از قی بود و از داروها آنچه باخطر است
دو درم تخم ترب و دو درم تخم شبت و یکدرم بوره نان یکدرم تا چهار درم نمک
بکوبند و با سکنجبین بسرشند و پیش از طعام بخورند و طعامهای شور و شوربا بگندم
و نخود و لوبیا و برگ شبت و ترب در وجوشیده و انجیر تر یا خشک دروی شربت
میخورند و از پس قی کردن انگبامه و خردل و سقر خوردن صواب بود و بعد از آن
مقدار ده درم آب سیب و اندکی مصطکی بدهند تا آنچه از وی بمعده آورده باشند
بجانب روده باز گردد و دانگ عود هندی کوفته و آب سیب و مصطکی بدهند
و گل شکر با مصطکی بدهند صواب بود و اگر چشم ضعیف بود رفاده بر
چشم نهند و ببندند و پس قی فرمایند و چون فارغ شود چشم و روی
بآب سرد بشویند **باب هفدهم** در رگ زدن اگر رگ از برای تباهی خون زنند
تا رنگ قوام نگردد نباید بست مگر از ضعف ترسد و اگر از جهة آمدن بسیاری خون
زنند تا قوت بیرون آمدن کمتر نشود نباید بست مگر از ضعف ترسد و اگر از جهت
آماس زنند تا رنگ نگردد نباید بست یا آماس قوی بود از بهر آنکه آماس بزرگ
بود و چون بسته باشد و بدشواری بیرون آید پس چند کرت بیرون باید کرد و مردم

در رگ زدن

و مردم صفراوی را از غشی نگاه باید داشت و قی کردن پیش از غذا غشی باز
دارد و اگر در حال غشی قی افتد غشی زایل گرداند و قوت آید صواب آن
بود که پیش از رگ زدن یا اندک بریان صفرا را بنشانند با شراب غوره و مانند
آن مر طوبرا میوه و انه با شراب نعناع یا جلاب که در وی قرنفل و مصطکی
و جوز بویا پخته باشند و خداوند تب را در میانهٔ تب رگ نشاید زد الا کسی را که
سبب تب خون بسیار بود و پیوسته دارد و نگشاید و آنرا که درد سخت بود تا درد
نشانند رگ نزنند از بهر آنکه درد اخلاط را بجوشیدن کند و رگ زدن
خلط را بیرون کند و شارغت و اضطراب پدید آرد و آن روز که رگ زنند
غذا کمتر باید خورد و از پس قی و از پس جماع و از پس اسهال و بعد خواب و رنج
و از پس هیچ کاری که تن را گرم کند و مسام گشاده کند و از پس تخمه رگ نشاید
زد و اگر بضرورت بود سه روز یا دو روز باید که در میان افتد و از پس رگ
زدن آسایش خواب بود ولیکن نباید خفت از بهر آنکه کسلانی آورد و باشد
احتلام و ضعف آرد اما رگهای که زنند قیفال و اکحل و باسلیق و اسلیم
و باسلیق ابطی و عرق النسا منفعت جگر و سپرز و ذات الجنب سوخته و درد
سرین را سود دارد و اسلیم و نبال باسلیق راست از ذات جگر را سود دارد
و از دست

و از دست چپ سپرز و خارش جگر را سود دارد و از صافن خون از بالا
فرود آید و حیض بگشاید و خارش قضیب و خصیه را سود دارد و اندر زیر
زانو رگیست که آنرا ما بض خوانند گشادن او درد احشا را و درد پشت و بواسیر را
سود دارد و در فصد عرق النسا درد عرق النسا را سود دارد و هر چه بیشتر وقتها
که باسلیق را ببندند باد گیرد و هوا از وی بیرون آید علاج آن است که باید دست
بر آن نهادن و گشادن و با آهستگی مالیدن و باز بستن و اگر باز همچنان شود
دست از وی باید داشت و رگ دیگر باید زد و باسلیق ابطی بجای راست و هر
رگ دیگر که همچنان باد گیرد آن رگ را نشاید زد اگر سه نشتر تا تن باز آید
لازوق باید نهادن و بر بستن و بیمار دیگر نشستن تا خون میل بدان طرف
کند و دست مجروح را بر بالش بزرگ باید نهادن و هرگاه که از بستن رنج
باید باید گشادن و باز بستن **صفت لازوق** بگیرند دم الاخوین و انزروت
و شب یمانی قلقطار و کلنار و صبر و کندر از هر یکی یک درم صمغ عربی دو درم بکوبند
و بیزند و بسفیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و باز هرهٔ خرگوش یا با فرخته یا با خایهٔ
عنکبوت بر جراحت و گرد اگرد آن بر نهادن و بستن و ده روز نباید گشادن
و پس از ده روز باید گشادن و باز بستن و هر چند روز گشادن و باز بستن

واندرین میان نگاه باید داشت تا اسهال نه لیفتد و نشان رسیدن جراحت
بشریان آنست که نبض ضعیف گردد و خون شریان تنک تر و اشقر بود و حرکت
بیرون آمدن خون با انتظام بود و کودکان و پیران از حجامت بی نیاز نصد بود و
کودک تا از شیرخوارگی برنگردد حجامت نباید کرد و بزرگان را نیز پس از شصت
سالگی حجامت نباید کرد و بیست روز پیش از ستارهٔ شعری و تا و بیست
روز پس از وی رگ نباید زد و دارو نباید خورد و حجامت نیز نباید کرد و برآمدن
او این وقت بود که آفتاب سه درجه از اسد آید و روز نوزدهم بود از ماه
تموز اول ایام جوزا بود

باب هجدهم

اندر تدبیر مسافران هرکه که عزم سفر
افتد آنچه داند که سفر را از آن چاره نیست چون سرما و گرما و غذاها که در سفر
عادت رفته است و بیخوابی و پیاده رفتن و مانند آن تن را نگاه باید داشت
و خوی فرمود و اندر سفر وقت فرود آمدن بمنزل و وقت برنشستن طعام
نباید خورد و باید که ممکن نشود تا طعام بمعده فاسد نگردد و طعام آنگاه اندازد
و وقت نزول و اگر صبر نتواند اندک تناول کند و شب و روز باید که ممتلی
سفر نکند بلکه اخلاط را نیز تنقیه کند و باید که بگرسنگی و تشنگی عادت کند
منعطش اختیار کند و اگر آب خورد باسرکه ممزوج گرداند و از حلوایات حذر
کند

کند و سخن اندک گوید تا در سفر بسلامت باشد و در راه بآب خوردن حاجت باشد
و آن روز که باد گرم و سرد آید سینه پوشیده دارد و پیش از برنشستن گوشت
خوردن با شراب یا میوه یا شراب انگور بد بود و اگر سموم آید لثام در بندد چنانکه
دهان و بینی را بپوشاند و بر بینی و گوش روغن بنفشه و روغن کدو بکار دارد
و اگر بیاز بزیره و دوغ غرغره کرده خورد و از آن بیابان [illegible] صواب آید و آنکس
که سموم رسد آنجا که بآب رسد برود و پای زند و در آب نشستن و آب خوردن
و مضمضه و غرغره قناعت کند و اگر چاره نبود جرعه جرعه خورد و دوغ ترش
نافع بود اما در سرما چون بمنزل رسد خود را در حال گرم نباید کرد و در خانه گرم
شد و نزدیک آتش نباید نشست لیکن بتدریج گرم باید شد و هنگام برفتن
از آتش یکبار بیرون نباید آمدن و موزهٔ تنگ نشاید و پای در موزه نباید
جنبید و اگر انگشت بروغن قسط طلا کند روا بود و اگر موی بزیر انگشت
و حوالی آن بنهند و پای با بزیر زانو به پیچند صواب بود اما آن را که سرما زیاده
باشد و چاره نباشد آنرا بجایه گرم تبش باید داد و در غذای گرم سیر باید کرد
و اگر روغن بکار و گداخته با شراب صرف مقداری بیاشد روا بود و هر دو در روز و شب و
طعام ناخورده برنباید نشست و بر سر طعام در قدری شراب صرف باید خورد

تا اخت گرم کنند و اگر مقدار انگزد اندر شراب حل کنند و سرما زده را دهند صواب
و شیر بر انگشتان مالد تا از سرما نگاه دارد و انگشتان سرمازده را اندر آب
شلغم جوشیده یا در آب شبت یا در آب بابونه جوشیده بنهند سود دارد و اگر
در آب برف بپوشانند از همه نافع تر بود و شلغم پخته ضماد کردن نافع است
و اگر عضوی رنگ بگرداند در آب گرم نهند تا خون تمام برود و چون برود و خون
باز ایستد پس سرکه با آب بیامیزند و گل ارمنی در وی حل کنند و اگر پوسیدن
آغاز کند هیچ سود ندارد تا جدا نکنند **نوعی دیگر سوده گیران** از سوده گیران
و برین علاج وی آب سرد در وی زنند و برهنه کنند تا خنکی هوا بدو رسد و در [illegible]
فرفه بگلاب طلی کنند و انگشتهای آبله شده را آب از وی بیرون کنند و حضض
بر وی طلی کنند یا گل ارمنی و مازو با آب بسایند و طلا کنند **در تدبیر ماندگی**
بیرون کردن اندام شبت تر نیم درم اندر روغن قسط در آفتاب نهند و بیالایند
و بکار دارند و بر عصبهای مفاصل ماندگی سود دارد **بخش دویم** در علاج بیماریها
از سر تا پای و این سی باب است **باب اول** در سرسام گرم و وی دو گونه است یکی
با ماده و آن صفرای خالص باشد و دیگر صفرای با خون آمیخته و غلبه خون را بود
اما آنچه از صفرای خالص باشد نشان تب گرم و بد خوابی و سخن بیهوده گفتن
و تشنگی

و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و درد و شخی و زردی زبان بود علاج صندل سفید و گلاب با اندک
کافور و سرکه بر جبهه نهند و بوی بایند و بر موضع سینه طلا کنند و نیز گلاب و سرکه با هم
آمیخته و روغن گل آمیخته بوییدن و طلا کردن در همه اندامها علتهای گرم را سود دارد و پای
اندر آب گرم که بنفشه و بابونه در وی پخته باشند نشستن و مالیدن سود دارد و طبع را با
آب انار و شراب بنفشه و آلو نرم باید کرد و در شب وقت خواب دهد درم اسپغول
اندر جلاب خام دهند و شیاف حقنه نرم بکار دارند و شربتها چون شراب غوره
و شراب صندل و آب کدو که اندر خمیر گرفته اند پخته بود با آب غوره آمیخته و شکر تبرزد
و آب خربزه هندی با شکر و گلاب تنک با شکر و روغن بادام و اگر حرارت سخت
بود پس از آنکه طبع نرم کرده باشد قرص کافور دهند **بدین صفت** بگیرند بنفشه
خشک طباشیر و گل سرخ و تخم خرفه و تخم خیار بادرنگ و مغز کدو شیرین از هر یکی
پنج درم رب سوس دو درم و صندل سفید دو درم و کافور نیم درم و زعفران نیم
دانگ بلعاب اسپغول سرشته و اقراص کنند شربتی دو درم و اگر طبع گشاده
شود و خواهند که باز دارند قرص طباشیر و گل سرخ و سماق پاک کرده و زرشک
پاک کرده از هر یکی پنج درم تخم حماض و تخم خرفه از هر یکی دو درم و نیم سک یک درم
گلنار دو درم و صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته بریان از هر یکی دو درم شربتی دو درم

آنجا با یا بت جو و بروز هفتم که روز بحران بود جز زشک ندهند یا خود هیچ ندهند و
بخوابیدن باز گذارند تا مدت چهارده روز ثابت و یک روز بدین علاج بگذارند
و اگر خواب نیاید ازین مطبوخ بکار دارد **صفت آن** بنفشه و گل سرخ و خشخاش
و بابونه و تراشه کدو و تخم کوک نیم کوفته و کشک جو در آب بپزند و بکار دارند
و شیر بر سر دوشند یا شیر زنان ممزوج اما اگر قوت قوی نبود نشاید دوشید و چون
خواهند که غذا دهند نخست کشکاب سطبر دهند یا گلشکر و روغن بادام و ماهی
سبزه که پخته دهند و جوزه با آب بخوره **اما علامتهای برسام** سرخی زبان و چشم بود
در کمان کردن و دست پر بود و تب پیوسته دارد و باشد که زبان بگیرد و درشتی بخواهد
علاج هم بدین طریق کنند نخست رگ زنند و حجامت کنند اما صداع گرم را طلا نفل
کشنیز نافع بود و بخار از دماغ بیرون کند و باز دارد **صفت آن** بگیرند هلیله زرد
و هلیله کابلی و آمله و کشنیز خشک راست راست کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند
و با سکنجبین بسرشند شربت چهار درم **باب دویم** در سرسام سرد یا ماده این علت بخار
بود که از بلغم عفن بدماغ برآید نشان این گرانی خواب و تب آهسته و حرکت نبض
دیر بود و دست آهسته بود غلیظ و خام و سفید بود و بسیاری آب دهن بود و فراموشی
کار بود نخست حقنه تیز کنند پس قی فرمایند پس ایارج فیقرا با شحم حنظل دهند

بامطبوخ

بامطبوخ افتیمون پس بامداد گل انگبین دهند با مصطکی و انیسون و مفاصل روغن
قسط بمالند و اگر تب کشکاب انور بود نه گو من و تخم بادیان و تخم کرفس و
زوفا خشک و صعتر بپزند و پس از آنکه استفراغ کرده باشند پلپل و جند بیدستر بوی بینی
تا عطسه آرد و غرغره فرمایند به انگبین و خردل و معجون سنجرینیا و غلافی میدهند و دانگ
جند بیدستر با دو دانگ بسرشند و بدهند و نطول از بوئیدنی و بابونه سازند
باموزنگوش و شبت و هر وقت که در خواب رود بیدار باید کرد و دردسری که از سردی بود
علاج از اینجا باید کرد **صفت سنجرینیا** بگیرند جند بیدستر و افتیمون و دارچینی و اسارون
و فوه و فو و مو از هر یک یک درم قر و پلپل و مازو و قسط و دارفلفل از هر یک نیم درم
زعفران نیم درم با انگبین بسرشند و پس از شش ماه بکار دارند شربتی دو دانگ با نیم
مثقال دارو دهند از آنکه از سردی بود و قولنج را و سده جگر و عسر البول و سده سرد را سود
دارد **باب سیم** در مالیخولیا و دیوانگی و نشان مالیخولیا با دماغ در شکم و در معده قراقر بود
و تفکر و اندوه و پیوسته نومیدی و ترس علاج استفراغ بسیار باید کرد و رگ باسلیق باید
زد و اسلیم از دست چپ و اگر معده ضعیف بود در رگ توقف باید کردن و مسهل ازین
نوع دهند تربد و غاریقون از هر یک نیم درم و شحم حنظل دو دانگ کثیرا نیم دانگ حب کنند
و هر روز دهند تا سه روز معجون نجاح دهند با فتیمون کوفته و با مویز دانه بیرون کرده و کوفته

بپرشند و هر بامداد مقدار پنج درم تا ده درم **صفت معجون مسهل** از بهر
مالیخولیا و دارچینی و سنبل و جوزبویا و قرنفل از هر یک شش درم تربد
پانزده درم افتیمون چهار ده درم شکر و عسل نیمانیم سه بار بوزن همه
شربت دو درم تا سه درم اگر استفراغ بایارج لوغاذیا کنند صواب
بود و لوغاذیا اندر معجون افتیمون دهند **صفت افتیمون** هلیلهٔ سیاه
و اسطوخودوس از هر یکی ده درم بسفایج پنج درم سنای مکی هفت درم
اندر یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهره برود و یکی بماند و بپالایند و چهار درم
مقل و لوغاذیا یکدرم نمک و یکدرم درست سوده و نرم کرده صد درم ازین
مطبوخ حل کنند و بدهند و دل را شراب لسان الثور مفرح قوی تر
صفت مفرح بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و جوزبویا
و قاقله و نارمشک و بهمن سرخ و درونج و زرنباد و تخم بادرنجبویه و زعفران
و تخم فلنجمشک از هر یکی دو درم مشک بیتی از هر یکی دانگی هلیلهٔ کابلی مقشر
چهل درم شیر آمله شصت درم اندر دو من آب هلیله و آمله اندر دو من آب
بپزند تا با نیمه باز آید و بپالایند و شکر بر افکنند و بقوام آرند و داروها بران
بپرشند شربتی ده درم **صفت معجون نجاح نسخه** بگیرند هلیلهٔ کابلی و بلیله
و آمله

و آمله و هلیلهٔ سیاه از هر یکی ده درم افتیمون و تربد و بسفایج و اسطوخودوس
از هر یکی پنج درم بکوبند و ببیزند و با انگبین مصفا بپرشند شربتی چهار درم
تا چهار درم اما علاج دردیوانگی ماء الجبن دهند **جمله پنجم باب** روغن مغز کدو با روغن
بنفشه با شیر بپرشند و بر سر نهند و بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و برگ
کوک و خشخاش و بابونه اندر تنور سرپوشیده بپزند و بر سر آن نهند و در شبگاه
شراب خشخاش دهند و روغن بادام و از شکر حلوا سازند و نیم گرم
بر سر او نهند و غذا شوربای مرغ دهند و برگ کوک و قدری کشنیز تر در وی پخته
و تربد با یاچه بره دهند **باب چهارم** در غفلت و فراموشی کار علاج حقنه
تیز کنند و ایارج فیقرا دهند با شحم حنظل پس استفراغ و غرغره **بدین صفت**
عاقرقرحا و مویزج و خردل پوست کنند و بیخ کرفس پخته با انگبین بپرشند به
انگبین حل کرده بدان غرغره کنند و هر بامداد دو درم معجون لبان دهند **صفت آن**
بگیرند لبان و وج و سعد و دارفلفل و زنجبیل راست راست با انگبین بپرشند و
در خمره کنند چهل روز بگذارند و در میان جو بنه کرده پس بکار دارند شربت
دو درم و غذا قلیه خشک و نخود آب و روغن زیت و الوان نافع بود **باب پنجم** اندر
سکته علامت آنکه مرد ناگاه بیفتد و بیهوش شود و حرکت برود و خرخره افتد

نخست پر مرغ با روغن سوسن یا با روغن دیگر چرب کنند یا با ایارج فیقرا آلوده
بحلق او فرو برند تا باشد که قی کند پس بحقنهٔ تیز علاج کنند و مهرهای گردن را
بروغن فرفیون چرب کنند و تریاک اگر با مثرودیطوس و یک مثقال انگزد
با جندبیدستر اندر ماء العسل حل کرده بحلق فرو برند باشد که قی کند پس
بحقنه علاج کنند و مشک و جندبیدستر ببویانند و سوده گرم کرده بر سرش
نهند و اگر گشاده شود مدت چهار روز همین تدبیرها کنند و هر بامداد ماء الاصول
دهند و غذا نخود آب دهند و شوربای گنجشک و کبوتر بچه و ازین جنس دهند

باب ششم در صرع اول غذا از دراج و تیهو و گنجشک بود و سفیده گوشت گوسفند
و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدبایه و نخود آب و دارچینی و کشنیز خشک
بر سر آن کنند و آنچه زیان دارد سیر است و پیاز و عدس و آنچه از شیر
سازند و شیر تنها سخت شیرین و چرب بسیار نخورند و حرارت آفتاب و آتش
و سرما سخت و جماع بسیار و شراب تیز و نو و درنگ بسیار در گرمابه و کرفس
بخاصیت زیان دارد و نگاه کردن بچیزی گران و زود زود حرکت و پلپل و خردل
و مانند آن زیان دارد ولیکن دارچینی و افتیمون و بادیان موافق باشد و این علت
باشد که از معده بود و منش گشتن و تاسه مقدمه آن بود علاج اول قی فرمودن
و معده را

و معده را بایارج فیقرا پاک کردن و بگوارش قوت دادن باشد که از دماغ بود و
خیره شدن چشم و گنده شدن حواس مقدمه آن بود علاج ایارج فیقرا دهند بدین
صفت بگیرند ایارج فیقرا یک درم و غاریقون سیاه دانگ و نیم شحم حنظل دو دانگ
و غاریقون نیم درم سقمونیا دانگ و باشد که ماده از افراط بدماغ بر آید و مصروع
حس و حرکت آن ماده بیابد چنانچه خبر دارد که چیزی سرد از آن موضع ببالا بر
و بر قی آید علاج آن گرانیش کردن آن موضع است و بگذاشتن تا در رفت
ببالا آید و مصروع را در هر دو شب یا سه شب نیم مثقال ایارج فیقرا سوده داده و اندر
حال صرع دماغ را گرم کنند و انگزد گرم کرده اندر ماء العسل بحلق او فرو چکانند
و بهوش باز آرند و استفراغ با ایارج فیقرا و لوغاذیا کنند و در سر و روی مالند
لقوه را ببرد و بلغم را از دماغ بیرون کشد و حیض را و رحم را سوده دارد چنانکه اندر
علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و هر روز معجون سالیوس دهند بدین صفت
سالیوس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون پنج درم قردمانا
و انگزد از هر یکی دو درم و نیم بکوبند و بیزند و اندر سکنجبین که اندر آب بصل الفار
انگبین بود با سرکهٔ عنصل که بپارسی زیری گویند بسرشند حب ایارج ایارج فیقرا
و هلیله کابلی و غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند این شربت تمام است باب هفتم

اندر فالج و رعشه علامت او آنست که عصبها سست شوند و اختلاج و لرزیدن و حالها
که پیش ازان نبوده است باشد علاج بحقنهٔ تیز استفراغ کنند و ماء الاصول
نرم دهند و هر هفته ایارج فیقرا دهند حب قوقایا مرکب نافع بود و از پس
استفراغ ماء الاصول دهند نافع بود و اگر فصل سال و عمر و مزاج معتدل بود
فصد کنند و پیش از فصد سکنجبین دهند یا مثرودیطوس و دیگرها جز کنند پس
رگ زنند و از پس استفراغ اندر ریگ گرم و در آب گوگرد و در آب دریا
نشستن سود دارد و مغز جلغوزه کوفته و بیخته با انگبین سرشته شربت سه درم
صفت معجون مبدل المزاج که خداوند لقوه و فالج و رعشه و برص را سود دارد و
زنجبیل و عاقرقرحا و خونبیز و قسط از هر یکی ده درم سیر ابی خشک و انگزد و جنطیانا
و زراوند گرد و شیطرج و حب الغار و جندبیدستر و فردل از هر یکی پنج درم عسل بلادر
یک روقیه با انگبین سرشته شربتی یک مثقال حب المتن بگیرند ایارج فیقرا
ده درم و شحم حنظل و قنطوریون باریک و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یکی پنج درم و فرفیون
دو درم و نیم و انگزد و جندبیدستر و بلیل و سکبینج و جاوشیر و شیطرج و فردل از هر یکی
یک درم صمغها بآب سداب حل کرده و داروها کوفته بدو سرشته این جمله ده شربت
بود و غذا نخود آب و گنجشک و مانند آن دهند باب ششم اندر لقوه این علت ناگاه

پدید

پدید آید و حس و ذوق و قوت و خاییدن باطل کند و باشد که مقدمهٔ فالج بود یا
مقدمهٔ سکته و گاه باشد که در عصبهاء گردن اماسی پدید آید از جملهٔ خناق بود و بطبع آن
اماس لقوه تولد کند و گاه باشد که شش ماه زایل نشود و اصلاح دشوار پذیرد و در
لقوه تا چهار روز علاج قوی نباید کرد از بهر آنکه خداوند علت در خطر باشد که بمفاجات
صرع شود و از پس چهار روز از خطر بیرون آید و اندر فالج نیز تا چهار روز علاج نشاید
کرد و اگر علت سخت قوی بود تا هفت روز تا چهارده روز لیکن اگر طبع خشک بود
پس از دو روز حقنهٔ تیز باید کرد پس از چهار روز ایارج فیقرا دهند و بوزنه و
روغن خشک و سعتر اندر سرکه بجوشانند و مهرهٔ گردن را بسرکه می مالند سخت نافع
بود و فودنج اندر سرکه بجوشانند و طلی کنند نافع بود و پوست جوز بوا در دهان
دارند نافع بود خاصه اندر جانب علت و گوشت روباه با گوشت کفتار با گوشت خر
گوش بپزند و بر سر و گردن ضماد کنند و باقی علاج همچو علاج فالج کنند و استفراغ
و غرغره فرمایند بگیرند بوره سه درم و نشادر و پوست کبر پنج درم بکوبند و بپزند
و با سکنجبین عسلی بیامیزند و غرغره کنند تا چهل روز و هیچ داروی اندرون بینی نیفکنند
صفت داروی که اندر بینی چکانند جندبیدستر و شحم حنظل و بلبل از هر یکی جزو
و کندر دو جزو کوفته و بیخته باب مرزنگوش حل کرده در بینی افکنند نافع بود باب نهم

اندر کابوس و سرگشتن از غذاها بکار انگیز چون سیر و پیاز و گندنا و باقلا و مانند
آن باز دارد و بحب شبیار و مانند آن ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقیا استفراغ
کنند **صفت حب صبر** بگیرند هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی از هر یکی یکدرم صبر شش درم
کوفته و بیخته با آب مقل حل کنند شربتی سه درم و اگر اندر معده خلطی بود قی فرمایند
و از پس قی قدری کلنگر دهند با نیم درم مصطکی و نیم دانگ عود هندی و اطریفل کوچک
بکار دارند و اگر خداوند سرگشتن را دماغ ضعیف بود بامداد و شبانگاه جوبت
فرمایند با اندکی گشنیز بریان کرده و قدری آبی و دارچینی و گشنیز دهند **باب دهم**
اندر تشنج و کزاز و تشنج دو گونه است یکی با ماده و یکی بی ماده خشک است و اندک
اندک از پس استفراغ علاج آنچه با ماده بود همچون علاج فالج است و علاج خشک
و کزاز یکنوع است اما از جهت تشنج خشک بگیرند بنفشه و خطمی و برگ کنجد و برگ کدو
و برگ کوک بپزند و در آن آب نشانند نیم گرم و پشت او بر روغن کدو چرب کنند
و نیم گرم بگردن و پشت او ضماد کنند و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر
و شوربای مرغ فربه و علاج کزاز هم این است **باب یازدهم** اندر خدر یعنی خفتن و بیخبر
شدن دست و پای علاج این علاج فالج است نخست قی فرمایند و پس حقنه تیز کنند
پس ماء الاصول دهند نافع بود **باب دوازدهم** اندر بیماریهای چشم رمد اگر نشان
غلبه

غلبه خون بود نخست رگ قیفال زنند از آن دست که چشم از آن جانب درد کند
بود از هر دو دست رگ زنند یکبار پس طبع را با آب میوه یا با قرص بنفشه یا
بحب شبیار یا با ایارج فیقرا و بحب قوقیا یا بکب الذهب نرم کردن و اگر صفرا غالب
بود طبع را با آب انار ترش و شیرین و شیرخشت نرم باید کرد و بمطبوخ فرمایند
و در چشم نخست شیر دختران چکانند با سفیده خایه مرغ پس شیاف ابیض پس یا
شیاف کافوری و بهتر ترنجک نارسیده با پاره گوشت تازه کباب کنند یا گوشت
فرزه با زرده خایه مرغ جوشانیده با روغن گل سرشته و در پشت چشم نهند
درد چشم بنشاند و اگر ماده بلغم بود یا سودا استفراغ چنانکه در کتابها یاد کرده
شد کنند و شیاف کمروزه برای قوم عجوج بلفظ سریانی بزبان گویند سخت نافع
صفت آن بگیرند گل سرخ و برگ تربد یازده درم زعفران انث درم افیون
و سنبل از هر یکی دو درم و نیم و صمغ عربی هفت درم با آب باران سرشته و
شیاف کنند و شیر زنان با سفیده خایه مرغ بسایند و در چشم کشند و دیگر روز
سه بار بکار برند **صفت شیاف ابیض** درد چشم را که از گرمی بود و ریش چشم
که در وی پلیدی بود و سوده دارد و اسفیداج ارزیز مغسول انث درم صمغ عربی
چهار درم افیون و کتیرا و از هر یکی یکدرم سفیده خایه مرغ سرشته و شیاف کنند

نسخهٔ دیگر اسفیداج ارزیز پنج درم انزروت سه درم کثیرا و نشاسته از هر یکی
یکدرم و افیون نیم بسرشند و شیاف کنند **شیاف احمر** که آبرا فزرند نافع
بود شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم تربد و مروارید و شادنج
اسنفر از هر یکی چهار درم صمغ و کثیرا و مرصاف از هر یکی دو درم دم الاخوین و ز
عفران از هر یکی یکدرم بسرشند بشراب انگوری و شیاف کنند و روا صفر با آخر
رمد سود دارد و **صفت آن** انزروت بشیر خر پرورده بیست درم و شیاف مامیثا
ده درم صبر و افیون و نشاسته و گل ارمنی از هر یکی نیم درم و زعفران سه دانگ
مر دانگ و نیم دارو ها بکوبند و بپزند و بکار دارند **شیاف کافوری** که در اول رمد
سود دارد و اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ و کثیرا از هر یکی هفت درم
قلیمیا و سیم سه درم کفک دریا و انزروت از هر یکی چهار درم سرگین سوسمار یکدرم
و کافور نیم درم شیاف کنند مجرب **ضماد دیگر** در اول رمد نافع بود بگیرند حضض
و صندل و اقاقیا و گل سرخ و عنب الثعلب شیاف کنند بآب کشنیز و گرد
بر پشت چشم طلا کنند **صفت ضماد آزموده** که در آخر رمد سود دارد زردهٔ خایهٔ
مرغ به آرد جو و شکوفهٔ بابونه و بنفشه ضماد کنند و در ابتدا نیز نافع
بود **صفت انزروت** بشیر پرورده دو درم و شیاف مامیثا دو درم کثیرا دو درم
زرشته

نشاسته دو درم و ز ورسازند و اگر مدت رمد دراز گشته و سرخی بآب ریختن
بر طرف نشود بگیرند توتیای مغسول و نشاسته و اسفیداج راست راست و داروها
در کشند و هیچ دیگر علاج نباشد **جرب و خارش و بیرون خاستن چشم و
پلک چشم** شیاف سماق نافع بود **صفت آن** سماق بجوشانند و بپالایند و باز
بجوشانند تا قوام گیرد و اسفیداج ارزیز مغسول یک جزو و کافور ربع آن و کثیرا
سدس آن و در بعض نسخها کافور سه سدس و کثیرا مثل کافور بسرشند و شیاف
کنند و در وقت حاجت بگلاب بسرشند و بسایند و در کشند و این شیاف
از پس فصد و حجامت و پس از استعمال بکار دارند **شغره** اگر حرارت باشد
شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی سوده طلا کنند و بگشکاب شستن
سود دارد **شعر** زوائد موی زوائد را موی برکشند و بخون خارپشت طلا کنند و شربت
بنفشه دماغ را پاک کنند **صفت** داروی آزموده زعفران یک مثقال کافور
ربع نیم دانگ **نسخهٔ دیگر** هلیله بریان کرده یک مثقال زعفران دانگی نافع بود
علاج شبکوری شبکوران جگر بز قلیه کنند و سر به بخار آن دارند و هم از آن قلیه بخورند
و نیز از جگر بز کباب کنند و آن آب که از وی پدید آید با میل بچشم درکشند و دار
فلفل نیم کوفته بدان آب اندر افکنند پس خشک کنند و بسایند و بچشم اندر کشند

دیگر بگیرند پلپل و دار فلفل و قنبیل راست راست سرمه کنند **انتشار و اسبدی آب**
اما علاج انتشار استفراغ است بحب قوقیا و مانند آن و اگر انتشار از زخمی
افتد که بر سر آید ضماد کنند از آرد باقلا و بابونه و خطمی **صفت معجون** که هر علتی را
سود دارد و مجرب بگیرند دوج و زنجبیل و ایارج و ایارج فیقرا از هر یکی جزو
و اگر دو ربع از اجزا با آب بادیان و بانگبین بسرشند اما آب بادیان
و انگبین که انگزد و آرد چنان بجوشانند که بقوام آید و داروها بدان بسرشند
شربتی هر بامداد تناول فرمایند و دیگر علاج عین از کتاب ذخیره باید جست
صفت پروردهٔ غوره سلاق و دمعه و جرب و سبل را سود دارد و توتیای
کرمانی دو درم و زردچوبه ده درم هلیلهٔ زرد و زنجبیل از هر یکی نیم درم و دار فلفل
و مامیران از هر یکی دو درم و نمک هندی بکوبند و بیزند و با آب غورهٔ صافی
پرورده کنند **صفت سرمه** که موی مژه را برویاند و سیطره کناره و پلک چشم را باز
دارد بگیرند استخوان دانهٔ خرما و در دیگ سفالین کنند و در گل گیرند و در میان
آتش آهسته بنهند تا گل خشک گردد و بیرون کنند و بسایند و از آن
دانهٔ سوده خاکستر کنند چهار درم و سنبل سه درم حب بلسان سه درم
و لاجورد دو درم بکوبند و بیامیزند و بمیل درکشند چنانکه بچشم رسد **صفت**
ضماد که

ضماد که خارش را و سوزش پلک چشم و گوشها باز دارد بگیرند عدس
مقشر و تخم انار ترش و گل سرخ بیزند و بگلاب بکوبند و دیگر بار
بیزند اندر میخت و چون خبیص کنند و بر پلک چشم نهند و ببندند
و سفیدهٔ خایهٔ مرغ و نشاسته بگلاب حل کرده ضماد کنند **باب سیزدهم**
اندر بیماریهای گوش و گرانی گوش را استفراغ کنند با ایارج فیقرا و بحب
قوقیا بگیرند روغن سداب با روغن بادام تلخ گاو و با زهرهٔ گاو آمیخته بجوشانند
و نیم گرم اندر چکانند و روغن سداب نیز فقط نافع بود و بگیرند علک و انجره و
تخم از میان بیرون کنند و فرول سفید و بورهٔ ارمنی با بورهٔ زرگران بکوبند و با عسل
انجره بسرشند و فتیله کنند و بگوش اندر نهند و روز دیگر اندر گرمابه گرم بگوش
اندر نهند تا چیزی بیالاید اگر حرارتی بود رگ قیفال زنند و بگیرند سرکه سه درم و روغن
گل ده درم بجوشانند تا سرکه برود و روغن گل بماند بگوش اندر چکانند و اگر از درد
با قرار بود شیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد آمد نافع بود و اگر حب افتیمون
بروغن گل حل کرده در چکانند صواب بود و اگر درد معاودت کند و آنجا که
بیشتر باشد پیه بط با پیه مرغ خانگی و روغن کنجد بگدازند و هر ساعتی قطره نیم گرم در چکانند
چون درد ساکن شود لعاب اسبغول با لعاب کتان و لعاب حلبه نیم گرم در چکانند

و چون پخته شود بر جزن بیالاید انگبین با سکنجبین عسلی در وی نهند و چون پاک شود
دانگ زاگ سوخته در نهند و اگر سبب غلیظ شود شیر خشت و روغن زیت
در چکانند و در گرمابه ناشتا اندک شراب صرف خوردن سود دارد و خارش
گوشش را افسنتین در روغن جوشانیده در چکانند سود دارد و عصاره پودنه
نیز سود دارد **باب چهاردهم** اندر بیماریهای بینی با افسنتین بو کنند یا بابونج
فقرا و حب قوقیا بگیرند شونیز و زرنیخ سرخ و پودنه کوهی با اسم آمیخته در رشته
حرسوزانند و بخار آن بستانند و گندی بینی اگر ریش نباشد شراب ریحان
خوشبو نیند و غمادی کنند بگیرند سعد و گل نسرین و قصب الذریره بکوبند و بیزند
و بر کشند ریش بینی اگر از خشکی بود موم روغن از روغن بنفشه و مغز تق
طلی کنند و اگر باد بود هلیله زرد و مازو و پیه مرغ و روغن گل طلا کنند و ریش
پلیدرا پوست بصابون بشویند پس سعد و زعفران و مر و مازو و شب یمانی و زرنیخ
سرخ کوفته و بیخته در دمند و اگر ناسور بود انار ترش نارسیده بکوبند با پوست
و آب بکشند و بپزند تا سطبر بود و بر سکره مسین کنند شبانروزی پس از آن
دیگر باره بکوبند و از آن آب شیاف کنند و بدین آب پارچه با شند آلوده
در بینی نهند تا ناسور پاک شود **صفت طلای اسفیداج** اسفیداج و مرداسنگ
بکدرم

بکودرم و سرب سوخته یک اوقیه شسته دره اوقیه بسه اوقیه شراب و روغن مر
بیامیزند و طلا کنند و عطسه بیارد و راه گوش و بینی باز کنند و بدان مشغول شدن
نافع بود **خون آمدن از بینی** عصارهٔ بادروج یا عصارهٔ برگ خرفه و اندکی کافور در
چکانند و نخ اندر دهان گیرند و نخست رگ قیفال تفاریق بقدر حاجت خون
برسید اره و از آن طرف که خون آید در مالند و هیچ به از عصارهٔ سرگین خر نیست
که اندر چکانند و بر پیشانی طلی کنند شراب عناب و طفیشل عدس و باچه ازسماق
باب پانزدهم در بیماریهای دهان و لب و دندان و حنجره حلق ترقیدن لب پیه
مرغ بروغن کنجد بگدازند و نشاسته و کثیرا و مازو و کزمازو نیم کوفته و بیخته اندر دهان
کنند و بمالند تا هموار شود و طلی کنند و پوست تنک که بر روی سفیدهٔ خایهٔ مرغ است
بر و نهند و چند روز بگذارند و هر روز مقعد بروغن بنفشه چرب و دمیدگی دهان از
بهتر آن بود که رگ قیفال و یا بر گردن حجامت کنند یا چهار رگ زنند و ماء آب و انار
و شیر خشت طبع را نرم کنند و عدس و گلنار و حب الآس و هلیله زرد اندر گلاب
بجوشانند و بپالایند و در دهان گیرند و اگر خفیفی اندر سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند روا بود و سعد و پلپل و کبابه و عاقرقرحا بکوبند و بیزند و بانگاه
بدان مضمضه کنند و اگر سیاه بود زرنیخ سرخ و زرد و بوره و زاج و اقاقیا و مازو

ونارپوست بکوبند و به انگبین بسرشند و در قمره کنند و به گل گیرند و در آتش بریان
کنند و پس ازان از قمره بیرون کنند و بکوبند و بدهان در می‌کنند و پس گزمازو
وحب الآس اندر سرکه بجوشانند و مضمضه کنند و اگر بسوزاند گل اندر دهان گیرند
خون آمدن از بن دندان نارپوست سی درم و سماق ده درم و نمک هندی یازده درم
حب الآس پنج درم بکوبند و بسرشند و طلا کنند و دیگر بگیرند گل سرخ و گوگنار و عدس
بریان کرده از هر یکی یک جزو و نمک هندی دو جزو زاک یکجزو کل قند دو جزو عاقرقرحا
و گزمازو از هر یکی یک جزو اندر دهنه **سستی دندان** بگیرند اهل و مازوی سبز و شب یمانی
و عاقرقرحا و گوگنار و گزمازو و سماق و هلیله زرد و سفیداب و سنبل و پوست بیخ کبر
و جوز سرو و بلیله و زنجبیل و عود سوخته بکوبند و بسرشند و در بن دندان مالند
خون گوشت بن دندان خشخاش کوفته با انگبین بسرشند و در وی مالند گوشت
تباه پاک کند و گوشت پاکیزه برویاند **ناخوشی دهان** اگر از معده بود اطریفل کوچک
و شراب افسنتین و ایارج فیقرا و آرد و آلو خام و پخته و ماء الاصول سود دارد
و اگر از دندان بود بمسواک و خلال پاک باید کرد **صفت معجون** که بوی دهان خوش کند
برگ مورد تر و مویز دانه بیرون کرده راست راست بکوبند و بسرشند شربتی بامداد و شبانگاه
چند جزو **درد دندان** اگر با آب سرد ساکن گردد رگ زنند و حجامت کنند و آب انار

دو بسیار

وحب

بسیار طبخ کرده و آرد و سرکه و به گلاب مضمضه کنند و چهار رگ زنند سود دارد و عاقر
قرحا بکوبند و با کافور اندر میان پنبه در دندان گیرند و اگر با آب گرم ساکن شود ایارج
فیقرا دهند با تخم حنظل و کلنار و سعتر و زرنباد در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند **سیاهی دندان** قنبیل دو درم و مازوی سوخته و سادج هندی از هر یکی دو درم
بکوبند و بپزند و به دندان در مالند **صفت سنون** بگیرند سقمونیا و زبد البحر و سفال چینی
و دانه هلیله زرد از هر یکی دو درم و عاقرقرحا و سعد و کلنار و پوست بیخ کبر و سنبل
و عود سوخته از هر یکی یک درم اشخار سه درم شکر ده درم بدان مسواک کنند **سنون دیگر**
گل سرخ و کلنار و دانه هلیله زرد و سنبل و نمک هندی و عود هندی سوخته و حب الآس
و قرنفل و جوزبویا و کبابه و کفک دریا از هر یکی جزوی و سعد و عاقرقرحا از هر یکی سه
جزو **آماس زبان را** اسپغول در دهان گیرند و لعاب اسپغول جرعه جرعه میخورند
کرانه زبان بگیرند شب و عاقرقرحا و پلپل و فودنج (?) راست راست بکوبند و بپزند
و در زبان می‌مالند و لعاب میریزند و اگر با وی حرارتی بود عنب الثعلب و اسپانار (?)
ترش و سماق و گل و قرطب (?) و مازو و نارپوست و حب الآس و گزمازو
و بپزند و بپالایند و آن آب در دهان گیرند اگر حرارت نباشد زاک و شب در
و شب یمانی سوده راست راست در دهان گیرند **خناق** اگر خون غلبه بود رگ زیر زبان

باقیفال و بر ساق حجامت کنند و اگر درد صعب بود شیر تازه با شراب بنفشه غرغره
کنند روز دویم آب کشنیز تر با آب عنب الثعلب هر کدام آب که اتفاق
افتد با می پخته و خیار شنبر در وی حل کنند و غرغره فرمایند و غرغره بروغن
گاو و کدو ریخته نافع بود و زرده خایه مرغ نیم نیم برشت با روغن بادام با اندکی کثیرا
و نشاسته نافع بود و پس از آن گزمازو و بیخ سوسن در آب بپزند و بدان
غرغره کنند و چون گشاده شود و ریم برآید با آب گرم و روغن گاو غرغره کنند
تا پاک شود و اگر از آن حقنه کرده باشند و رگ هر دو دست و رگ زیر زبان
زده باشند و بر قفا و زیر زنخ شیشه نهاده هنوز ساکن نشده باشد زهره
گاو و قثاء الحمار و عصاره قنطوریون با طبیخ و خاکستر قطایف بسرکه حل باید کرد
و طلی کرد و اگر ماده پخته شود و گشاید بگیرند مازو و گلنار و گزمازو و نار پوست
و شب یمانی راست راست (?) بپزند و در حلق دمند و سرگین سگی که استخوان خورده
باشد سرگین او سفید باشد طلی کنند و سرگین مردم و سرگین قطایف
از بیرون طلا کنند بگشاید سوس و فانید بروغن بادام طلا کنند و اگر ماده
گرم بود گشکاب دهند از گشک و عدس و انار ترش و شیرین **باب نهم**
در نزول سرفه و ذات الجنب و ضیق النفس و ذات الریه و زکام گرم را
نشان

نشان آنست که آنچه از بینی فرود آید رقیق و سوزان بود **علاج** گشکاب دهند
و عناب و سپستان در وی پخته و تخم خشخاش کوفته و پخته با جلاب بود دارو
و پس از سه روز رگ زنند و اگر بسینه فرود آید شراب زوفا و گشکاب و اگر
نزله گرده و سرفه آرد حب سعال سازند **بدین صفت** بنفشه و رب السوس و کثیرا
و نشاسته و برگ خبازی و خیار بادرنگ و آرد باقلا از هر یکی دو درم و تخم خشخاش
یکدرم و شکر نیم وزن همه بلعاب دانه آبی بسرشند و حب کنند و پیوسته در دهان
دارند و لعوق شیر نیز نافع بود **بدین صفت** بنفشه کوفته و عسل خیار شنبر و ترنگبین
با وی بسرشند و بقوام آرند **نشان زکام** هر چه فرود آید سطبر بود و دشوار آید **علاج**
ارزن گرم کرده بر سر او می نهند تا تبش بدماغ رسد و آب باز دارد و قسط
با شونیز و بالادن و با عود هندی بسوزانند و دود کنند با شراب زوفا و معجون
فقی (?) بدهند و در گشکاب انجیر بستی و مویز منقی و تخم بادیان و برسیاوشان
و بیخ سوسن بپزند و به انگبین بدهند با فندق و لعوق غاریقون و لعاب
تخم کتان نافع بود و در میان گشکاب و لعوق کرنب زود رسیده و نافع بود
صفت معجون زوفا زوفا و رب السوس و برسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا
و پلپل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجره از هر یکی

پنج درم بکوبند و بیزند و با انگبین سرشته بسرشند شربتی سه درم **معجون مقوی** مویز دانه
بیرون کرده بیست درم سنبل و زعفران و دارچینی و سپستان از هر یکی یک درم و قصب
الذریره و فقاح الاذخر و علک البطم و مقل ازرق از هر یکی پنج درم با چهل درم
انگبین مصفا بسرشند شربتی بامداد و شبانگاه یک مثقال اما مقل بآب راز
یانج حل کرده و جمله را در هم بسرشند با شراب زوفا جهة معده و جگر و سپرز
بآب گرم خورند و در نسخهای دیگر دار الشیشعان بیست درم و علک البطم چهار درم
صفت لعوق غاریقون غاریقون و رب سوس و پرسیاوشان از هر یکی هفت درم
تخم بادیان با فراسیون و زوفا خشک از هر یکی سه درم میعه تر و صمغ البطم
از هر یکی یک درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم و میعه و صمغ البطم در می پخته حل کنند
و داروها بدان بسرشند پس با انگبین سرشته شربتی یک درم **صفت لعوق کتان**
تخم کتان بریان کرده یک جزو و کندر نیم جزو و زیره و قردمانا از هر یکی ربع جزو
و با انگبین ممزوج کنند شبانگاه و بامداد شربتی یک کفچه **صفت لعوق کرنب** برگ
کرنب بپزند و بدست بمالند و بفشارند و بپالایند و نیم وزن آن عسل بر نهند
و بقوام آرند **حب سعال** که بلغم غلیظ را ببرد رب سوس و تخم کرفس و پر
سیاوشان و غافث و غاریقون از هر یکی یک درم مغز بادام تلخ پنج درم فانید هفت
درم

درم **نسخه دیگر** رب السوس و تخم کتان و بادیان و فلفل از هر یکی پنج درم فانید
هموزن همه وقت خواب و در دهان گیرند **برآمدن خون بسرفه** گل ارمنی اندر
عصاره برگ لسان الحمل میدهند و در آغاز خون رگ زنند و دو درم تخم لسان
الحمل سوده اندر عصاره برگ یا اندر عصاره بادروج بدهند و یک درم بسد [illegible] فوکوش
با درس اندر آب سرد بدهند و از اقراص طین بدهند **دیگر صفت** گل ارمنی
و گل مختوم و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر و گلنار ر استار است بکوبند
و برب آبی بسرشند **نسخه دیگر** گل ارمنی و گل مختوم از هر یکی چهار درم کهربا و حب الآس
هر یک هفت درم بآب خرفه بسرشند و بآب گل تر کنند یا بآب باران بسرشان
هر روز با یک کاب بدهند غذا حریرا از نشاسته و کرنج و یا جوزه بدهند و اگر
نزله گردد و سرفه خون آرد و حب السعال سازند بدان صفت که گفته در اول از
جهة ضیق النفس شربت زوفا و زراوند مدحرج و بیامیزند با معجون زوفا دهند
چهار دانگ و زراوند مدحرج کوفته با فانید سرشته بدهند و گاه گاه معجون که نافع
صفت آن بگیرند زراوند گرد و قردمانا و بلبل و تخم سپندان و تخم الجره
و مغز بادام تلخ از هر یکی پنج درم رب السوس و زوفا و پرسیاوشان دو درم
با انگبین بسرشند شربتی سه درم بشراب زوفا استفراغ و حب غاریقون

صفت آن غاریقون چهار دانگ و شحم حنظل دو دانگ و رب سوس نیم درم و
کثیرا نیم دانگ حب کنند و بدهند **نسخهٔ دیگر** بگیرند غاریقون و تربد از هر یک یک درم
رب سوس و ایارج فیقرا و فراسیون از هر یک دو دانگ شحم حنظل و عنزروت
و صبر از هر یکی چهار دانگ شربت سه درم **ذات الجنب و برسام** برسام دشواری دم
زدن بود و تب گرم و درد خلیده و سرفه آرد علاج رگ زدن و کشکاب دادن
با شکر و شراب بنفشه با شکر و روغن بادام بدهند **حبی که نافع بود** رب سوس
و بنفشه و تخم خطمی و نشاسته و کثیرا و تخم بادیان بکوبند و ببیزند و بلعاب
آب اسپرشند شربتی هر روز یک مثقال با شراب بنفشه با کشکاب دهند
صفت ضمادی که سوخته و ذات الجنب را بنشاند و درد را ساکن کرداند بگیرند بنفشه
خشک و بابونه و سبوس و خطمی و آرد حلبه و آرد تخم کتان و آرد جو بپزند
تا مهرا شود و باندکی باز آید و بروغن شیرخشت خیض کنند و اگر قدری پنبه کهنه
و برگ کرنب با خاکستر چوب کرنب با وی یار کنند و گرم بوده ضماد کنند با روغن
بادام و شکر استفراغ بدین مطبوخ بنفشه و لسان الثور از هر یکی پنج درم بیخ سوس
و بیخ خطمی هر یک ده درم عناب و آلو سیاه هر یک بیست عدد سپستان سی عدد
فلوس خیارشنبر بیست درم **گرفتگی آواز** هرگاه که پدید آید زود علاج باید کرد
زیراکه

زیراکه چون دیر کار برآید علاج دشوار باشد مویز دانه بیرون کرده با انجیر بسی
بکار دارند و در روغن بادام فرغار کنند و هر بامداد ازین مویز بیست دانه بخورند و
کبابه چینی پوست درمان دارد و وزن ده فانیذ نیم برشت با شکر و شیره و مسکه و سبوس
و لوزینه و جلاب و جلغوزه و تخم کتان بریان کرده کوفته با شکر و مزوره
اسفاناج و باقلا و لعوق و کرنب سود دارد **باب المقدم** اندر بیماریهای دل
خفقان گرم را نشان گرمی دل و راحت یافتن از هوای سرد و آب بود علاج
شراب سیب و شراب ریشه ترنج و شراب عنب الثعلب و قرص کافور دهند
و صندل و گلاب و کافور و آب سیب و آب انار بر سینه می نهند و اگر تب باشد
دوغ ترش باید که طباشیر و گل ارمنی و کشنیز خشک و مفرح سرد موافق بود
صفت آن بگیرند صندل سرخ و سفید از هر یک دو درم سداب معسول شش درم
مروارید سوده مغسول هشت درم آمله و اسپغول چهار درم تخم کاسنی دو درم کافور
یک درم گل مختوم یک درم بنفشه یک درم طباشیر سه درم گل سرخ پنج درم یاقوت رمانی
یک درم برگ مورد یک درم و حب الآس یک درم هلیله کابلی و سیاه هر یک یک درم نیلوفر
دو درم حجر ارمنی مغسول چهار درم کشنیز خشک دو درم بکوبند و ببیزند با شراب
سیب شربتی سه درم **خفقان سرد** رنگ روی همچو ارزیز بود و مرد کسلانی باشد و از

آب و هوای سرد رنج بینند علاج شبیه بود و دواء المسک و شراب ریباج و انوشش
دارو موافق بود و اگر رطوبت غالب بود و دهان پوسته تر بود قی باید فرمود
و پس این شربتها دادن و غذا قلیه خشک و مرغ بریان و آنچه بدین ماند و اگر
خشکی غلبه دارد و نشان آن کم خوابی و تشنگی و لاغری از دو غبار اندکی رنج باید و علاج
او همچو علاج دق باشد شیر فرمایند و آب انار شیرین با روغن بادام دهند
صفت انوشش دارو بگیرند گل سرخ شش درم و سعد پنج درم قرنفل و مصطکی
و اسارون از هر یک سه درم تربد و زرنباد و زعفران و بسباسه و قاقله و هال
و جوز بویا از هر یک دو درم بکوبند و بپزند و صد و سی درم شیر آمله اندر چهار من آب به
پزند تا دو بهره برود و بپالایند و یکمن عسل با فانید برافکنند و بقوام آرند و داروها
بدان بسرشند و بچوب بر بندند و بدان بجبانند شربت دو مثقال **صفت**
دواء المسک زرنباد و درونج از هر یک یکدرم مروارید و کهربا و ابریشم و بسد
از هر یک یکدرم بهمن سرخ و بهمن سفید و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و
جند بیدستر و رشنه از هر یک چهار دانگ زنجبیل و دار فلفل از هر یکی دو دانگ
مشک دانگی و اندر نسخه دیگر دانگی و نیم با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال
مفرح معتدل کهربا پنج درم زعفران سه درم لسان الثور و صندل سرخ و سفید از
هر یکی

هر یکی سه درم قرنجمشک پنج درم سنبل یازده درم و ابریشم پنج درم و مروارید شش
درم و آمله شش درم تخم کاسنی پنج درم و درونج یکدرم افیون سه درم گل ارمنی
دو درم و نیم ساذج هندی چهار درم طباشیر پنج درم گل سرخ ده درم برگ بادرنج
بویه پنج درم و تخم او چهار درم در شکر و انگبین و رب السوس بسرشند شربتی
دو مثقال **مفرح گرم** کهربا پنج درم آمله شش درم و لسان الثور ده درم بادرنجبویه پنج درم
تخم کاسنی و ابریشم از هر یکی پنج درم درونج دو درم گل مختوم یکدرم ساذج هندی
چهار درم زرنباد سه درم افتیمون سه درم گل سرخ ده درم عود هندی سه درم
شکر تبتی یکدرم عنبر سه درم اسطوخودوس دو درم بهمن سرخ و سفید هر یکی دو درم
حجر ارمنی مغسول یکدرم چهار درم مروارید نیم درم سندبیت درم ابریشم یازده درم
خام دو درم و سوسن آزاد دو درم و نیم اسارون و سلیخه و قاقله و جوز بویا از هر یک
دو درم و نیم بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند شربت دو درم **باب پنجاه سیم**
اندر بیماریهای سرد و معده گرم اگر تشنگی بود از شربت خنک و هوای خنک راحت یابد
معده گرم بود اما اگر معده گران بود قی فرمودن و سکنجبین و آب نیم گرم و سکنجبین
سفرجلی دادن شراب انار و ترشه ترنج و اگر ماده از قعر معده بود طبیخ فرود باید آورد
شراب هلیله زرد یا مطبوخ یا حب صبر با آب انار و شیر خشت و اطریفل کوچک موافق بود.

صفت آن بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی و آمله راست راست کوفته و بیخته بروغن بادام
چرب کرده بعسل بسرشند شربتی پنج درم نشان معدهٔ سرد آروغ ترش باشد
و زود زود آرزوی طعام کند علاج قی بچیزی قوی باید کرد و گلنگبین با اندک عود
و قرنفل و مصطکی و قند وغاریقون و زنجبیل پرورده و مینه و گوارش عود
موافق بود و روغن مصطکی مالیدن صفت آن روغن زیتون پنجاه درم مصطکی
کوفته پانزده درم هر دو را در شیشه کنند و شیشه را در آب دیگ بیاویزند و آب را
بجوشانند تا مصطکی در وی گداخته شود و بر دارند و گرم کرده در مالند صفت کمونی
که مفید بود زیرهٔ سبز فرغار کرده سه روز بریان کرده و کوفته و بیخته با سی درم
زنجبیل و برگ سداب خشک کرده و بوره نان از هر یکی ده درم با انگبین بسرشند و
در بعضی نسخها زیره صد درم بود نسخهٔ دیگر که ترش گشتن طعام در معده باز دارد و
قولنج را نافع بود زیره صد درم زنجبیل هشت درم پلپل سیاه ده درم افتیمون
سی درم بوره نان هشت درم نانخواه پانزده درم با انگبین بسرشند و اگر بجای
بوره نان نطرون باشد قولنج را نافع بود نسخهٔ دیگر تخمه و باد و بلغم سرد را زایل کند
و بر هضم یاری دهد پلپل سیاه و سفید و دار فلفل از هر یکی یک جزو و اگر خواهد که طبع
نرم آید بوره بیفزاید کنند از بورهٔ نان بوره نطرون بهتر بود صفت فنداديقون

الحمل

زنجبیل و فلفل سیاه و سنبل از هر یکی شش درم مصطکی و نانخواه از هر یکی چهار درم تخم
کرفس و بودینه دشتی از هر یکی پنج درم زیره و سلیخه و حب بلسان و عاقرقرحا از هر یکی
دو درم ساذج هندی یک درم بکوبند و ببیزند و با انگبین مصفا بسرشند بطلان شهوت
طعام را ریاضت معتدل و بر اثر آن گرمابه و فضلها که در عروق بود به تحلیل فرج کردن
شهوت باز آید و شربت سکنجبین سفرجلی موافق بود مبرود و مرطوب را مینه و گوارش
عود و بوی نان خانگی و بوی برهٔ بریان و بوی مرغ بریان و چشیدن ماهی تا شهوت پدید
آید موافق بود و اگر از امتلا بود قی فرمایند و ایارج فیقرا دهند پس فنداديقون
و کمونی معده را قوت دهد و بوی انگدان و زیره و سعتر و نانخواه سود فواق غیر امتلائی
علاج تشنج خشک و منش گشتن و قی افتادن را اگر سبب صفرا بود و تلخی دهان و تشنگی
نشان او باشد و اگر سبب رطوبت بود دهان پر آب می شود و طعم دهان خوش بود
علاج اگر ماده صفرا بود قی فرمایند پس شراب انار دانه و شراب غوره تا معده را ایارج
فیقرا و هلیلهٔ زرد و اندک سقمونیا پاک کردن و ضماد از عنبه و مسکه و گل و آب سیب و آب
آبه و برگ مورد بر فم معده نهادن و اگر ماده رطوبت باشد نخست قی فرمایند پس ایارج
فیقرا و شراب نعناع و مینه دادن سفوفی که منش گشتن و قی باز دارد بگیرند زرشک
دانه پاک کرده و سماق پاک هر یک ده درم ناردان ترش پانزده درم گل سرخ و طباشیر

از هر یکی پنج درم پوستی که بر ظاهر پسته باشد دو درم نعناع خشک دو درم و عود خام یکدرم شربتی یک
مثقال در آب انار یا آب نعناع و شکر با فراط بگیرند که وی ترش شیرین و فرفره بستان شیرین و
آمرود حسینی آب لب تشنه بر سم گلاب وهم سنگ آن گل و کافور خوشبو کرده با آن بیامیزند
و نگین یاقوت و شب یمانی در دهان گیرند تشنگی را زایل کند و دانه انگور سیاه ترش در دهان
داشتن دهان را تر دارد و اندک برف در دهان داشتن تشنگی را زایل کند و گفته اند که
با آن آب که کدو و غیره کوفته باشند و بگلاب آمیخته چنانکه وصف کرده آمد و رب شراب
انگور سفید و رقیق و معطر بیامیزند تشنگی بنشاند و اگر در معده بلغم شور باشد سود دارد
صفت حب که در دهان گیرند تشنگی بنشاند تخم کوک و تخم خیارین و تخم کدوی شیرین
از هر یکی پنج درم و نیم و تخم خرفه ده درم و کثیرا سه درم بلعاب اسبغول سرشند
و حب کنند و اگر در معده بلغم شور باشد ایارج فیقرا نافع بود و آب بادیان جرعه
جرعه خوردن او را بگدازد هیضه هرگاه تخمت افتد که هیضه خواهد بود طعام اندر معده
تباه کرده و در حال قی باید کرد و اگر قی ممکن نشود معده را گرم دارند و بروغن مصطکی
طلی کنند و قرص عود و کمونی دهند و اگر هیضه اسراف کند قلونیا رومی دهند با شراب
سیب و شراب آبه و اقراص راسن موافق بود صفت آن راسن کوفته و بیخته ده
درم قرنفل دو درم و قرفه یکدرم مصطکی و انیسون و پوست بیخ لفاح از هر یک
یکدرم

یکدرم این جمله یکی شربت بود خواب آرد و طعام گوارد نسخه دیگر بگیرند سک و قرنفل
و سعد از هر یکی ده درم مقل و مازو و نار پوست و کندر از هر یکی یکمثقال شربت یک
مثقال آماس معده را گل شکر اندر گلاب کدرخته و پالوده دهند و اگر حرارت غالب
بود غذا کشکاب دهند با آب انار و روغن آبه طلا کنند و ضماد از آب آبه و آب
مورد و گلاب و صندل و موم روغن بسازند و بر معده نهند و تراشه کدوی تر و ساق
خرفه بهم جمع کنند و بر نهند و از پس چهار روز بامداد مقدار سی درم آب کاسنی
و آب عنب الثعلب دهند جوشانیده و کفک برداشته مقدار پنج درم فلوس خیار
شنبر در وی حل کنند و پس از هفت روز آب کرفس و آب بادیان با آن بیزند
و در میان غذا کشکاب دهند با فروزه ماش مقشر و بجای جلاب دهند و قرص
نافع بود بدین صفت گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل از هر یکی چهار درم
و طباشیر پنج درم شربتی اگر آماس کهن کرده قرص بدین صفت گل سرخ شش درم
و بیخ سوسن آسمان گون و سنبل از هر یکی چهار درم اکلیل الملک و بابونه و اذخر از
هر یکی سه درم کهربا و مصطکی از هر یکی دو درم و شراب انگور سرشند شربتی دو درم
اگر آماس سخت بود بنفشه خشک ده درم سنبل شش درم مصطکی سه درم و آب
حلبه بیست درم بلعاب کتان سرشند و ضماد کنند صفت ضماد بگیرند حلبه و پوست

بسته و بنفشه و خطمی و بابونه و مصطکی از هر یکی پنج درم سنبل و سعد و قصب الذریره
از هر یکی سه درم روغن بابونه بیست درم **علاج آماس** که آماس سخت را نرم
کند بگیرند حلبه و تخم کرنب و حب بلسان و تخم کتان از هر یکی ده درم قردمانا
و ایرسا و بادام تلخ و قسط و مر و سنبل و سعد از هر یک پنج درم و مقل هفت درم
مصطکی و میعه تر و اشق از هر یک سه درم شراب بیست درم صمغها اندر شراب
حل کنند و دارو و موم روغن درو کنند و با پیه سطبر سرشند و ضماد کنند
و اگر طریق گشادن دارد نشان چنان بود که تب و درد زایل گردد و آماس بجای ماند
و هر روز دو اوقیه طبیخ انجره ده درم بلعاب حلبه و ده درم لعاب کتان سه درم
خیر ترشی درو حل بکنند و اگر صبر دو دانگ با زعفران بدهند و بجای آب
ماء العسل بدهند تا پاک **نسخه دیگر** بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یک پنج درم
گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یک دو درم با رب سیب بباید داد و بباید دانست
که معده را همچنین شکل کدوست از لیف بافته و لیفهای او از یاد است بتازی عصب گویند
و این لیفها بعضی دراز و بعضی از پهنا و بعضی بوریب نهاده است و کنارهای معده
باین لیفهاست و بیماریهای معده هیچ بدتر از آن نیست که با تنگی او نشست شود
از بهر آنکه بیماری اندر گوهر افتد و بیماری که اندر مزاج باشد بشربت موافق علاج پذیرد
با پرهیز

با پرهیز سود دارد و ما دون باشد که استفراغ ولیکن سستی که اندر گوهر او بود بدین سبب
بر غذا مشتمل نشود و اعتراض کرده وی در غایت و چنانکه باید هضم نیافته مدتی تب
از غذا بهره نیابد و فضلها ناگوارنده جمع شود و ضعف و بیماری هر روز فزاید و غذا
و تدبیر که صواب بود فایده ندهد و گاه باشد که اشتمال بر غذا یا از نقصان باشد
و از خفقان و گاه باشد که چون طعام خورده شود حرکت کند پندارد که باز خواهد
آمد بود که این نشان غایت نشان ضعف بوده باشد که نشان رطوبت بود و اندر
خم معده بود و این پس از طعام بود و دیگر یاد کرده آمد اگر طعام خورد و اگر نخورد چند داشته
باشد که علاج خواهد پذیرفت بگیرند دارچینی و زیره و زعفران مداومت کنند و اندک
غذا بکار باید داشت و شراب حفص اندک موافق بود و جوارش نافع بود پس ضماد
از کوکنار و مصطکی و افسنتین و صبر و گل و قرنفل و سنبل سعد و آب و آب مورد
نیز باید ساخت و شراب مورد و میبه و اطریفل کوچک سود دارد **باب نوزدهم**
اندر بیماریهای استسهال و استسهال صفراوی نشان زردی ثفل بود علاج هر بامداد سکنکاب
و حب الآس ده درم کوفته و ده درم تخم خشخاش نرم کوفته در وی بپخته نافع بود
قرص طباشیر نیز سود دارد **صفت** بگیرند طباشیر و گل ارمنی از هر یک دو درم و تخم
خرفه بریان کرده و تخم کاسنی سه درم و نشاسته بریان کرده دو درم کافور و زعفران

از هر یک و اثنا تخم خشخاش یکدرم مغز تخم خیار دو درم شربتی دو درم با آب آبه
و قرص کافور نافع بود دیگر بگیرند زرشک پاک کرده ده درم گل سرخ شش درم طباشیر
چهار درم تخم حماض بریان کرده هفت درم کهربا چهار درم حب الآس شش درم
و نشاسته بلوط پنج درم ربّ سیب و ربّ عبیرا از هر یک ده درم زعفران پنج درم
قرنفل چهار درم نیلوفر چهار درم شراب ترشه ترنج لب شربتی دو درم بکوزند
و کوارش سماق نیک بود بدین صفت سماق پاک کرده ده درم ربّ حو ربّ
سیب و کعک بغدادی و فرنوت شامی و طباشیر از هر یک یکدرم سوف و حب رمان
سود دارد صفت آن ناردان بریان کرده و کوفته و بیخته صد درم کشنیز خشک
یکشبانروز در سرکه آمیخته خشک و بریان کرده پنجاه درم سماق پاک کرده و گلنار
از هر یک پانزده درم و کزمازو فرنوت سنبلی از هر یک ده درم شربتی دو درم با آب
سماق و ناردان و طفیل از عدس پوست کنده دو بار پاره بار چون نیره
باشند و آب از وی ریخته دیگر باره اورا نازه با آب غوره با ترشی ترنج و سماق
خشک کرده و با مغز بادام بریان کرده بدهند نافع بود اسهال بلغم رانشان
آنست که آنچه آید بلغم بود بگیرند قسط و مرمکی و قرص و جند بیدستر و افیون
راست راست جمع کنند چون بلبل شربتی هفت حب کرده کرد در بعضی نسخها بجای
عرفه

عرفه تخم کرفس کنند صفت دیگر افیون و سنبل دوس و کندر و مرو زعفران
راست راست جمع کنند چون نخود شربتی دو درم و حب آس رشاد بریان کرده و کوفته
دو درم در آب سرد نافع بود و بگویند آزموده است اسهال بلغمی را زیان دارد
و غذا گنجشک بریان کرده و گوشت تذرو و کبک و آهو و مانند آن و اگر ماده
صفراوی بود و بلغمی بادی بود تخم لسان الحمل دو درم و افیسون یکدرم
گلنار دو درم و دم الاخوین یکدرم اندر آب باد و بان بدهند یا اندر شراب
حصف که دهان معده فراهم کشد نسخه دیگر بگیرند تخم خشخاش و کندر
راست راست بکوبند و بسرشند شربتی سه درم اسهال نو و کهن باز دارد
و غذا گنجشک و تذرو و کبک و ناردان مطنجه کرده بهم دهند و اگر ماده
از نیمه تن و معده در روده می آید زرده خایه مرغ نیم برشت و ترشی سماق
و ترشی غوره خشک با اندک مازو و حب الآس و گلنار و انار کوفته و بیخته
در وی کنند و بخورند باد [illegible] باز دارد و کشنی خاصه دشتی را بپزند و با سرکه زنند
همین منفعت کند و برنج اورا بپزند و آب او را دو کرت یا سه کرت بریزند
خورند و اقل کنند نافع بود و اگر اسهال دماغی بود نشان آن بود که از خواب
که برخیزد چند مجلس با دم برانگیزد و ساکن تر شود علاج آن تدبیر باز داشتن

زله باید کرد و اگر ماده گرم بود شراب خشخاش دهند بگیرند عدس و گل
سرخ و حب الآس و کشنیز خشک با تر و بیخ سوسن بجوشانند و بدان
غرغره کنند و هرگاه که از خواب برخیزد قی فرمایند اگر ماده بلغمی بود تشنگی
صبر باید کرد و سر به خرقه درشت مالیدن و بصابون شستن و ماء العسل
دادن اندر و کبابه و زعفران بپخته و بمشک قوت دهند و غرغره کنند
و محمودی کرده طلی و مویزه زفت و از خردل و فرفیون و جندبیدستر و
و زهره گاو که بسرکه بیامیزند و طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بعصاره
چغندر و نمک بشویند نافع بود سبب اسهال نرم شدن روده و معده باشد
که عادت دار المعده گویند قی فرمایند و ایارج فیقرا دهند و گوارش خوزی دهند
بدین صفت دانه مویز در سرکه آغازند و از سرکه بیرون کنند و بریان کنند
و بکوبند نرم بیست درم حب الآس بریان پنج درم خرنوب نبطی و کلنار
و گلنار و نانخواه **نسخه دیگر** بگیرند حب الآس نیم من دانه مویز نیم من خرنوب
نبطی و گلنار و کندر و گلنار و از هر یکی ده درم و نانخواه دوازده درم شربت
سه درم تا پنج درم **نسخه دیگر** بگیرند هلیله سیاه بروغن گاو بریان کرده ده درم
و تخم سپندان بریان کرده پنج درم نانخواه و سعتر و خبث الحدید از هر یکی ده درم

بانگبین

بانگبین بسرشند **مسیح** اسهال خونی هرگاه که سحج را ابتدا باشد چهار درم صمغ عربی
در آب حل کنند چنانکه قوام گیرد و بانگبین با هلیله دهند لعلاج دیگر حب نبید
بزر لسان الحمل بریان کرده با روغن آن حب کرده با رب آبه نافع بود و اندر
اسهال خونی قرص کهربا نافع بود **بدین صفت** بگیرند کهربا بیست درم طباشیر
و گل ارمنی و ریوند چینی ده درم دم الاخوین و کثیرا و نشاسته بریان کرده و
حب الآس و صمغ از هر یکی ده درم شربتی سه درم بر شراب آبه **اسهال**
کبدی قرص ریوند نافع بود **صفت آن** ریوند چینی و زرشک پاک کرده و تخم کاسنی
راسن راست بکوبند و بیزند و بعصاره و برگ لسان الحمل بسرشند شربت دو درم
نسخه دیگر ریوند چینی و گلنار و کهربا و گل ارمنی راسن راست **صفت حبی**
که اسهال خونی باز دارد بگیرند مازو و افیون و گرمازو راسن راست با صمغ
بسرشند و حب سازند شربتی دو دانگ و اگر سبب ریش روده باشد یا از
شریان بود که از اندرون معده و روده ها برآید علامتش آروغ بسیار باشد
نفس صغیر و بوی دهان ناخوش باشد و شاید که غشی افتد علامت آنچه
روده ها بود جایگاه قرحه و بیزه بوقت گذشتن ثقل درد کند و پوست
پاره ها در ثقل فرود آید و آنچه تنگتر بود با ثقل آمیخته تر بود که از روده بالاتر

بود آنرا امعاء الدقایق گویند و آنچه سطبرتر بود از روده فرون‌تر بود علاج و صواب
آنست که چیزی که روده و معده گران کند از غذا و از دارو آنرا نخورد و لیکن
از غذا قوت غذا دهند چون ماء اللحم و زرده خایه نیم برشت و داروها فرغار کنند
و بپالایند و اندک اندک دهند یا بفرمایند مزیدن اما ریش بزرگ را که خون
و ریم آمدن بود نخست جایگاه ریش باید شست آنچنان که پاک شود و بعد از آن
ماء العسل و جلاب دهند و ایارج فیقرا درین باب نافع بود و داروها اندر
اصلاح ریش روده خاصیت عجب باشد اگر عصاره لسان العصافیر دهند نافع
بود و اندر شراب چکانند و خداوند بواسیر را دو درم تخم گندنا با دو درم
حب الآس نافع بود اما من بیماری دیدم که او را مدت مدید بیماری روده خون
بود و از خود نومید گشته بود بفرمود تا کنک و گندنا و اهموزن و کرنج پاک کرده
و حب الآس نیم کوفته از هر یکی ده درم و بکمیخ آب آبی یا آب سیب و سماق
آب یا جه تره جوشانیده پس استاره باز آوردند و از آن کنکاب اندک
اندک دادند و چیزی دیگر ندادند زود منفعت یافت و روی با قبال آورد و صحت
یافت **اسهال سوداوی** نشان منفعت غذا بود است **علاج** رگ اسلیم زنند از
دست چپ بگیرند ناردان بریان کرده یکدرم کهربا دو درم شاه اسفرم ناکوفته
و بریان کرده دو درم شربتی سه درم با شراب مورد و با کباب جگر بدهند و اگر
سبب

سبب زحیر بود که نشستن با ده گرم مقعد را بسوزاند چنانچه گویی در آتش است
علاج اندر روغن گل و اسپغول با روغن گل و با روغن بادام بکوشانند و بدهند
و زرده خایه مرغ با روغن بیامیزند و صمغ و اسفیداج و مرداسنگ مغسول در وی
بسرشند و طلا کنند و شیاف نهند و کندر و زعفران و حضض و صمغ از هر
یک جزوی و افیون ربع و اگر سبب سردی بود از آب راحت یابد **علاج**
دو درم حب الآس بریان کرده و ناکوفته در آب گرم بدهند و برازن
و خشت گرم و گرمابه گرم نشستن سود دارد و مغز جوز بریان کرده سه درم
و نانخواه سه درم و کندر نیم درم بکوبند و با آب گرم بدهند بسیار باشد که
در روده وی ثفلی گرد شود و رطوبتی چون عصاره فرود همی آید و گمان افتد
که زحیر است در آن حال معجون خیارشنبر موافق بود و باشد که سبب زحیر
بود و آماسی گرم بود و نشان سرد آن باشد که آب سرد چون بدو رسد راحت
یابد علاج رگ باسلیق باید زد و ضماد از عدس مقشر گل سرخ اندر آب عنب
الثعلب جوشانیده و روغن گل و اسپغول با آن بیامیزند و باشد که آماس
سرد بود و برگ کرنب پخته با پیه گاو و با زرده خایه مرغ بیامیزند و ضماد کنند **پیچیدن**
ناف حب راحت الافاویه دهند بدین صفت **صفت آن** بگیرند زنجبیل و مصطکی

وقرنفل و دار فلفل چینی و نارمشک از هر یک یک جزو و سقمونیا کوبند و بیزند
و حب کنند چون نخود و یک حب مجلسی فرو دارد و نیم مثقال قولنج بگشاید
و پیچش ناف حل کند نافع بود **باب پنجم** در انواع قولنج آن از خلط سرد بود
و درین علت مقعد سرد و گران بود و بادها خیزد که گوی روده را بجوالدوز سوراخ
کنند نخست حقنهٔ تیز کنند و شیاف نهند پس حب سکبینج دهند **صفت آن**
بگیرند سکبینج و زنجبیل و مصطکی نیم دانگ سقمونیا سه درم سکبینج را در آب سداب
حل کنند و تخم حنظل و سقمونیا بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم و اگر
منفعت نه آید حب افاویه یا معجون الراحت **صفت آن** بگیرند مصطکی و قرنفل
و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و جوزبوا از هر یکی دو درم و سقمونیا یک درم بکوبند
و بیزند و در جلاب غلیظ که از آب آبی و شکر پخته باشند بسرشند شربت دو درم
و تا نخست بحقنه و شیاف بگشایند مسهل نشاید داد پس از آنکه قولنج گشاده
شود دیگ پخته ماء الاصول باید داد با روغن بیدانجیر یا با روغن بادام تلخ
پیش از آنکه ماء الاصول دهند ایارج فیقرا عسلی و درون صواب بود **صفت**
دیگر بگیرند تخم حنظل ده جزو و سقمونیا یک جزو و مصطکی نیم جزو با آب حل کرده حب
کنند شربت نیم درم و اگر درد صعب کرده فلونیای رومی دهند پس علاج
قولنج کنند و از آنجا که ضرورت باشد بگیرند تربد بچه درم سرگین سفید چهار درم
تخم

تخم کرفس و انیسون از هر یکی سه درم در آب گرم و معجون ترباشته در بگشایند
صفت آن بگیرند فلفل و دار فلفل و قرفه و قرنفل و زنجبیل و ساذج هندی یک
مقشر و آمله از هر یک یک مثقال تخم کرفس و زعفران و مصطکی از هر یکی نیم مثقال
سقمونیا ده مثقال با انگبین بسرشند شربتی دو درم تا سه درم **صفت معجونی**
که باد و ریح و قولنج را که از باد بود بگشاید بیرزد سپند صد درم کوفته و بیخته با سیصد
درم انگبین بسرشند شربت یک درم **صفت فلونیای رومی** پلپل سفید و تخم بنج که
بتازی بذر البنج گویند از هر یک هشت مثقال و افیون ده مثقال و زعفران پنج مثقال
و فرفیون و سنبل و عاقرقرحا از هر یک یک مثقال با انگبین مصفا بسرشند شربت
دو دانگ در آب گرم قولنج بگشاید **قولنج یابس** که از خشکی بود نشان آنست که
نخست طبع باز گرفته می شود پس درد پدید آید علاج حقنهٔ گرم کنند و غذا اسکه
و شکر دهند و تخم کتان و حب الرشاد بجوشانند و لعاب آن بگیرند و بیست
درم از لعاب و ده درم از روغن شیرخشت در وی کنند و هر روز دو کرت ازین شربت
دهند **ایلاوس** نوعی از قولنج است نشان آنست که بیمار قی کند و باشد که
ثفل باقی بر آید علاج سخت مشکل بود و اگر سبب قولنج آماس نبود اول چرب
گرم دهند و بگیرند سیماب زنده ده درم یا ده مثقال بشویند و بیمار را چرب

دهند تا بیاشامد و سیماب زنده با دو دهند تا فرو برد که شکم او را بگشاید خاصیت
سیماب آنست که بلغزد و بگذرد و در وقت گذشتن روده ها را راست کند و راه
بگشاید و اگر معجون الراحت و حب الافاویه بکار برآید غنیمت است **صفت مری**
که قولنج را و باد گرفتن کمرگاه را بگشاید بگیرند بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطراسالیون
و زنجبیل و فلفل سفید و برگ سداب از هر یکی ده درم و فودنج در سرکه تر کنند
یک شبانه روز و جدا بکوبند و دیگر داروی دیگر کوفته و بیخته جمع کنند و با انگبین بسرشند
شربت سه درم تا چهار درم **صفت سفرجلی** که قولنج بگشاید و منش گشتن باز
دارد بگیرند آبی پاک کرده و دانه کرده نیم منی و انگبین مصفا یک منی اندر خل الخمر
یا در شراب انگوری بپزند و از وی بر دارند و بنهند تا تری از وی جدا شود پس
در هاون چوبین بکوبند و با انگبین بیامیزند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یکی
چهار درم و دارچینی دو درم سنبل و قاقله و زعفران از هر یکی سه درم مصطکی پنج درم
سقمونیا یک درم بکوبند و بپزند و آب بجمله بسرشند شربت چهار درم **سفرجلی تابستانی**
که محروران را شاید بگیرند سقمونیا دو درم و مغز تخم خیار و مغز کدوی شیرین هر یکی
پنج درم گل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درم و نیم ترنگبین پاک کرده پنجاه درم
عصاره ترنگبین که در خته بقوام آورده داروها بدان بسرشند شربتی ده درم

قولنج

قولنج که از آماس روده بود این نوع قولنج است که با تب و سوزش بود علاج
نخست رگ باسلیق و اندک اندک خون بیرون کنند چند کرت پس اگر
صافی بس آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب انار دهند
خیارشنبر در وی حل کرده و روغن بادام بر چکانند و حقنه نرم کنند خاصه
کشکاب با روغن بابونه بر شکم ضماد کنند بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب
و برگ کاکنج و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و روغن بنفشه بر نهند و کشکاب
با روغن بادام بدهند یا بگیرند آب عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده
چهل درم و خیارشنبر ده درم و قدری سقمونیا در وی حل کرده بدهند و در غذا
اسفیون و آلو بخارا و فرمای اسفندی در فعل کنند با روغن بادام **قولنج دودی**
سبب آن کرمها بود و در روده و از ثقل کرمان را نشان آنست که خداوند
علت را آرزو باشد و قوت ضعیف باشد و زود گرسنه شود و بیطاقت
گردد از بهر آنکه غذا را کرمان بخورند و در روده او را مزیدن و گزیدن گیرند از بهر آنست
که پیچش و درد ناف و منش گشتن پدید آید علاج بگیرند ترمس و برنگ
کابلی مقشر و قنبیل و شیح ارمنی و قسط از هر یکی پنج درم تربد پانزده درم شربت
پنج درم اندر شیر تازه در حال گرسنگی دهند و بگیرند برنگ کابلی مقشر

هفت درم بکوبند و ببرشته جمله یک شربت بود و در خواب بخورد و بخسبد
و بامداد استفراغ کند و شب دیگر ایارج فیقرای علی خورد تا روده از ثقل
پاک کرده و اگر زود زود پدید آید پس از استفراغ یکهفته بامداد چهار درم
آب کامه بخورند ناشتا **از جهت کرم** بگیرند صبر و زهره گاو و پودنه راست راست
بیامیزند و پنبه بدان آلوده کنند و بخویشتن بر گیرند و طفل را برگ شفتالو نرم
کوفته بر شکم و ناف طلا کنند **صفت اطریفل** جهت خداوند حب القرع
بگیرند برنگ کابلی مقشر ده درم ترید و حب النیل و قسط از هر یکی پنج درم قنبیل
و ترمس و افتیمون و مرو شیح ارمنی و افتیمون رومی و نمک هندی و فودنج
سفید و شحم حنظل و سعد و راسن و برنگ و سرخس از هر یک سه درم
و نیم بکوبند و ببیزند و با سکنجبین مصفی بسرشند شربت چهار درم و بدانند که
افتیمون رومی و انیسون و نعناع و شونیز و فودنج و پودنه جویبار خوردن
و ضماد کردن کرم و کدو دانه را هلاک کند و بیخ او را پاکیزه گرداند **باب بیست و یکم**
در بواسیر و بیرون آمدن آن بگیرند مازو نیم کوفته و نار پوست و
فوفل تب نیلی و برگ مورد در آب بپزند و در آن نشینند یا خرقه تر کرده بر
خویشتن باز نهند و گلنار و نار پوست و صدف سوخته و اقاقیا و شب یمانی

واسفیداج

واسفیداج بکوبند و ببیزند و در آن موضع طلا کنند و بخار بار بزند و ببندند
و اگر سردی غلبه بود و درون مرزنگوش زیاده کنند و بشراب قابض بپزند **شقاق**
اگر مبتلا ببینند رگ باسلیق زنند یا صافن و اگر حرارت باشد سفیده خایه مرغ
و روغن گل در هاون سرب بسایند تا سیاه شود طلی کنند و اگر حرارت
کمتر بود مغز ساق گاو با خمیری که از آرد جو بود بسایند و مرهم کنند و اگر با زرده
خمیر جو و مغز ساق برابر کنند مزاج سرد را سود دارد **خارش مقعد** اگر از کرم
خوردن نباشد مقعده ناسور بود علاج باسلیق زنند و در میان دو سرین حجامت
کنند و بمطبوخ افتیمون استفراغ کنند و مقل اندر روغن زرد آلو نرم کرده
طلی کنند بود سیر را ورگ باسلیق زنند و بمطبوخ هلیله استفراغ
کنند و حب مقل بکار دارند و هلیله پرورده نافع بود و اگر درد سخت بود
بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب کتان سرشته برو نهند و حب
مقل بکار دارند **صفت آن** هلیله کابلی و سیاه و آمله و بلیله از هر یکی یک جزو
و مقل نیم وزن جمله را به آب مقل حل کنند و دارو ها بدان بسرشند شربت
دو درم **نسخه دیگر** که طبع را نرم دارد هلیله کابلی پانزده درم مقل و سکنجبین تا آب حل
کنند شربت دو درم تا سه درم **نسخه دیگر** هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم

وکثیرا انجبره درم انجبر سی درم بپزند چنانکه آب رنگ او گیرد ومقل وکثیرا در و حل کنند
وهلیله بدان بسرشند وحب کنند شربت دو درم **نسخه دیگر** خون رفتن را باز
دارد هلیله بریان کرده وروغن گاو سی درم کهربا سی درم مقل چهل وپنج درم
بآب حل کنند و داروها بدان بسرشند هر بامداد شربت دو درم وروغن گل
مالیدن سود دارد **صفت آن** بگیرند روغن زردالو ده درم صمغ تر یکدرم مقل ده
درم در روغن حل کنند وبکار دارند **باد ناسور** باد غلیظ بود از نزاف که گاه
در پهلوها وکتف برآید وگاهی اسهال خون آرد وگاهی قولنج آرد و درد بیفزاید
وخداوند این بادها را وقت برخواستن ونشستن از بنده گاه وزانو وغیر آن
آواز آید **حب نافع** هلیله وآمله وشیطرج هندی وعاقرقرحا ونوشادر وبلیل وتخم
گندنا ومقل راست راست ومقل بآب موز حل کنند و داروها بدان بسرشند
وحب کنند شربت سه درم **باب بیست و دویم** در بیماریهای جگر گرم را رگ
باسلیق زنند وآب تخم خرفه دهند باسکنجبین وآب کسنی وآب عنب
الثعلب وخیارشنبر اندرو حل کرده نرم کنند واگر طبع نرم بود قرص طباشیر
وگل ارمنی ورب بلوط وبذر الحماض وزرشک پاک کرده گل سرخ وصمغ بریان
کرده وسرطان بریان کرده راست راست بکوبند وبیزند وقرص کنند شربت
سه درم

سه درم رب آبا وضماد از صندل وگل وتراشه کدوی تر وبرگ مورد وزنگی مصطکی
ودرمنی وآب عنب الثعلب وآب کوک سازند **جگر سرد** زبان سفید ورنگ
رصاصی وبول غلیظ واشتها باشد ولیکن دیر گوارد علاج ماء الاصول دهند
باروغن فستق وروغن بادام تلخ دو دو دانگ جگر بز خشک کرده وکوفته دو دانگ
ریوند چینی با مقدار شکر موافق بود سه روز پیوسته دهند واگر سه شب وقت
واما ناشتا بزرگ دهند صواب بود وضمادی ازین نوع سازند مصطکی وصبر
وافسنتین از هر یک دو درم عود خام ومشک وسنبل از هر یک درم زعفران یکدرم
باموم وروغن یاسمین بسرشند وبرنهند وقرص ریوند نافع بود **صفت آن** بگیرند
ریوند هفت درم واگر مغسول بود چهار درم تخم کرفس وانیسون وعاقرقرحا
از هر یک سه درم بپزند وبسکنجبین بسرشند واقراص کنند شربتی یک مثقال
باگل شکر بدهند واین قرص اندر تبها وبیماریهای بلغمی سود دارد وکسی را که
زحمت رسیده باشد سود دارد **معجون امرودسیا** جگر وسپرز را سود دارد ودر
تبهای استسقا هم سود دارد وسده بگشاید وسنگ گرده ومثانه بریزاند
زیره کرمانی وعود بلسان وسلیخه وقردمانا وتخم کرفس وفقاح الاذخر یکی
یکدرم دار فلفل وقسط وفلفل سفید از هر یک نیم درم مرصافی دو درم حب الغار

دو جزو زعفران دو درم با انگبین بسرشند شربتی بعد قی اندر آب گرم دهند صفت
اتاناسیای بزرگ بیماری جگر و سپرز را که از بلغم بود سود دارد و بادهای غلیظ را
که از بلغم بود و تنگی نفس و قی و نفث و خون را و اعراف حیض را باز دارد
و درد گرده و مثانه را زایل کند و در جمله بیماریها این معجون منفعت دارد و
این معجون را فلونیا نیز گویند صفت آن بگیرند مرو زعفران و افیون و چند
بیدستر و بزرالبنج و قسط و قردمانا و تخم خشخاش و سنبل و غافث و سیرتر
و جگر گرگ خشک کرده راست راست با انگبین بسرشند از پس شش ماه بکار
دارند شربتی از نیم درم تا یکدرم در آب انار یا در آب سیب بدهند باب بیست و سیم
اندر بیماریهای سپرز سپرز گرم را رگ باسلیق زنند یا اسیلم از سوی چپ و آب
کسنی با آب بادیان تر آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب کرفس آمیخته
و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک یک مثقال حب کنند و بدهند و دو درم غاریقون
با بیست درم سکنجبین نافع بود و برگ بید در سایه خشک کرده هر بامداد یکدرم
با دو درم شکر بدهند و اگر قدح از چوب گز بسازند و طعام در آن بخورند بنجبر علت
زایل شود و سبوس بسرکه بجوشانند و نمدی باندازه آن موضع راست طلی کنند و بدان
سرکه تر کرده برون نهند و ببندند نافع بود سپرز سرد را ماء الاصول دهند با روغن بادام
تلخ

تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه در آن گداخته و افیون و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین
بسرشند مقدار پنج درم طلی کنند و اشق بسرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته و برگ
سداب خشک کرده راست راست بسرشند و ضماد کنند و انجیر بسرکه پخته و فودنج کوفته
و پوست بیخ کبر کوفته بهم بسرشند ضماد کنند که نافع است و سکنجبین بزوری که یاد کرده
آمد نافع است باب بیست و چهارم اندر یرقان زرد و اندرین علت سفیدی چشم و
همه تن زرد بود و کفک بول هم رنگ بول دارد و نخست رگ باسلیق باید زد و از
راست و طبخ فرمان اسپند و تخم کشوث و تخم کسنی و غافث و غاریقون
درو پخته اسقوراغ باید کرد یا بخیار شنبر اندر آب کسنی بدهند یا بماء الجبن و شد
و هر بامداد سکنجبین بزوری دهند و پس از سکنجبین بچهار ساعت کشکاب
بروغن بادام دهند و تخم بادیان و تخم کرفس اندرو پخته و اگر تب
تخم خرفه و سکنجبین ساده دهند و آب کسنی و آب انار شیرین بسیار
موافق بود و اگر اندر آب زن نشانند و اسم اندر آب بیست درم آب ترب
و ده درم شراب ریکانی و نیم درم بوره در وی حل کرده بدهند زردی از وی برود
خاصه اگر در آب بول کنند و یک استار برگ چغندر خشک کرده کوفته و بیخته
اندر جلاب بدهند و ماء العسل نیز نافع بود و زردی فرود آرد و یکدرم روناس

کوفتهٔ بازروه خایهٔ مرغ نیم برشت همین منفعت کند و پر سیاوشان با مطبوخ افتیمون
همین فایده دهد **باب بیست و پنجم** در یرقان سیاه یرقان سیاه را رگ باسلیق
باید زد و یا اسلیم از دست چپ و باستفراغ مشغول شد و ماء الجبن و غیر آن در جمیع
در یرقان زرد یاد کرده آمد درین باب نافع و اگر رنگ از سیاه و زرد مرکب بود و
رگ از هر دو دست زنند **باب بیست و ششم** اندر انواع الاستسقی اما استسقی
سه نوع است طبلی و زقی و لحمی اما نشان طبلی آنست که ناف بیرون آید
و شکم گران نباشد و اگر دست بروی زنند آواز طبلی دهد و نشان زقی آنست
که شکم گران باشد و اگر دست بروی زنند همچو مشک پر آب باشد و نشان لحمی
آنست که اندر همه اندامها سپید شود و چون انگشت بروی نهند در وی نشیند و دیر ماند
همچنان بماند پس بجای خود رود و رنگ او چون رنگ زندگان نباشد و اندرین نیز
وقتها طبع نرم باشد علاج شکم گرم باید داشت و سپوس گرم و نمک گرم
و سمور و روباه پوشیدن و ماء الاصول با قند اریقون خوردن و هر بامداد قرص
زیره و کندر خاییدن و غذا نخود آب با روغن جوز و سعتر و زیره خوردن سود دارد
در زقی بهترین علاج گرسنگی و تشنگی است و هر روز یا هر سه روز قی فرمودن و هر
بامداد ریاضت معتدل کردن و در گرمابهٔ خشک عرق آوردن و در ریگ گرم نشاندن

چنانکه

چنانکه سر او در آفتاب بود و آب معدن زاک و معدن گوگرد سود دارد و به غاریقون
استفراغ کردن **صفت آن** غاریقون یکدرم شکر طبرزد ده درم هر بامداد یکدرم
بدهند و اگر اسهال اسراف کند باز گیرند شیر شتر عربی و بول او سود دارد و غذا
نان ربانی و در خمیر او تخم بادیان و تخم کرفس و نانخواه سرشته و نخود
آب و ترب خام دهند چندانکه خورده بود و اگر از گوشت نرم و کبک و کنجشک
بریان و مانند آن خورد روا بود و اگر از آب صبوری تواند کردن نخود آب دهند
چنانکه در اول کتاب یاد کرده آمد با قدری شراب دهند **استسقی لحمی را** ریاضت
فرمایند و معده را با ایارج فیقرا پاک کردن شد و در آب دریا و معدنها نشاندن
صفت کلانچه بگیرند برگ مازریون مدبر و هلیلهٔ زرد و غاریقون از هر یک پنج درم
عصارهٔ افتیمون سه درم بیخ سوسن آسمان گون و گل سرخ و کشنی و تخم
خیار بادرنگ پاک کرده و رب السوس از هر یک ده درم بکوبند و بیزند و فلوس
خیار شنبر و فانیذ و ترنجبین از هر یک پانزده درم هر سه را بگدازند و بیزند تا قوام
گیرد و داروها بدان سرشته شربتی دو درم تا چهار درم **باب بیست و هفتم** اندر
بیماریهای گرده و نشانه اما آماس گرم گرده آنست که با تب است و با تشنگی و گرانی
اندر جایگاه گرده زبان سیاه باشد علاج رگ باسلیق زنند و کشکاب دهند

باروغن بادام وشکر از آب بسیار خوردن باز دارد و خیار شنبر اندر آب کاسنی
شیرین سازند وخیار شنبر که استاد و بجا، الجبن استفراغ فرمایند **اماس سرد**
اندرو ورد کرده نباشد لیکن کسلانی وگرانی زیادت باشد **علاج بر اصل** قی
فرمایند بشراب الجبن وکلنکبین وحقنه ساختن از برگ کرنب وچقندر و
برگ خطمی وسبوس واکلیل وپرسیاوشان وتخم خیار وخرفه وروغن
شیره ضماد سازند از تخم کتان وحلبه وخطمی وشبت وبابونه وانجیر و
وعلک البطم واز پیه بط ومرغ خانگی ومغز ساق گاو بگدازند واندکی
مقل اندرو کنند وبر شکم نهند وطلی کنند وسبوس آب گندم با عسل وروغن
بادام بدهند **سوزش آب تاختن با خون** اگر آغاز علت از گرده بود خون
با بول آمیخته بود وباشد که فسرده وپاره پاره بود وگاه بود که الم اندر میان
پشت باشد وبجای کتف برآید وگاه باشد که بر زانو فرود آید واگر از مثانه
بود وخون تنک بود وسوزش اندر مثانه بود **علاج** نخست رگ باسلیق زنند
وکشکاب وشراب بنفشه وشراب کاکنج مجرب **صفت آن** بگیرند تخم
خیار مقشر ده درم گل ارمنی وصمغ عربی وکندر ودم الاخوین از هر یکی دو درم
وخشخاش ومغز بادام شیرین ورب السوس ونشاسته از هر یکی دو درم
وافیون

وافیون یک درم کاکنج خشک نیم [illegible] عود تخم کرفس دو درم شربتی سه درم با شراب بنفشه
قرص کهربا که بول خون [illegible] ودر استسقا و بسیار آمدن خون حیض وبواسیر را باز
دارد بگیرند کهربا وبسد ومروارید وصدف سوخته وسادج عدسی مغسول از هر یکی
سه درم گل سرخ وتخم خرفه وکشنیز خشک وسماق ونشاسته بریان کرده و
صمغ بریان کرده وگلنار از هر یکی دو درم بکوبند وبیزند وبه آب لسان الحمل
سرشته وقرص کنند شربتی دو درم با شراب مورد وبا آب خرفه وتخم خیار
با شیر خر سفید ریش مثانه را پاک کند اگر [illegible] ریش مثانه را طبیخ
کرفس وبیخ بادیان واذخر پاک کرده دهند با ماء العسل دهند وغذا کبک
وتذرو ودراج وبابچه تره ومانند آن **سلسل البول** این علتی است که بول بی خواست
مردم از مردم جدا شود **علاج** قی کردن ودر آب گوگرد نشستن وروغن فرفیون
مالیدن سود دارد وبرگ سداب بکوبند ودر آب بپزند وبچالند وآب
در [illegible] وروغن زیتون بر وی ریزند وبجوشانند تا آب بسوزد وروغن
بماند بگیرند جندبیدستر سه درم فرفیون وسعد وقسط وفلفل از هر یکی دو درم
نیم جمله را در پنجاه درم این روغن کنند وگرم کنند ودر داروها وگرداگرد او
بمالند واگر دو دانگ مشک تبتی در وی زیاده کنند بسیار نافع بود ومعجون مالک البول

سود دارد **صفت آن** بگیرند کندر وحب الآس ومغز نخلب وسورنجان وسعد و
قرفه ودج وآس را استارات کوفته وبیخته بمی بسرشند شربتی بامداد و
شبانگاه سه درم **صفت معجون در قرابسلیبول نافع بود** بگیرند فرفیون و
افیون وجند بیدستر وسنبل ودارچینی وزنجبیل ودار فلفل وزعفران از هر یکی
چهار درم بزر البنج دو درم روغن بلسان وروغن بادام تلخ کوهی از هر یکی سه درم
افیون وزعفران بشراب حل کنند وبا عسل بیامیزند وداروها بدان بسرشند
وشربت یکدرم تا یک مثقال با کرفس ویا با آب گرم یا بروغن سداب در
چکانند وطبیخ حنظل وطبیخ قنطوریون وزیره وسنبل جمله را بجوشانند وجند
بیدستر در وی کرده نافع بود **دشوار بیرون آمدن بول** ویا باز رفتن اگر
سبب ورم گرم بود در حال رگ باسلیق زنند ودر آب نیم گرم نشانند و
روغن گل در مالند وبول بقثا یا طین بیرون کنند واگر حرارت زیاد باشد
شراب عنب الثعلب دهند وآب خربزه پخته گرم عمل نمایند واستفراغ
فرمایند **اگر سبب خون فسرده بود** بگیرند شب یمانی ودر سرکه نهند یکشبانه روز
بپالایند واز آن سرکه سکنجبین سازند وداروهای سنگ مثانه در وی کنند از
خون فسرده ریگ پاک کند شربت دو درم تا سه درم با جلاب یا ماء العسل بدهند
واگر

واگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ واگر سبب ضعیفی
قوت مثانه بود در آب کوکردی نشانند وبوره ارمنی در آب حل کرده ونمک آب تلخ
وزهره بز وزهره گاو در چکانند ومعجون جلغوزه دهند **صفت آن** مورد و
ریوند چینی وحب بلسان واذخر وافیمون وسنبل وسلیخه ودارچینی واسارون
وفطراسالیون وکمافیطوس از هر یکی یکدرم ونعناع خشک نیمدرم جلغوزه صد درم
انگبین سه وزن همه درهم بسرشند شربت سه درم در آب گرم بدهند **ذیابیطس**
این علتیست که تشنگی آرد وآب آنقدر که خورده باشد در حال بیرون آید **علاج**
اگر قوت قوی باشد شراب بنفشه وآب تخم خرفه وشراب نیلوفر وکشکاب با روغن
بادام وگل وآب انار ترش واندکی شکر وقرص طباشیر نافع بود **علاج دیگر** آب
انار ترش وطباشیر سوده نافع بود وسکنجبین وروغن بادام بوقت خواب دهند
وخون بتفاریق بگیرند وچون دارو کمتر شود دلیل پخته شدن خلط بود بفلوس خیار
شنبر وروغن بادام استفراغ کنند با اندکی ریوند چینی سرباز کرده **صفت قرص**
طباشیر ده درم تخم خرفه وکدو از هر یک ده درم وکشنیز خشک سه درم در سرکه تر
کرده پس خشک کرده بریان کرده پنج درم گل سرخ پنجدرم گلنار دو درم کافور نیم درم
شربت سه درم در آب انار ترش وگلاب بدهند ضماد کنند از پوست جو وروغن گل

بقلة الحمقا تر کرده بر نهند **تولد ریگ و سنگ که در گرده و مثانه** نشان بدید آمدن
گرانیست در گرده و مثانه و خلیدن اندر بن قضیب و تقاضاء آب تاختن زود
زود **علاج** آنچه در گرده بود زرد بود و آنچه در مثانه بود خاکستر گون بود اندر آب
زن باید نشست متواتر و کمرگاه و مثانه بر روغن سرطان و روغن گل گرم مالیدن
و هر بامداد ده آب که از ترب کوفته بفشارند و نیم وزن وی روغن بادام با وی
یار کنند بدهند این علاج قویست و پاک کننده و هر بامداد نیم مثقال حب البلسان
و یک مثقال حلتیت هندی با سه مثقال تخم خرفه پاک کرده بدهند زود پاک
شود و هریسه و سر بریان پاچه و گوشت گاو و از لبنیات خاصه پنیر و خایه مرغ و از
کلیچه پرهیز باید کرد و معجون عقرب نافع بود **صفت آن** بگیرند عقرب سوخته چنانکه
رسمست سه درم و نیم خیطیا نای رومی یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم و نیم پلپل و دار
پلپل از هر یکی دو درم و نیم کاکنج پنج درم چینه سپید ستر چهار درم همه را با انگبین سرشند
و پس از شش ماه بکار دارند شربتی نیم دانگ تا دو دانگ اندر آب کرفس و آب
تخم خار و اگر شیر تنها در گرمابه یا در آب زن دهند اثر زود ترکند و یک مثقال و نیم
مغز بادام تلخ در یک اوقیه حب بجیخته نافع بود و روغن کژدم مالیدن سود دارد **صفت آن**
زراوند و خیطیانا و سعد و پوست بیخ رازیانه از هر یک یکدرم یک اوقیه اندر

صد و سی

صد و سی درم روغن بادام تلخ کنند و در آب نهند و ده درم کژدم زنده بگیرند و درون
کنند و دو هفته در آفتاب نهند و پس در مالند و اگر روغن عقربان نباشد زیتون
روغن با آب بوی یار کنند منفعت او قوی تر بود **صفت سفوف** که خداوند مزاج سرد را
سود دارد و تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و سعد و تخم کرفس و تخم ترب
و مغز بادام تلخ راست راست بکوبند و بیزند شربت یکدرم اندر طبیخ پرسیاوشان دهند
جرب مثانه دلیل آنست که بول گنده بود و پوست مثانه خارد **علاج بر اصل** شیر تازه
آش مبون و اسفیدباها و چرب و شوربای مرغ فربه خورند بگیرند تخم خربزه و تخم
کدوی شیرین و تخم خرفه و خطمی پاک کرده و مغز بادام شیرین و کثیرا و نشاسته
و رب سوس و تخم خشخاش و گل ارمنی و بذر البنج الابیض و تخم کرفس از
هر یکی سه درم شکر طبرزد سه درم در آب بغشته و شیر تازه دهند **فتق** آنست
که هرگاه بقفا باز خسبند بجای خویش باز شود و فراقر زده باشد **علاج** از کار زمان
با رنج و طعام خورده پیاده رفتن و حرکت بسیار کردن و از جای جستن و چیزی گران
بر داشتن پرهیز باید کرد و هرگاه که فرود آمده باشد و بجای باز زود سیب نیم پخته گرم
بر نهند و روان برابرش فشارند و چون بجای باز شود این بر نهند بگیرند جوز سرو
و برگ اودمارز و نار پوست و مرزنگوش و کندر و نانخواه و سرشین راست راست

و پنبه کهن طلا کنند و بر موضع فتق بر نهند و به بندند و بگذارند تا خود بیفتد و دیگر باره بر نهند
تا جای فتق سخت شود و کمونی بکار داشتن سود دارد و **نسخهٔ دیگر** بگیرند میعه و مرزنگوش
و اقاقیا و مازو و کندر و صمغ راست راست و جوز سرو دو جزو و صمغ را بشراب حل کنند
و بدان بسرشند و بر نهند و به بندند تا سخت گردد **باب سی و هشتم** در بیماریها که مخصوص
است بمردان و آماس خصیه و قضیب و غیر آن و اگر حرارت بود رگ باسلیق و گشنیز
و آب کسنی و آرد جو بر نهند و اگر آماس سخت بود آرد باقلا و حلبه و بابونه با پیه مرغ
و پیه بط اندر می پخته چون خبیص کنند و بر نهند و اکلیل الملک و آرد گندم با پخته
و خایه مرغ اندر می پخته خبیص کرده بر نهند **ریش قضیب و خصیه** اول قی فرمایند
و آنگه رگ باسلیق زنند و چیزهای گرم خوردن پرهیز کنند و صبر و کندر و عنزروت
و گلنار و مرداسنگ کوفته و بیخته پراکنده و خارش قضیب و خصیه را هم فرمایند
و رگ باسلیق بگشایند و بر روی زانوها حجامت با دو چه برافکنند و همه روزها اندر
گرمابه باشنان تر کرده بسرکه بشویند و اگر بسوزد روغن گل با سفیدهٔ خایهٔ مرغ طلا
کنند و بگیرند فرفیون و جندبیدستر و عاقرقرحا و سعد و قسط و دار فلفل بکوبند و بیزند
و جمله را راست راست و اندک مشک تبتی بروغن سداب برنار طلا کنند گرم کرده
و کمونی دو دانگ و دوا المسک بکار دارند و ناطف از تخم شاهدانه کنند نافع بود

دار ترشی

دار ترشی و چیزهای که فزاید پرهیز کنند **صفت قوت جماع** فرود هر چند داروی گرم بیشتر
خورد ضعیف کرده ولیکن از دوغ تازه و جغرات و امرود حسینی و نخود خام و آب
فرغار کرده و شور شده قوت باید داد و کسی را که مزاج معتدل باشد ویرا نیز سود دارد
و مبرود و مرطوب را قی نافع بود و نیم درم انگزد در نیم درم زردهٔ مرغ بدهند و او بش
دارو سخت موافق بود و غذا قلیهٔ خشک و دارچینی و کبابه و خولنجان بر کرده بسیار موافق
بود **باب سی و نهم** اندر بیماریها که مخصوص است بزنان بسیاری خون حیض و اگر از سبب
بسیاری خون حیض و اگر از سبب بسیاری خون بود رگ باید زد و غذا اسفاناخ و مانند آن
ساختن و قرص کهربا و حمول ابریشم رنگین با آب مازو تر کرده و بسرمه آلو بر گیرند و اگر
سبب پر خونی بود تن ضعیف و خون رقیق **علاج** غذا عناب دهند و اگر سبب بلغمی
بود و خون کننده آید رگ باسلیق بگشایند یا ما بغض صولب بود در طبیخ حلبه و ما
العسل باید نشست و اقراص کاکنج موافق بود **باز ایستادن حیض** بیش از وقت
از سبب تنگی خون بود لاغری نشان آن بود تدبیر فربه کردن باید کرد با آب نشاندن و
ما اللحم دادن و زرده خایهٔ مرغ نیم برشت و اگر سبب سردی مزاج بود خون غلیظ بود
و کسلانی و درد کتها نشان سردی بود **علاج** سکنجبین و کمونی و معجون دیج دهند و غذا
نخود آب از نخود سیاه و نانخواه و انگدان و دارچینی و انگزد و سپیدنیم کوفته از هر یک

دو درم قرفه و روناس در شب بر کشند و جوشی بدهند و بپالایند شربتی چهل درم و
یک مثقال سنبل کوفته در طبیخ روناس نافع بود **صفت** سنجرینیا بگیرند جندبیدستر
و فرفیون و دارچینی و اسارون و فوه و مو از هر یکی شش درم زعفران نیم درم و به
انگبین سرشند و پس از شش ماه بکار دارند شربتی نیم درم تا نیم مثقال **نسخه دیگر**
قردمانا و مکومانا و بذر الجزر از هر یک سه درم فوه و مو و اسارون و فطراسالیون و
پلپل و قسط از هر یک شش درم جندبیدستر و دارچینی و افیون از هر یکی دو درم زعفران
سه درم میعه بکوبند و با انگبین سرشند شربتی یک مثقال **اختناق رحم** که حال
پدید آید چون صرع لیکن کفک و تشنج که در صرع بود درین علت نبود علاج مباشرت
مجامعت و دغدغه با انگشت چنانکه آب جدا شود و عطسه آوردن و بوی کافور
و صندل و نیلوفر سود دارد **دشوار زادن را** خرما و حلبه بجوشانند مقدار صد درم
ازین با روغن بادام شیرین بتفاریق دهند و به کندر و پلپل سوده عطسه آرند
و چون خورهند عطسه آمدن باز گردانند تا قوت دارو پذیرد شود و در دفع باید
دهد و غذا شوربای مرغ فربه دهند یک مثقال غالیه اندر شراب ریحانی دهند
و دو درم قضیب خیارشنبر دهند فلوس جدا کرده خورد بکوبند و بیخته در
نهند در آب گرم و بچه مرده شود مرتابی زردالو و جاوشیر و گوگرد بزهره گاو سرشند
وجب

وجب کنند و بزیر او دود کنند و اگر نقیع بچه مرده از مشیمه بیفتد و بگیرند شحم حنظل و قسط
و سداب از هر یک سه درم قر مکدام این مکدام مرا جد اکوفته این جمله را نیز کوفته
و بیخته بزهره گاو سرشند و بزهار دو الیه آن طلا کنند و چون حامله را روزگار
زادن نزدیک آید هر روز سه درم روغن بادام شیرین دهند و از ترشیها
پرهیز فرمایند و طعام قابض ندهند تا آسان زاید و اگر شیر او زرد بود و تنگ
سکنجبین ساده و آب تخم قرفه و آب انار دهند و غذا مرغ و مصوص از گوشت
گوساله و زیره باج و غوره و سماق باج دهند و اگر شیر غلیظ و کبود بود سکنجبین و ما
شوره دهند و قی فرمایند و غذا نخود آب و قلیه خشک با بکامه دهند و اندک سعتر
در خورد نیهار کنند و شبره و دارچینی و شبت بکار دارند و شیر اندک را کشکاب دهند
با روغن بادام و شکر و کریچ نشبر و خط و شوربای شلغم و کرنز و اسفاناج و اسپید
با دو کوفته کنجد و آرده شیر از ریحانه بمالند و بپالایند و بخورند و پستان نیز
و گوسفند بمکیدن سود دارد **بسته شدن شیر** اگر مزاج گرم بود موم روغن از
روغن بنفشه طلا کنند با آب کشنیز تر و سماق قرفه در هاون بمالند تا هموار
شود و اگر مزاج سرد بود موم روغنی از روغن قسط و روغن خیری و دیوانه خشک
در وی سرشند و ضماد کنند زنان سیده و آرد جو و حلبه و تخم خطمی و تخم کتان

کوفته و گرم بخته ضماد کنند **بزرگ شدن پستان** اسفیداج و افتیمون و طبخ تخم
تنک سبز سرشته و بروغن مصطکی بیامیزند و سه روز طلا کنند و پوسته فرقد کتان
بآب مازو تر کرده سرد بروی بپوشانند و کندر و آرد جو بسرکه سرشته طلا کنند
سخت شدن پستان و غددها پدید آمدن بگیرند روغن بنفشه و زرده خایه مرغ
باسرکه طلا کنند و به برگ شفتا و برگ سداب ضماد کنند **باب سی ام در نقرس**
اندر نقرس و اوجاع مفاصل نقرس گرم را دلیل آنست که ماده گرم بود و جایگاه
درد سرخ و گرم **علاج** رگ باسلیق بگشایند خاصه از آن جانب که درد باشد
میوند که از جهة اوجاع مفاصل یاد کرده آمد بکار دارند اول ضماد رادع بر نهند
بگیرند طحلب و اسبغول سبز که تر کرده برگ او را می کوبند و برمی نهند و هر ساعت
بساعت تر کنند و سماق و نار پوست و پوست جو با شراب سبز سرشته و بر نهند
و اگر سخت بود زعفران و افتیمون راست راست با شیر بسایند و با موم روغن
اندر روغن گل طلا کنند و درد و آماس بنشاند و اگر درد زود معاودت کند
بگیرند سورنجان و عدس مقشر از هر یک یکدرم و استخوان سوخته دانگی شکر چندوزن
هم شربت ده درم علاج اوجاع مفاصل گرم همچنین باید کرد آنکه حرکتها و ورزه
بیشتر باید داد **صفت مسهل** که نافع بود اوجاع مفاصل را و بلغم خام را که در معده
و دماغ

و دماغ بود اوجاع مفاصل را و دفع بلغم را بگیرند زنجبیل و قرنفل و مصطکی و عود
و پلپل و جوز بوا و دار فلفل و نارمشک از هر یکی دو درم تربد پانزده درم و سورنجان
پنج درم و سقمونیا سه درم انگبین ده استار در داروها بکوبند و بیزند و با انگبین
سرشته شربت دو درم **نقرس سرد و اوجاع مفاصل سرد را** جایگاه درد
همرنگ تن بود و گرم نباشد و گران کند **علاج** قی باید فرمود و ما الاصول داد و باروغن
با درم تلخ و با روغن بید انجیر و گلنگبین و حب سورنجان و حب منتن و حب
شیطرج و غذا نخود آب دادن و ضماد از حضض و شراب و روغن گل سائیده
طلی کنند و گاه باشد که اشق با حضض یار باید کرد و با فرفیون و روغن
یاسمین طلا کردن و سرگین گاو ضماد کردن نافع بود و در تحلیل جاوشیر و پیه گاو
گداخته بسیار قوی است و حیله در سرکه بپزند تا مهرا شود و انگبین بر نهند و
جوشی دیگر بدهند و بپالایند تا همچو مرهم شود و طلی کنند و دو روز بگذارند و اگر خشک
شود بروغن گل چرب کنند و حلبه و کنجد و تخم کتان کوفته با دنبه محلل است **عرق**
النسا را علاج همچو علاج نقرس بود و اصل او آنست که غذا کمتر خورد و از
بسی غذا هیچ حرکت نکند و هرماه مدار ریاضت کند معتدل و چون شفا یابد
چهار فصل بر صحت نگذراند شراب نشاید خورد **و والی** رگها بود غلیظ برساق پای پدید

علاج قی فرمایند و استفراغ بماء الجبن وطبیخ افتیمون باید کرد با حجر ارمنی مرکب وایارهٔ
فیقرا با ایارهٔ غاریقون دهند **داء الفیل آنست** که قدم وساق با سطبر شود
وچون ساق فیل **علاج** استفراغ کنند بماء الجبن وطبیخ افتیمون پس خاکستر
چوب کرنب وچوب کردار وحلبه وسرگین بز وتخم ترب وتخم جرجیر کوفته
با روغن کهنه طلا کنند دیگر چوب کرنب وبوره نان در آب خاکستر چوب رز و
آب خاکستر چوب انجیر سرشته وطلا کنند وبه بندند یکشبان روز وبعد از ان
دو روز طلا تازه کنند نافع باشد **بخش سیم** اندر علاج تب وحصبه واین دو باب

باب اول در انواع تبها وعلاج وی **حمی یومیه** یعنی تب یکروز وشب واین بیشتر
وقتها از ماندگی یا از غذای ناموافق وغم عظیم پیدا شود ودر تن گرانی وکسالت
وتکسر چنانکه در تبهای دیگر بود نباشد **علاج** هرگاه که تب گساریده شود در گرمابه یا آب
زن نشستن وتدبیر غذا کردن چون مرغ جوزه به کشک جو وبزغاله در شوربا ومانند آن
تب دق بسیار اتفاق افتد که تب بسبب تخلیط بیمار یا بسبب خطای طبیب
باز گردد اما تب دق ابتدا تا در رفته ونبض مدقوق صلب وضعیف ومتواتر
بود وموضع رگ گرم تر از جای دیگر وهرگاه که غذا خورد پس از یک زمان تب و
حرارت او ظاهر شود ونبض قوی شود آن نشانی است از نشانهای دق **علاج** اول

خانه

خانه بستر بیمار را خنک باید داشت وآب زن وگرمابه معتدل وآب نیم گرم
وروغن بنفشه مالیدن پس از آنکه از آب بهره یافته باشد سود دارد واگر تب
ظاهرا افروخته نباشد شیر تازه وشیر فرو دهند واز شیرشان دوشیده سود دارد
وشراب خشخاش وکشکاب سرطان در روی جوشانیده با روغن بادام وشکر
وسپیت ولعاب اسبغول دهند واز پس کشکاب آلو با شراب عناب وقرص
کافوری با شراب صندل وغذا قلیه کدو قلیه خیار واسفاناخ وماهی تازه وخایه
مرغ نیم برشت ومزوره ماش مقشر وکشک جو وباچه در کشکاب پخته ودوغ تازه
وشراب نیلوفر وبنفشه ومیوه های تر خوش بو بخشش اوشان وآب کدو رشته
وآب فرزه هندی وآب خیار بادرنگ وآب انار شیرین با روغن بادام ودون
ذکور نشستن که در خشم شود که زیان دارد **تب حصبه** سبب این تب عفونت سودا
بود یا از عفونت خون بسیار **علاج** رگ باسلیق زنند وخون باندازه قوت برگیرند
وسکنجبین تازه تسکین دادن وانار ترش وشیرین موافق بود ومطبوخ هلیله
استفراغ باید کردن **تب محرقه** خرابیها درین لوازم بود واندرون سوزان تر از بیرون بود



وتشنگی عظیم بود وزبان سیاه ودرشت بود **علاج** سکنجبین ساده وشراب غوره و
حماض وترنج وشراب صندل وقرص کافور باید داد وبعوض آن آب کدو وآب

فرزجه سازند با آب خیار زه و کشکاب رقیق دهند و استفراغ بفلوس خیار
شنبر کنند و طبیخ فرمای هندی **تب غب الخالص** این تبی است که یکروز گیرد یکروز
نگیرد و مدت نوبت او هفت ساعت باشد و کمترین چهار ساعت و بیشترین
دوازده ساعت و آنچه از دوازده ساعت درگذرد اندازه از غب دور باشد و اگر
تدبیر صواب رود هفت نوبت بیش نپاید و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار
که در آغاز این تب بود زود ساکن گردد و اگر نیک لرزاند **علاج** سکنجبین سرد کرده
بدهند با شراب ریواج یا شراب ترشی ترنج یا با شراب آلو و در آن حال که
خواهد لرزانیدن شراب سکنجبین با آب نیم گرم دهند و تکلیف کنند تا چیز
از صفرا باقی نماند و اگر خواهد که قی کند آب تنها خورد تا رطوبت بگدازد و زیر فرود
آید سرما زودتر ساکن شود و تب کوتاه گردد و چون تب گساریده شود اندک کشکاب
تنک دهند با شکر و آن روز که تب نباشد آب انار با تخم فشاریده بدهند
با شکر بوقت صبح با شراب آلو و با آب میوه آمیخته و اندک شیرخشت برنهاده با اندک
فلوس خیارشنبر و در آب فرمای هندی یا دو درم اسبغول با آب آلو نهند و با شکر
بدهند و غذا مزوره آب آلو سیاه و آب غوره با لیمون یا از فرمای هندی یا از
گشنیز زردآلو یا از زرشک و اگر تب با صداع و تاسه باشد طبع را بحقنه نرم فرود آورند
یا شیاف

یا شیاف از شکر و بنفشه و سقمونیا بکار دارند **تب غب غیر خالص** و شطر الغب این
نوعیست از تبها که ماده این آمیخته بود از صفرا و بلغم و فرق میان تب خالص
و شطر الغب آنست که ماده شطر الغب اگرچه صفرا و بلغم هر دو باهم آمیخته بود
اما یک جزو نگشته باشند و بدین سبب نوبت صفرا جدا گیرد و نوبت بلغم جدا
اما آن روز که نوبت صفرا بود گرم تر و بی آرام تر بود و روز دیگر که نوبت بلغم بود
نشان آنست حرکت آهسته تر بود **ماده تب غیر خالص** صفرا و رطوبت هم آمیخته
بود و یکجزو گشته بدین سبب فعل جداگانه نباشد اما که بلغم غلیظ تر و بسیار تر
باشد و هرگاه باشد که تنک تر و اندک تر بود و گاه باشد که صفرا بیشتر بود و
گاه باشد که صفرا سوخته بود و گاه باشد که سوخته نباشد و گاه باشد که هر دو
اندرون رگها باشند و گاه بود بیرون رگها باشند و بدین سبب تبها چنین
مرکب اندر حصر و شمار بدین تبها نیست جز این دو نام که یکی را غیر خالص گویند
و دیگر را شطر الغب علاج هر دو مشکل باشد **اما** در طریق صواب در علاج این
تبها آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی کردن فرمایند و ادرار بول و تدبیر
گشاده شدن دماغ و عرق آوردن و در جمله تدبیر پاک کردن تن از ماده قوی بود.
و پس از و پس از بیرون آمدن چیزها نضج کنند باره و تسکین دادن حرارت

واستفراغ قوی و در حال تب نگاه کنند و آن ماده کمتر کنند که غلبهٔ آن ظاهرتر
باشد و اگر حاجت تسکین حرارت بیشتر بود سکنجبین ساده دهند یا سکنجبین
بزوری و باندازهٔ حرارت بر زند از بزورها چون تخم کاسنی و تخم کشوث
و بیخ کاسنی و این را با آب سکنجبین و اگر حاجت بدان بیشتر بود که ماده را
نیز اندک شکاف باید داد که در وی نخود و تخم بادیان و سعتر بود و فای خشک
و نعناع و سنبل اما آنچه در خوردن توان داد در آن دلیری نشاید کرد که بیم بود که
باد لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد گلشکر
و سکنجبین چندان نشاید و اگر دماغ قوی بود استفراغ بشحم حنظل باید کرد و
پس از استفراغ بایارج الاصول و در دن **تب ربع** روز نوبت از طعام و شراب
باز باید داشت و با آب سرد قی فرمود اندر تبها صواب بود و آن روز که تب
باشد هیچ غذا ندهند و روز دیگر که نوبت نباشد شوربا فرمایند بگوشت بچهٔ
تندرست و روز دیگر که فرد است نخود آب با جوانه اختصار کنند بروغن گاو
یا بروغن شیر تخت یا مزوره یا شیرهٔ بادام و نخود کوفته و در وی عسل یا شکر چاشنی
داده روز نوبت اگر چاره نباشد گلشکر دهند یا سکنجبین ساده سرشته و اگر
پیش از گلشکر قی فرمایند صواب بود و باقی علاج تب بلغمی بود **باب دوم اندر حصبه**

و آبله

و آبله هر دو از یک جنس اند و هر دو را سبب جوشیدن خون بود و لیکن مادهٔ آبله
بیشتر است و میل تری دارد و مادهٔ حصبه اندکست میل بخشکی دارد بدین سبب
بیماری حصبه کوتاهتر است و از پوست برخاسته تر نیست و با خطرتر است از بهر
آنکه مادهٔ او تباه تر است و درد با تب آبله بیشتر است و درد سر و گرانی اندامها
لازمهٔ تب آبله است و اندر خواب ترس آرد و چشم سرخ بود و بینی و کام خارد
و نشاید که آواز گرفته شود اما آنچه سفید بود یا زرد و پراکنده بود بی خطر باشد خاصه
اگر زود بیرون آید و زودتر برآید آنچه پهلوها دارد یا سیاه بود بر سینه و شکم بسیار
بود و دیر بیرون آید و دیر پخته شود و در اسهال بسته شود بد باشد اگر نخست آبله آید
و پس از آن تب گیرد خطرناک باشد و بر آید و شب یک رو بد بود **علاج** هر گاه که
در شهر کسی آبله گرفته باشد دیگران را فصد باید کرد یا حجامت و از گوشت و شیرینی
پرهیز باید کرد و طبع را با آب میوه نرم کرد و آنرا که آبله پدید آید هوا معتدل باید
داشت و تن را بجامه پوشانیده داشت و جرعه جرعه آب سرد دهند تا عرق کند
و طبیعت را بر دفع ماده یاری دهد و صندل و کافور و گلاب بویانند و سرکه و گلاب
در بینی کنند تا از نسیم هوا بسته نشود و آب گشنیز تر و نعناع و سماق یا عصارهٔ
تخم انار ترش یا مازو و گلاب سوده یا سرمه و گلاب حل با اندکی کافور اندر چکانند

واگر آواز بگردد شراب خرنوب با آب یخ غرغره کنند و غذا پوست جو با آب عدس
آمیخته اندر آب انار ترش یا با آب غوره و اندکی شکر و طفشل با آب غوره
یا سرکه یا بشیرهٔ مغز بادام و کشکاب و عدس مقشر و هرگاه که علامت خیر بود
و خشکی پدید آید خاصه از پس هفت روز و آنچه بزرگتر باشد بسوزن زرین بشکافند
و آب وی بیرون کنند و به پنبهٔ نرم بچینند و اگر آبله تر آب و بسیار بود بیمار را
بر گل سرخ سوده یا بر آرد ارزن یا بر آرد جو خوابانند و ریگ گرم یا گزه نیز موافق
بود و اگر بعضی خشک باشد از نمک آب چاره نباشد آنجا که بسوزن شکافته
باشند و آنجا که پوست بخراشیده باشد نمک نباید رسانید تا تمامی پخته نشود
نمک دور باید داشت و صواب آن بود که عدس و گل سرخ و تراشهٔ گز در
آب بپزند و نمک در این کنند و بخرقهٔ آب و از زنند آنجا که می باید و اگر حرارت
قوی بود قدری صندل و کافور اندرین آب حل کنند و اگر آبله پخته شود سبوس
گندم بپزند و بخار آن در زیر دامنی بجوی درسانند و آب گرم خورند با اندکی بادیان
و انجیر خشک و قدری شکر در آب بپزند و بپالایند و اندک اندک دهند و اگر
عضوی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین بدانجا
طلا کنند اندر حصبه لعابها بیشتر دهند چون لعاب اسبغول و لعاب دانهٔ به
و کشکاب

و کشکاب دهند تنک و آب کدو و آب خربزهٔ هندی با غوره آمیخته یا آب ریواج
یا آب انار ترش بسیار نافع دارد بخش چهارم اندر آماسها و ریشها
و جراحتها و این یازده باب است باب اول در آماس گرم و آماس سرد
اما آماس گرم سرخ بود و سوزان علاج رگ زنند و حجامت کنند و بمطبوخ هلیله
یا با قرص بنفشه استفراغ کنند یا با صندل سرخ با آب عنب الثعلب سوده طلا
کنند طلا مکرر کنند یا شراب یا مثل حضض و زعفران و قرا اندر کشنیز تر حل
کرده طلا کنند و با فرا آرد جو با آب کشنیز تر طلا کنند و اگر پشم بیوه بر روغن گل
بر وی نهند و اگر سبب زخمی یا آتشی بود صندل سرخ و زعفران را استا را ست
با آب کشنیز طلا کنند و اگر پشم پاره بر روغن گل چرب کنند و بر نهند [illegible]
و اگر آماس سرد بود و گران و هم رنگ تن بود علاج شب یمانی در سرکه حل کرده
و آن سرکه با آب بیامیزند و پنبه در آن تر کنند و بر نهند و ببندند و آب خاکستر
چوب بلوط نافع بود و تدبیر استفراغ کنند خاصه آماس سخت بود و سر کلان از
مادهٔ سودا و خلط باشد و باشد که صفرا و سودا بهم آمیخته بود و درد و سوزش
با اندازه بود و زخم بسیار افتد و اندر حصبه نیز اندر روده افتد تخت چنبر
یک با عقل بود و لون او تیره علاج صواب آن بود که نگاه دارند تا همچنان نماند و

نیفزاید وریش نکرده واستفراغ بماء الجبن وهر چند روز طبخ افتیمون دهند
با سکنجبین وباقی علاج همچو علاج مالیخولیا کنند وتدبیر باعتدال سازند وحکاکهٔ
سنگ آسیا وسنگ افسان وحکاکه بشربت در آب کشنیز نافع بود باب

باب دویم در علت خوکک خداوند این علت از غذای غلیظ پرهیز کنند واندک
طعام خورد ومرهم داخلیسون را قوت زیاده کند بگیرند ایرسا وزفت وزراوند
راستاراست کوفته وبیخته بسرشند وبگیرند پیه گوسفند وبیخ غث، اطمار
وآرد باقلا وآرد جو ومغز بادام تلخ ومقل سرخ راستاراست کوفته وبیخته
باهم بسرشند صفت مرهم داخلیسون بگیرند مرداسنگ دو اوقیه ونیم بروغن
زیت بجوشانند ومیشورانند بکفچه تا روغن سیاه شود مرداسنگ بگدازد وانگه
لعاب تخم کتان یک اوقیه ولعاب تخم خطمی یک اوقیه درین روغن افکنند
ونشورانند تا قوام گیرد واطریفل عد در اسم سود دارد بگیرند هلیله سیاه بازده
درم وبلیله وآمله وتربد از هر یکی هفت درم افیون دو درم بسفایج واسطوخودوس
وسنا از هر یکی پنج درم شبطرج وزرنباد وغاریقون از هر یکی سه درم انیسون
ومصطکی وخربوا وقرنفل از هر یک دو درم سه درم نونخ در وغذا کردن گوسفند
خشک کرده کوفته وبیخته هر بامداد نیم درم با نیم درم دارچینی وقدری شکر کوبد نافع
بود

بود باب سیم اندر طاعون وداخس ودمل وتری طاعون آماسی است
گرم بر جایگاه نرم بر آید ولون او سیاه بود یا بنفش یا سبزی گراید ویا سرخش
بود وخفقان وغشی آرد علاج دل شربت صندل وقرص کافور قوت باید داد
وآنرا بیازند وخون اندک اندک از محجمه بیرون کنند وبهیچ طلی سرد بکار دارند
وفرید حکیم گوید طاعون از عفونت خیزد ویا از عفونت خون یا از عفونت هوا
وانچه نزدیک عضو رئیسه بود کشنده است وانچه از عفونت هوا بود نیز کشنده
علاج او تغیر هوا او باید باشد وتکمیدیم طباشیر سوده با آب انار ترش وشیرین
چند روز بدهند مفید بود ودر حوالی او گل ارمنی بسرکه حل طلا کنند چنانکه هیچ
خشک نشود ونگاه باید داشت از آنکه از وی بیرون آید بجای دیگر نیالاید که از
آنجا نیز بر آید وکسان دیگر از حوالی او دور شوند که سرایت کننده است داخس
آماسیست که در بن ناخن پدید آید علاج نخست رگ زنند وبزر البنج وسرکه
وافیون بهم ممزوج کرده طلا کنند واسبغول بسرکه تر کرده بر آن نهند وهر ساعت
با آب سرد تر می کنند واگر هم روز انگشت در آب سرد دارند نافع بود واگر بدین
طریق درد ساکن نشود انگشت بروغن گل گرم کرده دارند سود دارد دمل دمل را
فصد وحجامت باید کرد واستفراغ بمطبوخ هلیله کنند وطعام کم ولطیفتر

بکار دارند علاج نخست اسبغول ترکرده برنهند چون نان خشکار بردلون پخته
وفودل با انجیر خشک کوفته واندر روغن کتان سرشته و حبه حلبه بآب آغوکوفته
وتخم کتان وتخم مورد وتخم کرنب با انجیر با شیر سرشته برنهند و برگ
کرنب اندر خرقه پیچیده اندر آتش آهسته پخته کرده پس پخته کرده پس
با روغن گاو جمله کنند و مرهم سازند و برنهند **شترا** اندر بسیاری خون
وصفرا وبلغم شور بود اما آنچه بسیاری بلغم شور بود شب غلبه کند و
سفید بود وآنچه از خون بود سرخ بود و بروز غلبه کند علاج آنکه از خون بود
رب غوره خورند و هم رب غوره طلا کنند و هروقت که ساکن شود
رگ زنند طبع را با آب میوه نرم کنند و دوغ ترش و رب انار و قرص
کافور دهند و اگر دراز گشته دو درم هلیله زرد و یک مثقال ایارج فیقرا
بسکنجبین سرشته بدهند و اگر بلغمی بود نخست رگ زنند پس طبع را
به گلشکر و مسهل فرود آرند و در ایارج فیقرا و تربد و غاریقون و افتیمون
و نمک هندی شحم حنظل ترکیب کرده بدهند نافع بود و گرمابه و آب معدن
سود دارد **باب چهارم** اندر غله و جمره و آتش فارسی و کاورسه و بثرها
خورده بود با هم پیوسته می گردد و پهن می شود و با سوزش و خارش بود و حرارت
نیز

نیز بثرات باشد و سوزان و زود سیاه گردد **نار فارسی** بثرات بر آن باشد
با خارش و سوزش بود **کاورسه** کاورسه بثرات خورد باشد علاجش همه
به یکدیگر نزدیک نخست صفرا ساکن باید کرد با آب غوره و رب انار ترش
و شیرین پس رگ باید زد و مطبوخ هلیله زرد یا با آب انار ترش و شیرین
و شیرخشت استفراغ باید کرد پس صندل سرخ و فوفل و شیاف ابیض ،
اسفیداج ارزیز و گل ارمنی با آب کشنی و با آب کشنیز و عنب الثعلب و آب
کوک و گلاب با اندکی سرکه طلا کنند **جمره** اول استفراغ فرمایند و پس
از آن فصد کنند و انار ترش و انار پوست و دانه اندر سرکه بپزند و نرم بسایند
و بر جمره طلا کنند و در شبانه روزی سه بار **و کاورسه** را نیز بدین گونه علاج
کنند اما کاورسه را مطبوخ هلیله کابلی استفراغ کنند و از تربد و افتیمون
خالی نکنند **باب پنجم** اندر گرد خارش و سعفه و شیرینه و گرتر را گرمابه و نوشش
آب و با آب چغندر و با آب نخود شستن و رگ زدن و مسهل باید خوردن و
اطریفل و سیطرج بکار داشتن **صفت آن** بگیرند هلیله کابلی سه درم بلیلج و آمله
و سنامکی از هر یکی بیست درم شاهتره سه درم ریوند چینی ده درم بکوبند و بپزند
و بروغن بادام چرب کنند و بگشنیز سرشته شربت چهار درم **صفت قرص**

برنگی که فارش را سود دارد بگیرند هلیله و بلیله و آمله و برنگ کابلی از هر یکی
یکجزو و تربد سفید جزوی با فانیه بقوام آرند و داروها بدان بسرشند و حبها
اندر گرمابه طلی کنند پس بشویند و تخم کتان سوده اندر سرکه طلا کنند
جهة گر تر بگیرند کندر یکدرم و زراوند طویل ده درم خبث الفضه مث درم
زردچوبه یکدرم و نیم سیماب کشته یکدرم همه را کوفته و بیخته بسرکه تر کرده و بروغن
چرب کرده در گرمابه یا در آفتاب گرم یا پیش آتش طلا کنند سه روز و بگیرند
مرداسنگ و زاگ سبز برابر کوفته و بیخته بسرکه بسایند و در ظرف سفالین
کنند و در زمین نمناک دفن کنند چهل روز پس این طلا کنند **گر کهن** را
از بیخ برکند بهتر و اگر سخت سوزان نبود مرداسنگ و اسفیداج ارزیز از هر یکی
دو درم با روغن گل بجوشانند و اندک موم صافی در وی گدازند و ده درم سیماب
و اندکی کافور بسرشند و طلا کنند پس از گرمابه **فارش** بسرکه و گلاب و آب
کرفس و روغن طلا کنند و اگر سخت قوی بود حلبه و شحم حنظل بپزند و اندر
گرمابه طلی کنند و خشخاش نرم بکوبند و در سرکه حل کنند و طلا کنند و اگر
در انگشتان بود با آب چقندر بشویند و بروغن چرب کنند و اگر اندر رنج بود
بوره یکدرم با شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم سنای مکی چند درم بکوبند
و باردع.

و با روغن گل و سرکه طلا کنند و اگر در فرج بود شب یمانی سوخته با قطران بسرشند
و در فرقه نرم نخود برگیرند **سعفه و شیرینه** اگر سعفه خشک بود رگ سبی گوش
زنند و آن خون را بسر مالند و این مرهم بکار دارد **صفت آن** بگیرند
مرداسنگ و زردچوبه کوفته و بیخته با روغن بسرکه بیامیزند و در مالند و رگ
قیفال بگشایند و حجامت کنند و استفراغ بمطبوخ هلیله و حب قوقیا کنند
و توبال مس و مرو قنبیل از هر یکی دو درم کندر و شب یمانی از هر یکی چهار
درم زراوند طویل و قلقار و صبر از هر یکی یکدرم بکوبند و ببیزند و بسرکه و
بروغن گل طلا کنند و زهره خر بپزند و سر تا بن آب پاکیزه بشویند و سفال
تنور کهن دو جزو و نمک یک جزو بسرکه بسایند و طلا کنند **صفت قوقیا** بگیرند
صمغ و کتیرا و هلیله زرد کوفته و بیخته بسرکه حل کنند و طلا کنند و اگر سخت قوی
بود بمطبوخ افتیمون و ماء الجبن استفراغ کنند و مازو و کتیرا و رباجین بسرکه
حل کرده نافع بود و مازوی ناسفته اندر سرکه و لول کا و ببیزند و بسایند و طلا
کنند اما نخست به طبخ هلیله استفراغ کنند **ثولول** بصابون بشویند و
فوتوب با مورد تر در مالند و برگ کرنب کوفته طلا کنند و کفک بول نیز
آزموده است **غدد** بمالند سخت تا پراکنده شود و سرکه و حضض و اقاقیا

وشیر شتر ببرشند وبر کاغذ طلا کنند وبگذارند تا فرو بیفتد واگر ساقه چون
فرزنطبود واندر پوست چسپان بود علاج رشتق را بسرکه حل کنند وضماد کنند
ومرهم سازند وبه باسلیقون طلا کنند صفت آن بگیرند موم ریساییه وکافور
بسرکهٔ رقیق ببرشند وبکار دارند بسیار نافع بود باب ششم در سوختن آتش
در حال سفیدهٔ خایهٔ مرغ وروغن گل طلی کنند واسفیداج ارزیز ومردار سنگ
از هر یکی سه درم صبر یک درم زراوند طویل دو درم با موم روغن وبروغن گل طلی
کنند باب هفتم اندر ریش بلخی وریش بلیه علاج ریش بلخی علاج طاعونست
ومرهم اسفیداج نافع بود وشراب صندل وشراب غوره وقرص کافور سکنجبین
دهد ریش بلخی در وی روغن زیت وشب یمانی وانگبین برابر مرهم کرده طلا
کنند دیگر بگیرند مس سوخته وساذج ونمک درونه برابر مرهم وبا موم روغن
ومورد مرهم کرده طلا کنند باب هشتم اندر جذام وعرق مکرر بدنی جذام را
نخست رگ زنند وعلاج مالیخولیا فرمایند واستفراغ سودا کنند وهر روز
شیر تازه بشکر خوردن نافع بود وگرمابه خوشاب سود دارد وعصیر انگور تازه
هر روز با روغن تازه بادام شربت کنند ودر ساعت فشرده باشند عصیر آبیلادم
روغن بادام سه درم دهند وشراب ریکانه نیز نافع بود ونان جو با کزره وهر روز
بروغنی

بروغن شیرین تر وخاکستر چوب انجیر وبوره نان جالند وآرد باقلا وآرد حلبه
وبورهٔ ارمنی برابر بیامیزند ودر گرمابه طلا کنند وبگرمابه بدارند وطبخ حلبه و
وصابون در وی حل کرده هر روز خویشتن را بدان بشویند وغذا اسفیدباج مرغ
خانگی خاصه فربه وگوشت تازهٔ فربه بره هر بامداد مناسبت دارد وبعد از آنکه طبع
اجابت کرده باشد ریاضت معتدل کند واستفراغ به ایارج فیقرا ولوغاذیا
کنند ومعجون افتیمون بکار دارند چنانکه در علاج مالیخولیا یاد کرده آمد باد
شنام که روی واطراف سرخ وبرآمده کرده ماننده جذام واندر زمستان
بیشتر افتد نخست رگ زنند وحجامت کنند وعلاجها که در اول جذام یاد
کرده شد سود دارد عرق مکرر مدنی اندر شهرها که این مرض تولد کند باید استفراغ
کردن به طبخ هلیله وافتیمون واطریفل که خاصه برای این علت ساخته آید هلیله
وبلیله وآمله وتربد وزنجبیل وقرنفل برابر بکوبند وببیزند وبعوض انگبین
فانیذ کنند شربتی با آب گرم اگر ده روز بخورند مادهٔ علت زایل کند اما از
طلاها آنچه موافق بود تخم مورد واسبغول اندر آب کنند تا لعاب گیرد طلا به
گرد بر بینه کهن باب نهم اندر انگشت پای که بر زمانی آید جالینوس گوید که فرقه
دو سه تو کنند ودر پیچند وچند نوبت بول بر آن کنند علاج دیگر نبود باب دهم

اندر جراحت که تازه باشد و درست افتد علاج آنست که هر دو لب او را فراهم
گیرند نگذارند که چیزی در میان جراحت افتد چون موی و روغن و غیر آن
و خشک بند باید کرد و اگر جراحت ناهموار بود و زاویها دارد بشکافند
و درست کنند و آنگه علاج کنند و داروهای خشک بکار دارند و زود خشک
کند **صفت ذرور** بگیرند مردارسنگ و سفیداج از هر یکی یک جزو نرم سایند
و بکار دارند اگر جراحت بر افتاده باشد زراوند مدحرج اندر شراب پخته
و خشک کرده و پخته بر وی نهند **صفت ذروری** که خون باز دارد بگیرند صبر
یک جزو و عنزروت و دم الاخوین از هر یکی یک جزو بکوبند و به بیزند و بکار
دارند و سرگین خر و سرگین اسب کوفته و نا کوفته خون باز دارد **باب دوم**
اندر خار و پیکان که در عضوی بماند بگیرند زراوند مدحرج کوفته و بیخته با انگبین
بسرشند و بر وی نهند خار و پیکان بیرون آید **بخش پنجم** در ترتیب
وزها و این سه بابست **باب اول** اندر شکستگی و کوفتگی و بیرون آمدن
مفصل از جای خود هرگاه که این نوع آفتی بعضوی یا به بدنی برسد در حال رگ
باید زدن و بران جایگاه محجمه نهادن و خون را بجانب دیگر کشیدن و طبع را
بحقنه نرم کردن و آب میوه و شترودیطوس دو دانگ با ریوند چینی
حل

حل کرده و اندر جلاب و کشکاب ماش با روغن بادام و اگر الم بمعده رسیده
بود شربت سکنجبین ساده دهند با کهربا و سبر از هر یکی نیم مثقال و سیب میان
پاک کرده و در گلاب پخته پنجاه درم گل و دو درم مصطکی و اقاقیا و برگ مورد
و سنبل از هر یک پنج درم جوز سرو و زعفران و صبر از هر یکی یک درم آب لسان الحمل
بسرشند و بر معده نهند و اگر الم به جگر رسیده باشد ریوناس که تباریوفه
گویند و ریوند چینی از هر یک ده درم گل مغسول و طباشیر از هر یکی پنج درم
بکوبند و به بیزند شربت دو درم با سکنجبین ساده دهند بگیرند صندل سرخ
و سفید و گل و بنفشه خشک از هر یک پنج درم آرد جو سه درم و زعفران یک درم
کافور نیم دانگ جمله را با گلاب و روغن بسرشند و بر جگر نهند و به بندند و اگر
حرارت کمتر بود بگیرند گل سرخ پنج درم مصطکی و سنبل و دارچینی از هر یک دو درم
و برگ مورد سه درم و دم الاخوین دو درم و دم الادفر دو درم و روغن خیری
حل کرده داروها بدان بسرشند و طلا کنند **شکستن استخوان** و بیرون آمدن
از جای خویش علاج کشیده است چندانکه بجای خویش باز آید و درست کنند
و لیکن برفق باید کشید چنانکه درد و تولد نکند **آزرده شدن عضو** بروغن گل
چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بر وی پاشند و به بندند و سه روز نگشایند

و به فرقه خشک باید بست تا خشک و گرم نشود و اما آس نگیرند و ضماد سازند
از برگ مورد و روناس آرد کرده و فرقه بدان تر کنند و به بندند و سخت
باید بست و فرقه سه چهار بار باید گردانید و اگر سبب بر عضوی افتاده ضماد از
روغن نرگس و روغن سوسن با هم سرشند و روغن سیب گرم کرده
بپوسته می چکانند و روغن بابونه و روغن سراب گرم کرده بر نهند
داروهای شکستگی ازین گونه سازند بگیرند مقل و اشق از هر یکی ده درم صبر و مر
صافی و سپر و اقاقیا از هر یکی پنج درم گل ارمنی بست و پنج درم کوفته و بیخته به
سفیدهٔ خایهٔ مرغ سرشند و به بندند و اگر درد کند بگشایند و آسایش دهند
و دیگر به بندند **باب دویم** در زینت و داء الثعلب بگیرند ایارج فیقرا و شحم
حنظل و غاریقون چند کرت بدهند و اگر امعا ضعیف بود به طبخ افتیمون
استفراغ کنند و ایارج و معجون نجاح بکار دارند و اگر مزاج گرم بود اطریفل
کوچک دهند و طبخ هلیلهٔ زرد و بیخ او بیزند و ایارج فیقرا در وی حل کنند و
بدان غرغره کنند و عاقرقرحا و فرفیون و زهرهٔ گاو سرشند و طلا کنند و پیاز
مالیدن سود دارد خاصه پیاز نرگس و سپوسهٔ خطمی سوده و بعد سر کرده تر کرده
بر سر طلا کنند پس بشویند و اگر زهرهٔ گاو و تخم حنظل با آن یار کنند قوی تر باشد

دراز

دراز کردن موی با آب چغندر و آب نخود بشویند و صبر اندر آب مورد بسایند
و طلا کنند و زمانی صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی به هلیلهٔ سیاه و آمله
بشویند و روغن مورد و آمله بکار دارند کلف رگ زنند و به مطبوخ هلیله
و افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا بکار دارند و آب برغست با شیر
تازه آمیخته طلا کنند و زرنیخ با آب گشنیز تر بسایند و طلا کنند و تخم ترب
و مغز تخم خربزه پاک کرده و کوفته با آب معصفر سرشته طلا کنند پس
از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشند یا بخار آب گرم رسیده بود صفت داروی
نیک مغز بادام تلخ سفید کرده سه درم مغز تخم خربزه پنج درم سیماب دو درم
بسایند چنانکه از سیماب نماند مغز بادام و تخم خربزهٔ سیاه سوده هر شب
طلا کنند که هفته از روی شستن باز دارند و بعد از آن هفته بشویند کلف پاک کند
بهق را به مطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و معجون نجاح و اطریفل کوچک
بکار دارند تخم ترب و فوه و شیطرج و شحم حنظل و مازو و ریوند و فرفیون سفید
و فودل و سقمونیا برابر کوفته و بیخته به سرکه در گرمابه یا در زیر دیگ آتش یا در
آفتاب طلی کنند بهق و برص قی فرمایند با یارج لوغاذیا یا مطبوخ افتیمون
و معجون ماهان بکار دارند صفت آن هلیلهٔ کابلی بست درم بلیله و آمله از

از هر یکی ده درم شیطرج و سعد و زنجبیل از هر یکی سه درم ساذج هندی پنج درم بسفایج
و اسطوخودوس از هر یکی هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم کندر
و مصطکی و انیسون و قرنفل و خربوا از هر یکی دو درم بلیلج و دار پلپل و نار
مشک از هر یکی چهار درم بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربت چهار
درم سود دارد **صفت طلای بهق** بگیرند برگ مازو و مازریون و فربیون سیاه
و پلپل و بوره برابر سرکه بپزند و نطرون و دروج و سونش آهن و کفک دریا
کوفته و بیخته در وی افکنند و بسایند و در آفتاب طلا کنند پس بشویند
آبله کرده باشد بکشایند و آب از وی بیرون کنند تا خشک شود و درشت گردد
ازجهة برص بگیرند زنجبیل و بلیل سفید و فربیون سیاه و ایارج فیقرا از هر یک استار
بکوبند و بیزند و شراب حل کرده در وی ماء الجبن بسرشند شربتی سه درم
صفت حب ازجهة این علل بگیر شیطرج و سرمه و مازو و استخوان بسرکه طلا کنند
طلای آزموده بگیرند شیطرج و سنبل و زنجبیل و میعه در وی خشک کرده بکوبند
و بسرشند و اگر بپزند و بپالایند و طلا کنند هفت روز بهتر بود و جالینوس
گوید که هر که پیوسته معجون دج باذج یا قرنجوزد هرگز او را برص و بهق نشود
بگیرند آرد باقلا و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و کثیرا و تخم ترب بکوبند
و بپزند

و بپزند و به شیر تازه بسرشند و در اول شب طلا کنند و بامداد به آب گرم
بشویند و اگر در آب سبوس و بنفشه خشک پخته باشند بهتر باشد غذا
شیر تازه و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز استخوان و انار شیرین و زرده خایه
مرغ نیم برشت و انجیر خشک و تر و کندنا و اندکی شیر و زعفران خوردن رنگ را
روشن دارد و اگر بروغن سندروس بسرشند و بر گوشتی بمالند و کاغذ
بر روی او نهند تا دارو خشک شود اما این علاج را پس از آن کنند که در گرمابه پا را
پاکیزه کرده **فربه کردن تن** نشاط و کامرانی و آسایش و بستر و طعامهای بوقت
خوردن و آشامیدن و کوزآب و برنج و به شیر و گوشت بره بریان و گوشت فربه بط
و کبک **صفت حب** که مردم را فربه کند نخود سفید در شیر گاو فرغار کنند و اندر
سایه خشک کنند نخود بگیرند و نان سپید خشک بگیرند و نخود را بپزند و دانگی زیره
بر افکنند پس نان خشک و شکر در افکنند و اندکی تازه شیر در وی بپزند و
بقوام آرند و دو جزو بادام کوفته بر افزایند و هر روز بخورند تخت او را مالند که
پس از آن غذا خورند **لاغر تن** چیزهای تلخ و شور باید خورد و نان خشک جوین در
طبخ گرم تناول باید کرد و در گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و طعام درشت نه روغن
یکنوبت باید خورد و جامه درشت باید پوشید و بر بستر نخفتن **باب سیم**

اندر علاج قانون علاج جملهٔ زهرها آنست که هرگاه تهمت افتد که چیزی داده اند فی
الحال آب نیم گرم و روغن شیرخشت باهم ممزوج کرده باید داد و قی بسیار
فرمود و شیر تازه داد تا بقی باز آید و اگر شیر حاضر نباشد مسکهٔ تازه
گداخته نافع بود و روغن گاو گداخته همان منفعت کند و لعاب تخم کتان
و پیه بط گداخته نافع بود و اگر غذا خورد چنان خورد که لب ریز غذا برو غلبه کند
که قی کردن بروی آسان تر بود و نباید گذاشت که بخواب رود و بتکلیف تمام
بیدار کنند **داروها** که از زهر گزیدن جانوران بود تریاق فاروق و تریاق
آن از تریاق نو نسخه خورانند **داروی** که مضرت جانوران بازدارد و مضرت افعی
بازدارد و بگیرند تخم ترنج دو درم زیرا که تریاق جملهٔ زهرهاست اما آنچه طلا کنند
نفط سفید است و سیر خام و پخته با روغن گاو سرشته طلا کنند و جند بیدستر
با روغن زیت سرشته و آب کنند تا و آب بوده جو بیاری و زهرهٔ گاو و نمک
و سیر و سرگین بهم سرشته ضماد کنند **کژدم زده** نمک هندی بر نهند نافع بود
صفت غذا که مضرت زهرها بازدارد بگیرند مغز جوز پاک کرده شش درم برگ
سداب خشک کرده و نمک درشت از هر یک یک درم انجیر خشک نه چند انکه
همه را بدو بسرشند شربت جوزی **صفت تریاق** که مضرت گزیدن حشرات زهردار
بازدارد

بازدارد و بگیرند شونیز و هر زرد اسپند و زیره از هر یکی دو درم پلپل سفید و مر از هر یکی
نیم درم خبطیانا و زراوند از هر یکی یک درم پلپل سیاه یک درم حلبه را با انگبین بسرشند
شربت نیم مثقال با شراب نافع بود **صفت تریاق** که مضرت زهر کژدم بازدارد
بگیرند عاقرقرحا و انگزد و شیر رستار است شربت دو مثقال **گزیدن سگ**
دیوانه و غیر آن سیر و پیاز و خردل کوفته ضماد کنند و محجمه بر نهند تا ب مزین
مضرت گزند که بمردم باز رسد بجای طعام نان سپیده در آب ترکنند و
بخورند و بدین غذا قانع باشند و گفته اند که هر بامداد دو دانگ حفیض
کمی بدهند تا چهل روز تا از آب ترسیده نشود **گزیدن پشه** علاج آنست که
برگ مرزنگوش را برکزند که پشه نهند تا نیک شود و مرزنگوش را بر کزند که پشه با فودنج
دشتی نهادن نافع بود والله اعلم **باب در حالت رحم** و در علامت آنکه
نطفه را منع می کند و زن حامله نمی شود و آن هفت علامت است تا آن علامات
در زن باشد زن حامله نشود **اول** آنست که در زهدان باد افتاده باشد و زهدان
گزیده شود **دویم** آنست که در رحم گوشت افزوده شده باشد **سیم** آنست
که آن موضع را زردآب گرفته باشد **چهارم** زادنش را جا و دانه تباه کرده **پنجم**
آنکه خون در زادن رسیده باشد **ششم** آنکه بواسیر در رحم افتاده باشد و حایض

نشود **هفتم** آنکه رحم یا گرم باشد یا سرد که چون آب مرد برحم رسد اگر گرم
بود بسوزد و اگر سرد بود به بفسرد و نشان آنکه گرم بود آنست که روی او درشت بود
و گرمی بر وی غالب بود و روی زرد و نحیف بود و اگر آنکه رحم سرد بود نشان آن باشد
که او را روی سبز و نزار باشد و تشنگی بود و دست و پای او درشت بود و هرچه
روز آید فربه‌تر شود **علامت هفت گانه دیگر اول** آنکه زن دشش گردیده بود علامت
آنست که چون مرد با وی جمع شود درد کرده پدید آید علاج مغز دانه کدو بکوبند و با زهره
گاو و پاره جامه کتان تر کنند و بخود گیرند و سی عدد پنبه دانه و زهره مرغ آبی بهم کوفته
دوازده شافه کنند و هر روز یک طاس شیر گاو با شیر زن باز خورد و چون از حیض
پاک هر روز یک شافه بخود گیرد و چون پاک شود و با مرد جمع شود حمل گیرد بامید **دویم** آنکه
در رحم گوشت افزوده بود نشان آنست که چون مرد با وی جمع کرده درد پشت
پیدا کند و زن چون با نماز شود عرق کند و دیگر با نماز شود عرق کند بگیرد
پیه ماهی تازه و پیه گرگ و پیه خرگوش و زهره کفتار و زهره کرکس و زهره گاو
و زهره سگ و هفت مورسک سیاه جمله را اگر پیدا شود با زهره سیمرغ و زهره
عنقا با آب بکوبند و با روغن کنجد تر کنند و با پشم حمول سازند و به خویشتن
برگیرند که بعد از صحبت حمل گیرد **سیم** آنکه زر داب گرفته باشد نشان آنست
که زن

که زن تشنگی بود و چون حایض شود آب تاختن بسیار بود و در حیض بول و خون بسیار
بود و در وقت مجامعت درد دیگر پدید آید و در جماع حریص باشد علاج تنور گرم را
سر پوش استوار کنند چنانکه تفش بدر نرود و بعد از آن یک سوراخ بگذارند و موضع را
بدان سوراخ دارند چنانکه تفش راست بدان موضع رود **چهارم** آنکه زن دشش را
جا و دانه تباه کرده باشد مسهل با دو دهند و علامتش آنکه رحم گرم و بخارش
بود و در وقت صحبت درد سر گیرد زهره خرگوش با روغن بادام حل کرده بر شرم
طلا کنند و معجون عاج و مروارید نافع بود **پنجم** آنکه خون در رحم رسیده باشد
نشان آنست که چون بیمار شود گاه سرخ و گاه زرد گردد و چون با نماز شود درد
زهار و ناف پدید آید **علاج** بگیرد جوز کوهی بریان کرده شش مثقال با زهره گاو
بسرشند و با پشم حمول سازند **ششم** آنکه او را اسپر در رحم دارد نشان آنست
که چون صحبت کند سرین و حوالی مقعد درد آید **بگیرند** پیه گرگ و پیه بز بهی خام
بیامیزند و یک سیر تخم کرفس و یک سیر تخم شبت بکوبند و بدان بیامیزند
و حمول سازند و شکم و ناف را بهفت روغن چرب کنند و روغن بنفشه و گل
و خیری و سوسن و مرزنگوش و یاسمین و نیلوفر طلا کنند و مشک و کافور و
گلاب در شرم بخته طلا کنند **برص رحم را** نشان آن بود که خون حیض

بازافته ونیم زیرا وعرق کند وسفید رنگ کرد و **دیگر انکه** پرهیز کند از پیاز خام
و ترش و تری واطریفل بزرگ بکار دارند وایارج فیقرا خورد با شحم حنظل و تربد
با انگبین هرماه بخورد **دیگر انکه** حایض شود بستانند بارچه بعد انکه زود و در آب تر
کنند و در پنبه بپیچد سه روز برگرد **دیگر انکه** گرم دررحم باشد نشان آنست
که در وقت مجامعت دهان تلخ شود **علاج** زهره روباه با زرده تخم مرغ
بیامیزند و بریشم بسته حمول سازند و در وقت که گفتیم بکار دارد **دیگر انکه** حیض
بسته باشد علامت آن بود که در وقت صحبت پستان درد آید **علاج** روغن زیتون
و زهره روباه و زهره کرکس حل کرده و بریشم بسته طلا کنند و برگیرند **دیگر انکه**
رحم سرد بود دارو های گرم بعسل سرشته مثل سداب و جوز با بشم حمول سازند
و بخود برگیرند **باب اندر طلب فرزند** حکما گفته اند که این حال را مرد و زن هردو
بر عهده باید بیاید و از طرفین باید که علتی نباشد و از جمیع سوء المزاجات سالم
باشند و هردو جوان باشند و مرد در وقت صحبت مست نباشد و غذای چرب
خورده باشد و شیرینیا زمانه صبر کند تا طعام با شهوت و مرد برخیزد و زن هیچ
حرکت نکند و به پشت باز خسبد و بالش زیر سرین نهد و مرد آب انکه از فکند
که اثر در چشم و بیخ زن پیدا آمده باشد و در تک شهوت جنبیده هردو آب
بیکجا

بیکجا گرد آیند و بهم بپیوندند تا آب بسته شود و چون نطفه قرار گرفت مرد با او جمع
نشود تا دو هفته و زن حرکت کمتر کند و به گرما به نرود و چیزهای گران برنگیرد و
طعام غلیظ و چیز تلخ و شور و درشت و سخت و ناهموار نخورد و رگ نزند
تمام شد نسخه مجرب منتخب از قانون بوعلی سینا و موسوم مجربه صحت در بیستم
شهر ربیع الاولی به سبیل مسوده استعجال تمام
تحریر یافت در سنه اوسط الیلان ئیل
۱۲۳۷ اقل ذرات بتوفیق ملک
تلاع ع ظ ی م بن ربیع
ساکن قریه قروه [illegible]
بوک و درین الهی
نافع گرد و براس
دین و دنیا

این کتاب را نوشته [illegible] ربیع [illegible] حضرت و سعادت [illegible] آمین
[illegible] فتحعلی خان [illegible] نوشته شد
[illegible] رجب المرجب سنه ۱۲۳۷

جهت بواسیر

گوگرد کندر پیه بز [?] کاثیه هندی ۳ مثقال ۱۰

روغن کنجد کتیرا با گوگرد کندر زرد [?] ۵

گرده پیه بز را آب کرده در روغن کنجد را

مخلوط پیه کرده در سر آتش گرده آن دواهای

دیگر را داخل آنها کرده بر سر آتش بجوشد بعد پائین

آورده در میان هاونگ آتش داده بعد سرد استعمال نماید

نوع دیگر

موم کافوری را با روغن زنبق یا بزرک و سماق اول

موم را با روغنها آب نخود سماق در آن ریخته بر زبانی

گذارده و بر هم زند خوب ممزوج شود پس بقدر نخودی

بر موضع بواسیر نماید بسیار نافع است نوع دیگر

بادنجان بنفش را در آب ریخته تا مضمحل شود و صاف

نموده آن آب را با روغن کنجد مساوی طبخ نماید

تا آب آن تمام شود و بعد روغن مزبور را بر روی پنبه

مالیده بر بدن مالد نافع است

مالیده بر بدن مالد نافع است

تا آب آن تمام شود و بعد رو [illegible]

مراسح [?]

اوجین [?] سنبل و [illegible]

عرق بید مشک

عرق گاوزبان [illegible]

عرق کاسنی [illegible] عرق گلاب ۱

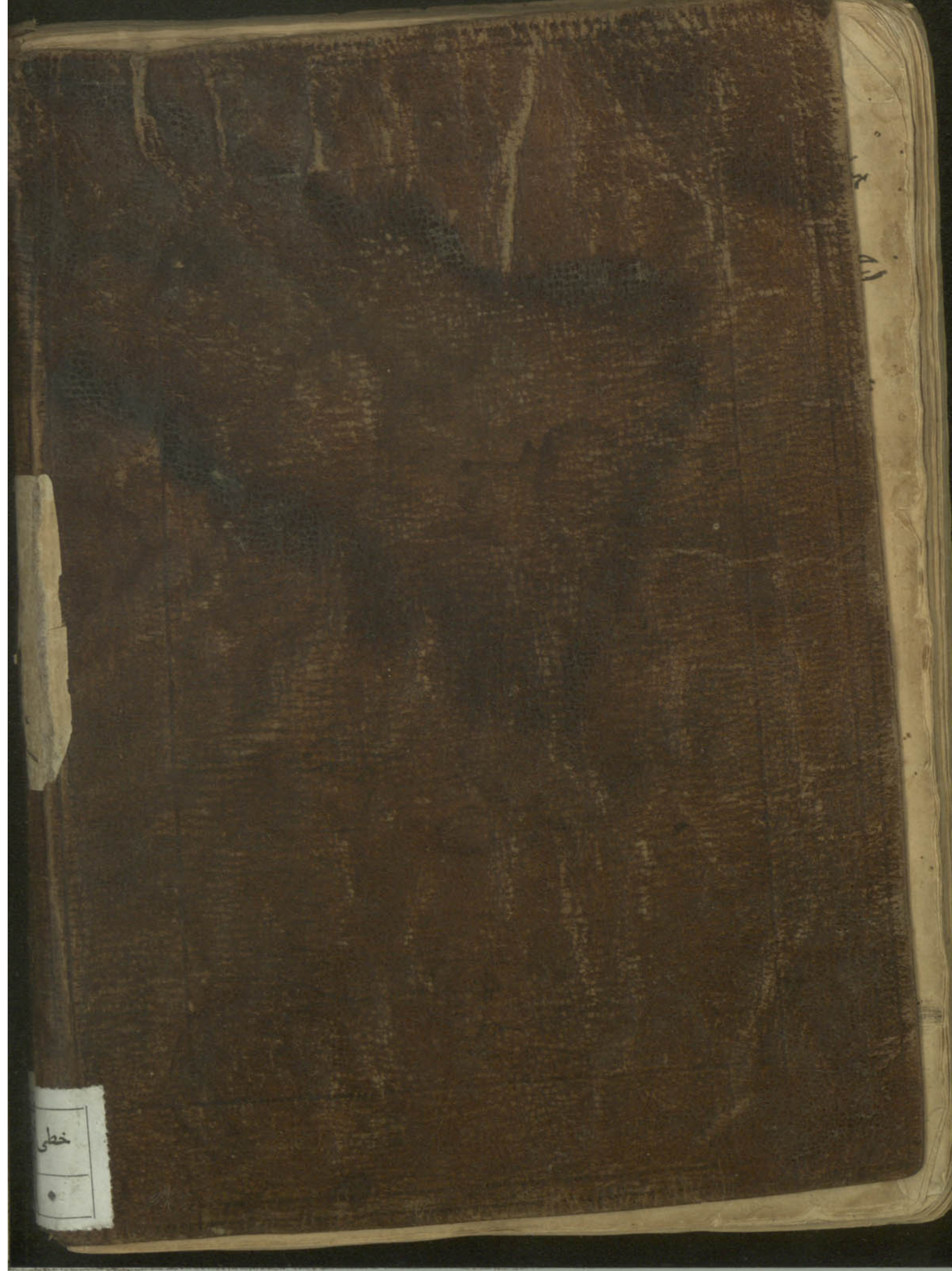
[illegible] ۵

ازین [illegible]

[illegible] قبل غذا شام [illegible]

هر که دو رشته [illegible]

بی علاج [illegible]


خطی